



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن  
علیه صاب

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

2



# تاریخچه غلوه

مجله تخصصی تاریخ و تمدن  
تاریخ و تمدن ایران  
پیاپی ۱۰۰ - شماره ۱ - زمستان ۱۳۹۰

غلوه و زمینه های  
تاریخی

۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# الغدیر همراه

نویسنده:

عبدالحسین امینی ( علامه امینی )

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی نبا

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۰	الغدیر همراه جلد ۷
۱۰	مشخصات کتاب
۱۱	اشاره
۱۳	فهرست
۱۹	حدیث بت شکنی امیرالمؤمنین (علیه السلام)
۲۱	مبالغه در بیان فضیلت ها
۲۴	غلو درباره ابوبکر
۲۶	در انتخاب نخست
۳۳	درد دل علی (علیه السلام)
۳۶	خلافت دست به دست شد
۳۷	سخنی درباره خطبه
۳۷	اشاره
۳۹	۱. فضیلت هایی که برای ابوبکر نقل کرده اند
۴۴	۲. خلقیات و روحیات خلیفه
۴۸	ابوبکر در زمان اسلام
۵۲	تقدم خلیفه در عوض کردن سنت پیامبر
۵۳	فرائض و احکام
۵۳	۱. میراث جدّه (مادربزرگ) در نظر خلیفه
۵۴	۲. سهم دو مادربزرگ
۵۷	۳. بریدن دست دزد در نزد خلیفه
۵۸	۴. نظر خلیفه درباره میراث جدّه
۵۹	۵. تقدم حکمرانی افراد کم فضیلت در نظر خلیفه
۵۹	اشاره

- ۶۰ ..... خلافت پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در دیدگاه شیعیان
- ۶۸ ..... پیشوایی در مکتب خلافت
- ۶۹ ..... سخن باقلانی
- ۷۲ ..... امامت و پیشوایی چگونه شکل می گیرد؟
- ۷۳ ..... نظر خلیفه دوم
- ۷۴ ..... نگاهی به خلافت در مکتب، اهل سنت و جماعت
- ۸۳ ..... ندای ابوبکر بر بالای منبرها
- ۸۶ ..... ۶. رأی خلیفه در قَدَر و سرنوشت
- ۹۰ ..... ۷. خلیفه و قربانی
- ۹۱ ..... ۸. ارتداد بنی سلیم
- ۹۳ ..... ۹. سوزاندن فجأه
- ۹۵ ..... ۱۰. داستان مالک بن نویره
- ۹۵ ..... اشاره
- ۹۸ ..... تحلیل جریان خالد با مالک
- ۱۰۷ ..... چشم انداز دوّم
- ۱۱۰ ..... شمشیر خالد، شمشیر الهی
- ۱۱۱ ..... ماجرای غمیصا
- ۱۱۴ ..... ۱۱. سه و سه و سه
- ۱۱۴ ..... اشاره
- ۱۲۰ ..... بازرسی خانه فاطمه
- ۱۲۰ ..... سه امر میانی
- ۱۲۰ ..... سه امر پایانی
- ۱۲۲ ..... ۱۲. یک یهودی از ابوبکر می پرسد
- ۱۲۳ ..... ۱۳. گروه نصارا با سؤالشان
- ۱۲۵ ..... بحث غلّو
- ۱۲۸ ..... پدیده های علمی خلیفه

۱. نخستین جلوه دانش ابوبکر و پدیده علمی او ..... ۱۲۸
- اشاره ..... ۱۲۸
- ۱.۱. اما انکار عمر ..... ۱۲۹
۲. پدیده علمی دؤم: ..... ۱۳۰
۳. پدیده علمی سؤم: ..... ۱۳۲
۴. پدیده علمی چهارم: حدیث میراث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ..... ۱۳۴
۲. دلیری خلیفه اول ..... ۱۳۶
- اشاره ..... ۱۳۶
- بحث سایبان ..... ۱۴۵
- غریق به هر خسی چنگ اندازد ..... ۱۵۳
۴. پایداری بر بنیاد عقیده ..... ۱۵۶
۴. خلیفه، خود را در عبادت، به هلاکت می انداخت ..... ۱۵۸
۵. برجستگی اخلاقی خلیفه ..... ۱۶۱
- اشاره ..... ۱۶۱
- افسانه پوزش خلیفه از فاطمه (علیها السلام) ..... ۱۶۵
- سخن گزنده ای از ابن کثیر ..... ۱۷۰
- سخنان غلوآمیز یا داستان های خرافی ..... ۱۷۳
۱. خورشید بر مدار گردش ..... ۱۷۳
۲. توسل به ریش ابی بکر ..... ۱۷۴
۳. گواهی ابوبکر و جبرئیل ..... ۱۷۶
۴. انگشتی و مهر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ..... ۱۷۷
۵. پهنای باغ ابوبکر ..... ۱۷۸
۶. خدا از ابوبکر شرم دارد ..... ۱۸۰
۷. کرامتی در دفن ابوبکر ..... ۱۸۱
۸. جبرئیل از هیبت ابوبکر سجده می کند ..... ۱۸۴
۹. داستان دیگر در کرامت ابوبکر ..... ۱۸۶

- ۱۸۹ ..... ۱۰. ابوبکر، پیری سرشناس و پیامبر، جوانی ناشناس -
- ۱۹۰ ..... ۱۱. ابوبکر سالمندتر از پیامبر؟! -
- ۱۹۱ ..... ۱۲. مسلمانی ابوبکر قبل از ولادت علی (علیه السلام) -
- ۱۹۵ ..... ۱۳. ابوبکر سالمندترین اصحاب -
- ۱۹۶ ..... ۱۴. ابوبکر در ترازوی سنجش -
- ۱۹۶ ..... اشاره -
- ۱۹۶ ..... رجال حدیث -
- ۱۹۷ ..... ۱۵. خورشید به ابوبکر توسل جسته است -
- ۱۹۸ ..... ۱۶. ماده سگی از پریان مأمور -
- ۲۰۰ ..... ۱۷. ارمغان ابوبکر به دوستدارانش -
- ۲۰۳ ..... ۱۸. ابوبکر در قاب قوسین -
- ۲۰۴ ..... ۱۹. گوش و چشم دین -
- ۲۰۵ ..... ۲۰. منزلت ابوبکر در نزد خدا -
- ۲۰۷ ..... ۲۱. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مورد تأیید شیخین -
- ۲۰۷ ..... ۲۲. اشباح پنج گانه از نسل آدم -
- ۲۱۰ ..... ۲۳. ابوبکر بهترین اهل آسمان ها و ساکنان زمین است -
- ۲۱۰ ..... ۲۴. پاداش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ابوبکر -
- ۲۱۱ ..... ۲۵. مهر و سپاس دو واجب بر امت -
- ۲۱۱ ..... ۲۶. ابوبکر در کفه ترازو -
- ۲۱۲ ..... ۲۷. مسلمانی پدر و مادر ابوبکر -
- ۲۱۲ ..... اشاره -
- ۲۱۳ ..... هدف از آن سخن -
- ۲۱۳ ..... اشاره -
- ۲۱۵ ..... اول: سخنان خود ابوطالب -
- ۲۱۶ ..... دوم: عملکرد نیکوکارانه و سخنان شکرانه -
- ۲۱۷ ..... سوم: روایت های خاندان و نزدیکان او -



۲۱۸ ----- چهارم: سخنان دیگران

۲۲۱ ----- درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: امینی، عبدالحسین، ۱۲۸۱-۱۳۴۹

عنوان قراردادی: الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب. فرسی. برگزیده.

عنوان و نام پدیدآور: الغدیر همراه/ مؤلف عبدالحسین امینی نجفی؛ گزینش و ترجمه سیدابراهیم سیدعلوی

مشخصات نشر: تهران: مؤسسه فرهنگی نبأ، ۱۳۹۳

مشخصات ظاهری: ۲۰۵ ص. ۸۳۰۰۰ ریال.

شابک: ۹-۰۳۶-۰۲۶۴-۶۰۰-۹۷۸ ج ۷.

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: کتاب حاضر ترجمه، گزینش و انتخاب کتاب «الغدیر» اثر عبدالحسین امینی است.

مندرجات: واقعه غدیر

موضوع: علی بن ابی طالب علیه السلام، امام اول، ۲۳ سال قبل از هجرت - ۴۰ ق - اثبات خلافت

موضوع: غدیر خم

شناسه افزوده: سید علوی، سیدابراهیم، ۱۳۱۸ - ، مترجم

رده بندی کنگره: ۵۴/۲۲۳/BP الف ۸ غ ۴۰۴۲۱۴۶ ۱۳۹۳

رده بندی دیویی: ۴۵۲/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی: ۲۵۷۳۴۴۱

---

الغدیر همراه (جلد ۷)

(غلو و زمینه های تاریخی)

علامه عبدالحسین امینی نجفی

گزینش و ترجمه: سیدابراهیم سیدعلوی

ویراستار: عبدالحسین فخاری

حروفچینی و صفحه آرایی: چکاد

لیتوگرافی: ندا گرافیک / چاپ: دالاهو / صحافی: صالحانی

چاپ: اول ۱۳۹۳ / شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه / قیمت: ۸۳۰۰۰ ریال

ناشر: انتشارات نبأ / تهران، خیابان شریعتی، بالاتر از خیابان بهارشیراز،

کوچه مقدم، نبش ادیبی، پلاک ۲۶، طبقه سوم

تلفکس: ۷۷۵۰۶۶۰۲ - ۷۷۵۰۴۶۸۳

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۶۴-۰۳۶-۹

ص: ۱

**اشاره**



حدیث بت شکنی امیرالمؤمنین (علیه السلام) ۷

مبالغه در بیان فضیلت ها ۹

غلو درباره ابوبکر ۱۲

در انتخاب نخست ۱۴

درد دل علی (علیه السلام) ۲۱

خلافت دست به دست شد ۲۴

سخنی درباره خطبه ۲۵

۱. فضیلت هایی که برای ابوبکر نقل کرده اند ۲۷

۲. خلقیات و روحیات خلیفه ۳۲

ابوبکر در زمان اسلام ۳۶

تقدم خلیفه در عوض کردن سنت پیامبر ۴۰

فرائض و احکام ۴۱

۱. میراث جدّه (مادربزرگ) در نظر خلیفه ۴۱

۲. سهم دو مادربزرگ ۴۲

۳. بریدن دست دزد در نزد خلیفه ۴۵

۴. نظر خلیفه درباره میراث جدّه ۴۶

۵. تقدم حکمرانی افراد کم فضیلت در نظر خلیفه ۴۷

خلافت پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در دیدگاه شیعیان ۴۸

پیشوایی در مکتب خلافت ۵۶

امامت و پیشوایی چگونه شکل می یابد؟ ۶۰

نظر خلیفه دوم ۶۱

نگاهی به خلافت در مکتب، اهل سنت و جماعت ۶۲

ابوبکر بر بالای منبرها ندا درمی داد ۷۱

۶. رأی خلیفه در قَدَر و سرنوشت ۷۴

۷. خلیفه و قربانی ۷۸

۸. ارتداد بنی سلیم ۷۹

۹. سوزاندن فجاءه ۸۱

۱۰. داستان مالک بن نویره ۸۳

تحلیل جریان خالد با مالک ۸۶

چشم انداز دوم ۹۵

شمشیر خالد، شمشیر الهی! ۹۸

ماجرای غمیصاء ۹۹

۱۱. سه و سه و سه ۱۰۲

بازرسی خانه فاطمه ۱۰۸

سه امر میانی ۱۰۸

سه امر پایانی ۱۰۸

۱۲. یک یهودی از ابوبکر می پرسد ۱۱۰

۱۳. گروه نصارا با سؤالاتشان ۱۱۱

بحث غلو ۱۱۳

پدیده های علمی خلیفه ۱۱۶

اما انکار عمر؟ ۱۱۷

۲. پدیده علمی دوّم: ۱۱۸

۳. پدیده علمی سوّم: ۱۲۰

۴. پدیده علمی چهارم: حدیث میراث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ۱۲۲

۲. دلیری خلیفه اوّل ۱۲۴

بحث سایبان ۱۳۳

غریق به هر خسی چنگ اندازد ۱۴۱

۴. پایداری بر بنیاد عقیده ۱۴۴

۴. خلیفه، خود را در عبادت، به هلاکت می انداخت ۱۴۶

۵. برجستگی اخلاقی خلیفه ۱۴۹

افسانه پوزش خلیفه از فاطمه (علیها السلام) ۱۵۳

سخن گزنده ای از ابن کثیر ۱۵۸

سخنان غلوآمیز یا داستان های خرافی ۱۶۱

۱. خورشید بر مدار گردش ۱۶۱

۲. توسل به ریش ابی بکر ۱۶۲

۳. گواهی ابوبکر و جبرئیل ۱۶۴

۴. انگشتی و مهر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ۱۶۵

۵. پهنای باغ ابوبکر ۱۶۶

۶. خدا از ابوبکر شرم دارد ۱۶۸

۷. کرامتی در دفن ابوبکر ۱۶۹

۸. جبرئیل از هیبت ابوبکر سجده می کند ۱۷۲

۹. داستان دیگر در کرامت ابوبکر ۱۷۴

۱۰. ابوبکر، پیری سرشناس و پیامبر، جوانی ناشناس ۱۷۷

۱۱. ابوبکر سالمندتر از پیامبر؟! ۱۷۸

۱۲. مسلمانی ابوبکر قبل از ولادت علی (علیه السلام) ۱۷۹

و اما پنج راوی حدیث دوم؟ ۱۸۱

۱۳. ابوبکر سالمندترین اصحاب ۱۸۳

۱۴. ابوبکر در ترازوی سنجش ۱۸۴

رجال حدیث ۱۸۴



۱۵. خورشید به ابوبکر توسل جسته است ۱۸۵

۱۶. ماده سگی از پریان مأمور ۱۸۶

۱۷. ارمغان ابوبکر به دوستدارانش ۱۸۸

۱۸. ابوبکر در قاب قوسین ۱۹۱

۱۹. گوش و چشم دین ۱۹۲

۲۰. منزلت ابوبکر در نزد خدا ۱۹۳

۲۱. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مورد تأیید شیخین ۱۹۵

۲۲. اشباح پنج گانه از نسل آدم ۱۹۵

۲۳. ابوبکر بهترین اهل آسمان ها و ساکنان زمین است ۱۹۸

۲۴. پاداش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ابوبکر ۱۹۸

۲۵. مهر و سپاس دو واجب بر امت ۱۹۹

۲۶. ابوبکر در کفه ترازو ۱۹۹

۲۷. مسلمانی پدر و مادر ابوبکر ۲۰۰

هدف از آن سخن ۲۰۱

اول: سخنان خود ابوطالب ۲۰۳

دوم: عملکرد نیکوکارانه و سخنان شکرانه ۲۰۴

سوم: روایت های خاندان و نزدیکان او ۲۰۵

چهارم: سخنان دیگران ۲۰۶

ص: ۵



## حدیث بت شکنی امیر المؤمنین (علیه السلام)

ابن عرندس یکی از غدیریه سرایانی است که در غدیریه اش از بت شکنی علی (علیه السلام) نیز یاد کرده و سروده:

رفتن بر فراز دوش احمد، برای علی (علیه السلام) برترین فضیلت و برتری افزون بر قرابت و خویشی با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است.

علی (علیه السلام) روایت کرده است: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مرا به سوی بت ها آورد و فرمود: بنشین. در کنار کعبه نشستم آن گاه رسول الله بر دوش من بالا رفت، فرمود: بایست و مرا به سوی بت بالا ببر من بلند شدم و چون ضعف مرا دید فرمود: بنشین. نشستم و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را از دوش خود بر زمین نهادم. رسول خدا نشست و فرمود: ای علی، تو بر شانه من بالا برو من بر دو شانه او بالا رفتم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ایستاد، وقتی مرا بلند کرد، تصور کردم به کرانه آسمان رسیدم، به بام کعبه رفتم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) کنار رفت و امر کرد: بت بزرگ قریش را بینداز؛ انداختم. این بت از مس بود و با میخ های آهنین بر

زمین برپای بود. فرمود: آن را تکان بده و من تکان می دادم و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمود: هان، هان، هان آنقدر تکان دادم که قدرت انداختن پیدا کردم و فرمود: بشکن! آن را شکستم و پایین آمدم.

در عبارتی دیگر آمده است، فرمود: آن را پایین ببنداز من آن را انداختم و آن، همانند شیشه شکست. سپس پایین آمدم.

در حدیث جابر بن عبدالله آمده: همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد مکه شدیم و در بیت و پیرامون آن، سیصد و شصت بت بود. رسول خدا فرمود تا همه آن ها را سرنگون کردند. بتی دراز بر بام بیت بود که هبل نام داشت. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) نگریست، یعنی برای سرنگونی هبل تو بر شانه من بالا می روی یا من بر دوش تو روم؟ گفتم: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شما بر دوش من بالا بروید. وقتی بر پشت من نشست از سنگینی رسالت نتوانستم او را بکشم و تحمل کنم.

گفتم یا رسول الله من بر دوش شما بروم، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خندید و خم شد من بر پشت او قرار گرفتم، سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید اگر می خواستم آسمان را نگاه دارم، با دو دستم آن را نگاه می داشتم.

هبل را از پشت بام، پایین انداختم. آیه آمد:

(وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا) (۱)

«بگو حق آمد و باطل رفت همانا باطل رفتنی است.»

علامه نقلی دیگر از ابن عباس با اندکی تفاوت در جزئیات داستان آورده و سپس می نویسد: این ماجرای تاریخی و حدیثی را جمعی از حافظان و پیشوایان حدیث و تاریخ، گزارش کرده اند و مردان تألیف نیز در کتاب های خود آورده اند. آن گاه علامه چهل و یک تن از آنان را با ذکر کتابشان آورده است.

### مبالغه در بیان فضیلت ها

چون برخی از غدیریه سرایان، مانند حافظ بررسی، در آماج انتقاد عده ای از مؤلفین (۲) قرار گرفته اند و آنان را در تیررس تهمت غلوگرایی و گزافه گویی قرار داده اند، باید خوانندگان را در جریان این امر قرار دهیم و حدود آن را بیان کنیم. غلو، بنا بر گفته لغت شناسان، گذشتن از حد و اندازه است و آن امری به ویژه در دین، نکوهیده است.

(يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ) (۳)

«ای اهل کتاب! در دین خود غلو نکنید و گزاف نگوئید»

ص: ۹

---

۱- اسراء/ ۱۸.

۲- مثل ابن تیمیه و ابن کثیر و قضیمی و موسی جارالله و امثال آن ها.

۳- نساء/ ۱۷۱؛ مائده/ ۷۷.

مفسران این آیه ها را در مورد گزاف گویی یهود و نصاری در حق عیسی دانسته اند که یهود مریم را متهم کردند و نصاری عیسی (علیه السلام) را پسر خدا پنداشتند. هر دو از حق گذشتند، این یکی افراط و آن دیگری تفریط و کوتاهی کرد؛ نیکوکاری همیشه اعتدال و میانه دو طرف است.

امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود: دین خدا، بین مقصّر و غالی است، حد میانی را داشته باشید که مقصّر به آن می پیوندد و غالی و متجاوز به آن، برمی گردد. (۱)

امر مهم آن است که حد میانی را بشناسیم که غلو را گاهی متلازم با دروغ می کنند و گاهی هم انسان را در جهالت و نادانی می اندازد و حق واجب را می کاهد.

در عین حال، برخی چونانند که هرچه را نمی پسندند، به امر غلو و تندروی منتسب می کنند. همانند آن چه شیعه امامیه درباره امامان می اندیشند و عقاید حقه ای که بر آن باور دارند و کتبی دارند که بیانگر فضایل آنان است و در کتب صحاح و مسانید آمده؛ اما عده ای آن را غلو پنداشته و کاغذها سیاه کرده اند. چون کتاب و سنت را نفهمیده اند و حتی پدیده های خارجی را هم درک نکرده اند و توان تحلیل علمی و فلسفی صحیح نداشته اند و تنها بر مرکب هوای نفس سوار شده اند به درّه سرگردانی و جهالت درافتاده اند و علم غیب امامان، سخن

ص: ۱۰

گفتن آنان با مردگان، فهم زبان پرندگان و زنده کردن مردگان را با دعای خویش و بهبود بخشیدن به انواع بیماری ها و امثال آن غلو دانسته و از دایره ادب و اخلاق اسلامی بیرون رفته اند.

این گروه، مقام امام را در حدّ یک پادشاه و امیری می پندارند که دست سارق را می برد، قاتل را قصاص می کند و مرزها را نگاه می دارد و جلوی هرج و مرج را می گیرد و مالیات گرد می آورد چنان که خطبه های ابوبکر و عمر پس از خلیفه شدن و جانشین کردن عثمان و معاویه و پسر طغیانگر او، به این معنا اشعار دارد.

این ها در وجود جان به نیروی قدسی ناشی از طهارت و پاکی و عصمت بدان وسیله که در کائنات تصرف می کنند، و غیب را با چشم بصیرت می بینند و حتی با همین چشم ظاهری و نور آن که دست کم از پرتو ایکس یا اشعه رونتگن ندارد و بدان وسیله درون شکم و امحاء و احشاء و زیر پوست دیده می شود و چندین پیشرفت علمی و پزشکی و صنعتی دیگر که شاید امروزه الفبای آگاهی های بشری شده، بی خبرند و آن ها را ناممکن دانسته و علم به آن معنا را شکر می گذارند.

علامه امینی (رضی الله عنه) در ادامه به پاره ای از تکنیک ها و پیشرفت های علمی بشر اشاره می کند که دیروز ناشناخته و امروز از یافته های بشر محسوب می شوند.

شناخت ابعاد شخصیت اصحاب پیامبر چندان دشوار نیست. گرچه تاریخ مشمول پریشان گویی و آشفتگی شده است. دستان گناهکاری در آن دخالت کرده و رخدادهای درست و نادرست درهم آمیخته و احیاناً فضایی تیره و تاریک وجود آمده است. اما در لابه لای کتب، نشانه هایی از حقیقت، که بر هیچ پژوهشگر بینایی پوشیده نیست، یافت می شود تا بدان، سره از ناسره و صحیح از ناصحیح بازشناخته شود و ارزش مردان و ابعاد شخصیت انسان ها را تمیز دهد.

لازم است این نکته را یادآور شوم که ما، شخصیت های بزرگ عالم اسلام را در گذشته و بعد همواره باید بزرگ بداریم و به ویژه خلفای راشدین را که در جامعه دینی، شناخته شده اند، بدبینانه بررسی نکنیم هر چند که آنان دستوری انتخاب شدند که در مقام ارزش گذاری فاقد اعتبار و از میزان عدل و داد کنار بوده است. پروردگار می فرماید:

«پروردگار تو آن چه را که بخواهد می آفریند و برمی گزیند برای آنان، حق گزینشی نیست.»<sup>(۱)</sup>

همچنین:

«وقتی خدا و رسول او به امری حکم کنند، برای هیچ مرد و زن مؤمنی حق اختیار و انتخابی در کارشان نباشد.»<sup>(۲)</sup>

ص: ۱۲

---

۱- قصص، ۶۸.

۲- احزاب، ۳۶.



«[آنانکه] تکذیب کردند و به دنبال خواهش های نفسانی رفتند و هر امری، استقرار خواهد یافت» (۲)

پس، آن یار غار پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) و تنها مهاجر با او از گروه پیشگامان را باید بزرگ بداریم و جنایت بزرگی است اگر حق او را کم کنیم و در بیان روحيّات او از راه عدل و انصاف بیرون رویم و فرمانبردار احساس و عاطفه خویش گردیم.

ما می خواهیم پیرامون موضوع خلافت بگردیم که چگونه شکل گرفت و چطور دوام یافت؟ آیا رأی گیری آزادانه در کار بود، یا نه؟ آیا سفارش های قانون گذار اعظم، پیگیری شد، یا نه؟ یا در آن روز، هواهای نفسانی و امیال شخصی در حکومتی جتّار که می تاخت و می گرفت، بالا- می برد و پایین می آورد، می برید و می دوخت، می شکافت و استوار می کرد، می گشود و می بست، در کار بود و بس؟!

نمی خواهیم بر محور این بحث ها بگردیم، که گوش جهانیان، ماجرای سقیفه را شنیده که در آن، جمعی ناچیز گرد آمدند و آن رستاخیز بزرگ را آویزه گوش کرده اند و کشمکش های عظیم میان مهاجرین و انصار را به یاد دارند که:

ص: ۱۳

---

۱- اقتباس از برخی آیات قرآنی.

۲- قمر، ۳.

«هنگامی که آن واقعه رخ داد. وقوع آن، دروغ نبود، پایین آورنده، بالابرنده بود.»<sup>(۱)</sup>

## در انتخاب نخست

من چه گویم که تاریخ در پیشاپیش هر انسان پژوهشگری قرار دارد و او می بیند در آن روز توده مردم به فکر خود بودند که به سلامت برهند و در هیچ یک از حزب ها، که کم هم نبودند، داخل نشوند و در آن شورش های آتشین وارد نگردند که همواره گروه گرایی و تهدید به قتل مطرح بود و هر کس با چشم خود می دید که شمشیر آخته بر بالای سر او برق می زند و از آن مرد خشن می شنید که می گفت: هر کس بگوید پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مرده با شمشیر او را می کشم. او نمرده بلکه به آسمان رفته است.<sup>(۲)</sup> همه تهدید بود و خشونت؛ مردم با گوشه چشم به هم می نگریستند و نفس ها در سینه ها حبس بود. در این میان آن دو پیرمرد ایستاده و هر یک بدون توجه به نظر دیگران دست به سوی دیگری دراز می کرد و بیعت می خواست. گویا کار را یک شبه سامان داده بودند. این به رفیقش می گفت: دستت بیاور تا با تو بیعت کنم و رفیق او می گفت: تو سزاوارتری. ابو عبیده جراح، آن گورکن

ص: ۱۴

۱- واقعه ۳/.

۲- تاریخ، طبری ۳/۱۹۸؛ شرح، ابن ابی الحدید ۱/۱۲۸؛ تاریخ، ابن کثیر ۵/۲۴۲؛ تاریخ، ابی الفدا ۱/۱۵۶؛ المواهب اللدنیه، قسطلانی؛ روضه المناظر، ابن شحنه ۷/۱۶۴؛ شرح المواهب، زرقانی ۸/۲۸۰؛ السیرة النبویه، زینی دحلان ۳/۳۷۱-۳۷۴؛ ذکری حافظ، دمیاطی/۳۶.

مدینه، مردم را به آن دو فرا می خواند. (۱) در حالی که وصی مقدّس و عترت هدایت گر بنی هاشم در خانه را بسته و مشغول غسل، کفن و دفن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود. (۲) تا سه روز پیکر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دفن نشد. (۳) سرانجام خاندان او در روز دوشنبه یا چهارشنبه یا شبانه وی را به خاک سپردند و آن دو شیخ در دفن پیامبر حضور نیافتند. (۴)

بعد آن مرد، عمر بن خطاب را دید که ابوبکر را پیش انداخته و شتابان می آید و آن قدر فریاد کشیده که دهانش کف کرده بود، (۵) صدای حباب بن منذر آن صحابی بدری بزرگ، شمشیر بر ابوبکر کشیده و می گوید: به خدا قسم کسی نمی تواند سخن مرا برگرداند و گرنه دماغش را با شمشیر خرد می کنم.

من به آن کار شایسته تر هستم من پدر شیر بچه هایم. به او گفته می شود در آن صورت خدا تو را می کشد. او گفت بلکه تو را می کشد. (۶)

ص: ۱۵

- 
- ۱- تاریخ، طبری ۲/۱۹۹.
  - ۲- سیره، ابن هشام ۴/۳۳۶؛ الرياض النضرة ۱/۱۶۳.
  - ۳- طبقات، ابن سعد ۲ قسم دوّم/۷۶ و ۸۲۱/ چاپ لندن.
  - ۴- کنز العمال ۳/۱۴۰، به نقل از ابی شیبّه.
  - ۵- طبقات، ابن سعد/۷۸۷، چاپ لندن؛ شرح، ابن ابی الحدید ۱/۱۳۳.
  - ۶- صحیح، بخاری ۱۰/۴۵؛ مسند، احمد ۱/۵۶؛ البيان و التبيين ۳/۱۸۱؛ سیره، ابن هشام ۴/۳۳۹؛ العقد الفريد ۲/۲۴۸؛ الامامه و السياسه ۱/۹؛ تاریخ، طبری ۳/۲۰۹؛ تاریخ، ابن اثیر ۲/۱۳۶-۱۳۷؛ الرياض النضرة ۱/۱۶۲؛ تاریخ، ابن کثیر ۵/۲۴۶؛ الصفوة ۱/۹۷.

عمر او را به زمین انداخت و بر شکم او لگد کوبید و بر دهانش خاک ریخت. (۱)

سومی را دید که با بیعت برای ابوبکر مخالفت می کرد و فریاد می کشید به خدا قسم با همه تیرهایی که در تیردان دارم شما را می زنم و با خون شما نیزه ام را رنگین می کنم و تا شمشیر در دست دارم شما را می زنم و با خانواده و خویشاوندانم با شما پیکار می نمایم. (۲)

چهارمی را مشاهده کرد که از بیعت با ابوبکر خشمگین است و با این کلام که طوفانی می بینم که جز خون آن را خاموش نسازد (۳) و بعد سعد بن عباد، بزرگ خزرجیان را دید که به خواری افتاده به روی او می پرند و ندا در دهند: سعد را بکشید خدا او را بکشد که او منافق و یا فتنه گر است و آن مرد (عمر) بالای سر او ایستاده و می گوید: خواستم تو را زیر لگد بگیرم تا عضو تو یا چشمانت از حدقه در آید. (۴)

سپس هیث بن سعد بن عباد را دید که ریش عمر را گرفته و او گوید به خدا سوگند اگر یک رشته مو از آن بکنی

ص: ۱۶

---

۱- شرح، ابن ابی الحدید ۲/۱۶.

۲- الامامه و السیاسه ۱/۱۱؛ السیره الحلبیه ۳/۳۸۷.

۳- الغدیر ۳/۲۵۳. چاپ دوم.

۴- تاریخ، طبری ۳/۲۱۰؛ سیره، ابن هشام ۴/۳۳۹؛ و...

برنمی گردی که در دهانت یک دندان باقی باشد و یا عضوی در تو بماند. (۱)

زیر را دید که شمشیرش را کشیده و می گوید: آن را در نیام نکنم تا با علی (علیه السلام) بیعت شود و عمر گوید این سگ را بگیرد و شمشیر از دست او گرفته می شود و به سنگ زده شده و شکسته می گردد. (۲)

آن گاه مقداد آن بزرگ مرد را دید و بر سینه اش مشت کوبید و...

ابوبکر، عمر بن خطاب را به سراغ پناه جویان به خانه نبوت و امن گاه امت، خانه شرف، بیت فاطمه و علی (علیهم السلام) که ترس و وحشت همه را گرفته بود، (۳) فرستاد و به او گفته بود اگر امتناع کردند با آنان جنگ کن. عمر با پاره ای آتش آمد تا خانه را آتش زند. فاطمه بیرون آمد و فرمود: ای پسر خطاب آمده ای خانه مرا آتش بزنی؟ عمر گفت: آری. مگر آن که بر امری وارد شوید که امت وارد شدند. (۴) پس از آن که حزب سیاسی کار، به خانه اهل وحی یورش آوردند و خانه فاطمه را تفتیش کردند و فریاد رهبر آن حزب و هیزم خواستن او که

ص: ۱۷

---

۱- سیره، حلبی ۳/۳۸۷.

۲- تاریخ، طبری ۳/۱۹۹.

۳- شرح، ابن ابی الحدید ۱/۵۸.

۴- تاریخ، ابی الفدا ۱/۱۵۶؛ اعلام النساء/ ۱۲۰۷.

گفت: به خدا قسم یا برای بیعت بیرون آید، یا خانه را بر سر شما ویران کنم و آتش زدم. به او می گویند فاطمه در آن خانه است و گوید، باشد! (۱)

فاطمه (علیها السلام) را دیدند به همراه بانوان هاشمی ناله می کند و با صدای بلند گوید ای ابابکر چقدر زود بر اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تاخت و تاز کردید. به خدا قسم تا خدا را دیدار کنم با عمر سخن نخواهم گفت. (۲)

پس از آن پیکره و تندیس قدس و عظمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را مانند شتر به بند کشیده شده (۳) با خشونت برای بیعت می برند و مردم گرد آمده و می نگرند و به علی (علیه السلام) گفته می شود بیعت کن او می گوید:

اگر بیعت نکنم چه؟

آن مرد می گوید: به خدایی که جز او خدا نیست گردنت را می زنیم.

علی (علیه السلام) می گوید: پس شما بنده خدا و برادر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را می کشید (۴) و علی بر ضریح مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) پناه برده و بلند، بلند می گرید و می گوید:

ص: ۱۸

---

۱- الامامه و السياسه ۱/۱۳؛ اعلام النساء/۱۲۰۵؛ تاریخ، ابن شحنه و امام علی عبدالفتاح عبدالقصد/۲۲۵؛ تاریخ، طبری ۳/۱۹۸.

۲- شرح، ابن ابی الحدید ۱/۱۳۴ و ۲/۱۹.

۳- صبح الاعشی ۱/۲۲۸؛ العقد الفرید ۲/۲۸۵؛ شرح ابن ابی الحدید ۳/۴۰۷.

۴- الامامه و السياسه ۱/۱۳.

(قَالَ ابْنُ أُمِّ إِبْنِ الْقَوْمِ اسْتَضَعْفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي) (۱)

«ای پسر مادرم این مردم مرا ناتوان پنداشتند و نزدیک بود مرا بکشند.» (۲)

ابوعبیده جراح آن هنگام که علی را برای بیعت کردن بردند، بانگ برآورد و گفت: ای پسر عمو! تو کم سن و سال هستی و تجربه و کارآیی پیران قوم در تو نیست. من ابوبکر را در این کار تواناتر می بینم تسلیم ابوبکر باش. تو اگر زنده بمانی و عمر برقرار باشد، برای این کار شایسته تر هستی که تو برابری در فضل، تدین، علم، فهم و پیشینه و نسبت دامادی که با پیامبر داری.

از سویی انصار در آن روز سخت، فریاد سر می دادند که جز با علی (علیه السلام) با کس دیگری بیعت نمی کنند.

منا امیر و منکم امیر: از ما یک امیر و از شما هم یک امیر، و عمر به او گوید: پس تو با این آرزو بمیر. (۳)

ابوبکر نیز خطاب به انصار گوید: ما امیرانیم و شما دست یاران ما. (۴)

ص: ۱۹

۱- اعراف، ۱۵۰.

۲- الامامه و السیاسه ۱/۱۴.

۳- صحیح، بخاری ۱۰/۴۵؛ طبقات، ابن سعد ۶/۵۵؛ البیان و التبین ۳/۱۸۱؛ و... .

۴- عیون الاخبار، ابن قتیبه ۲/۲۳۴؛ عقد الفرید ۲/۱۵۸، تاج العروس ۸/۲۰۵ و... .

در این جا شما امّتی را مست و بیهوش می بینید، مست نیستند، موقعیت دشوار است. من درباره این خلافت چه بگویم که ابوبکر و عمر آن را یک رخدادی ناگهانی و از نوع جاهلی آن دانستند که خدا از شرّ و آسیب آن را نگاه داشت. (۱)

عمر به صراحت گفت: هر که همانند دفعه قبل اقدام کند او را می کشد. (۲)

آن روز در سقیفه نیز گفته بود، هر کس با امیر و فرمان روایی بدون مشورت با مسلمانان بیعت کند برای او بیعتی نیست و برای بیعت کسی که با او بیعت کرده نیز اعتباری نیست. مباد که کشته شود. (۳)

پیش تر نیز عمر، به ابن عباس گفته بود: علی (علیه السلام) در میان شما از من و ابوبکر شایسته تر بود. (۴)

همچنین گفته: به خدا قسم ما این کار را از روی عداوت نکردیم سن او را کم دیدیم و پنداشتیم عرب و قریش بر او گرد نیایند که او از ایشان افرادی را کشته بود. ابن عباس در پاسخ او می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) او را اعزام می کرد و او

ص: ۲۰

---

۱- تمهید، باقلانی / ۱۹۶؛ الغدیر، امینی ۵/۳۷۰.

۲- الصواعق، ابن حجر/ ۲۱.

۳- مسند، احمد ۱/۵۶؛ النهایه ابن اثیر ۳/۱۷۵؛ تیسیرالوصول ۲/۴۵ و ...

۴- شرح، ابن ابی الحدید ۱/۳۴ و ۲/۲۰؛ کنز العمال ۶/۳۹۱.



قهرمانانه برمی گشت و او را کوچک نمی شمرد؛ لیکن تو و رفیقت او را کوچک می انگارید.

عمر در کلامی دیگر به ابن عباس می گوید: ای پسر عباس! به گمانم دوست شما علی (علیه السلام) مظلوم شد. ابن عباس در پاسخ به وی می گوید: به خدا سوگند آن گاه که خدا فرمان داد سوره براءت را از ابی بکر بگیرد او را کوچک نشمرد. (۱)

### درد دل علی (علیه السلام)

من درباره آن خلافت چه بگویم که امیرالمؤمنین درباره آن گفت: من بنده خدا و برادر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) هستم من برای این امر، از شما سزاوارتر هستم، دست فرمانبری به شما نمی دهم؛ شایسته آن است که شما با من بیعت کنید. عمر می گوید: تو رها نمی شوی مگر آن که بیعت کنی. علی (علیه السلام) در پاسخ می گوید: عمر! شیری را بدوش که بخشی از آن برای تو است. (۲)

علی (علیه السلام) سپس در کلامی می گوید: خدا را خدا را ای مهاجرین! سلطنت و حکومت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را در میان عرب، از ژرفای خانه او بیرون برده به خاندان های خود نبرید و او و خاندانش را از حقی که در میان مردم دارند محروم مسازید. ای گروه مهاجر به خدا قسم ما برای حاکمیت شایسته ترین

ص: ۲۱

---

۱- شرح، ابن ابی الحدید ۲/۱۸.

۲- الامامه و السیاسه ۱/۱۲.

مردم هستیم؛ زیرا ما اهل خانه ایم و ما به این کار از شما شایسته تریم. در میان ما است، قاریان کتاب خدا، دانایان به سنت های الهی و آشنا به مردم داری و جلوگیری از کارهای بد، تقسیم کننده به عدالت؛ به دنبال خواهش نفس نباشید که از راه خدا گمراه شده و از حق، بیشتر دور خواهید شد.

پس از رحلت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) به خاطر این که عده ای بر سر جانشینی او به کشمکش برخاستند، حضرت علی (علیه السلام) در کلامی فرمود: به خدا سوگند، هرگز به ذهن من خطور نمی کرد و از دلم نمی گذشت که عرب پس از رحلت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) امر جانشینی را از خاندان او برگردانند و مرا کنار بدارند، شگفتا که ناگهان دیدم آن جماعت به سوی ابی بکر رفته و با او بیعت کردند. من دست نگاه داشتم و دیدم دیگران هم پس از او برخاستند، در حالی که من به جایگاه محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از آن کسانی که دست به کار شدند سزاوارتر هستم.

پس از آن علی (علیه السلام)، شبانه فاطمه (علیها السلام) را بر ستوری سوار کرده و به انجمن انصار می برد و یاری می جست و آنان می گفتند: ای دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دیگر گذشت ما با این مرد بیعت کردیم و هر گاه شوهر و پسر عموی شما، جلوتر و پیش از ابوبکر می آمد، ما از او نمی گذشتیم. علی (علیه السلام) فرمود: آیا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را دفن نکرده و در خانه رها می کردم و می آمدم در امر جانشینی او کشمکش می نمودم. سپس

فاطمه (علیها السلام) گفت: آری، ابوالحسن چه می توانست بکند و چه کاری برای او سزاوار بود؟ آن ها کاری کردند که خدا از ایشان حساب خواهد خواست و جویا خواهد شد. (۱)

آن گاه فرمود:

الا ای تاریخ! به خدا سوگند که فرزند ابوقحافه خلافت مسلمین را چون پیراهن بی قواره ای در پوشید در حالی که به خوبی می دانست ناخدای کشتی خلافت، جز «علی» (علیه السلام) نیست.

فضایل چون سیل از کوهسار وجودم فرو ریزد و بر «جایگاه آسمانی ام» تیزپروازی نرسد، امّا با این همه از خلافت چشم پوشیدم و از آن کناره گرفتم، زیرا نیک اندیشیدم که یا باید تنها و بی یاور قیام کنم یا بر تاریکی های کور، صبر پیشه سازم؛ تاریکی هایی که بزرگسالان را فرسوده و فرتوت سازد، و بر سیمای نوجوانان غبار پیری بپاشد و مؤمن را به رنج آورد، تا آن گاه که به ملاقات خدا بشتابد. پس شکیبایی را عاقلانه تر یافتم و آن را برگزیدم.

آری، صبر کردم، امّا چه صبیری؟! چون آن که خار در چشمش خلیده و استخوان در گلوش مانده باشد. می دیدم که میراثم به تراج می رود.

ص: ۲۳

---

۱- شرح، ابن ابی الحدید ۱/۱۳۱ و ۲/۵؛ الامامه و السیاسه ۱/۱۲.

این چنین بود تا روزگار خلیفه اول به سر آمد و او خلافت را به دیگری پاس داد.

آن گاه امام (علیه السلام) از قول «اعشی»، شاعر معروف عرب، چنین مَثَل آورد: «چه دور است بین روز من که بر پشت اشتری زیر تازیانه خورشید می رانم، با روز «حیان» برادر «جابر» که در سایه سار منزل می آرامد.»

شگفتا، او که در زندگیش می خواست از مرکب خلافت به زیر آید، چگونه آن را برای دیگری پس از مرگش زین کرد! راستی هر یک تا توانستند ناقه خلافت را به سهم خود دوشیدند!

به هر صورت او که طبیعتی خشن داشت، خلافت را در آن مستقر ساخت؛ طبیعتی که برخورد با آن «جراحت شمشیر» بود و ارتباط با آن «سوهان روح» و مالا مال از لغزش ها و عذرخواهی ها.

«مرکب» خلافت زیر پای «راکب» تندخوی آن، تعادل از کف داد و همه راه های چاره را هم بست، بدین سان که اگر افسارش را تنگ می گرفت بینی اش مجروح می شد و اگر رهایش می ساخت سقوط می کرد.

به خدا سوگند، مردم در بیراهه و بی ثباتی و نابسامانی گرفتار آمدند. و من هرچه بود، بر این رنج طولانی و اندوه جانکاه شکیا بودم تا راهش به پایان رسید.

او در واپسین دم حیات، خلافت را در جمعی قرار داد که مرا یکی از آنان می پنداشت. خدایا، فریاد از این شورا! اگر در آغاز مرا همسنگ نخستین نمی دیدند، امروز با اینانم نمی سنجیدند، اما هر چه بود با آنان سازگاری کردم و در فرود و فرازشان یار گشتم. ولی توطئه به ثمر نشست: یکی از آن جمع به حسادت، از من روی گرداند و دیگری به خویشاوندش رأی داد با مسائل ناپسندی که گفتن را نسزد.

تا سرانجام سومین از آن باند به خلافت برخاست، درحالی که باد نخوت به غبغب افکنده و هدفی جز کامجویی از خلافت در سر نپرورده بود، و همراه او فامیلش به غارت بیت المال پرداختند و چون شتری که بر گیاه بهاران درآمده، مال خدا را بر باد دادند. تا آن روز که رشته هایش گسیخت و کردار ناشایستش گریبانش را گرفت و غوطه وری در نعمت، طغیان در بهره وری و سوءاستفاده از اموال عمومی هلاکش ساخت.

### سخنی درباره خطبه

#### اشاره

این خطبه را شقشقیه نامیدند و درباره آن سخن فراوان گفته اند و استادان فن ادب، از هر دو گروه، آن را از جمله خطبه های مولای ما امیرمؤمنان (علیه السلام) گزارش کرده اند. جای

هیچ گونه تردید و شبهه ای در انتساب این خطبه به امیرمؤمنان نیست. بنابراین، به گفته شخص نادانی که آن را ساخته و پرداخته سیدرضی می داند، نباید اعتنایی کرد؛ زیرا از قرن های نخستین، قبل از آن که نطفه سیدرضی در رحم مادر بسته شود، بسیاری از افراد آن را روایت کرده اند، چنان که به طرق معاصران و متأخران او، از اسنادی جز سند سیدرضی، گزارش شده است. آن گاه علامه امینی (رضی الله عنه) بیست و هشت تن از راویان خطبه را نام می برد که اولین آن ها حافظ یحیی بن عبدالحمید حمانی (م: ۲۲۸) و آخرین آن ها، مجدالدین فیروزآبادی (م: ۸۱۷) است.

با این وجود من چه بگویم که شاعر نیل، در قصیده عمریه اش عربده می کشد و آتش های خفته را از نو برمی انگیزد و آن جنایت های فراموش شده را تجدید می کند. برخی مصریان ناآگاه در اوایل سال ۱۹۱۸ میلادی، جشنی بزرگ راه می اندازند که در آن برخی رجال و بزرگان مصر حاضر بودند و قصیده او را مطرح و آفرین گفتند و وحدت جهان اسلام را مخدوش کردند و اشعری گری خود را به رخ کشیدند و بزرگ ترین کاستی خلیفه را کمال انگاشتند، آن گاه که سکونت دختر مصطفی در آن خانه هم مانع کار عمر نشد!

به هر حال ما با خلافت آن خلیفگان، اکنون کاری نداریم. مهم آن است که درباره دو نکته به بحث پردازیم.

اول: فضیلت های نقل شده ابوبکر و عیار صحت آن ها؛

دوم: روحیات و خلقیات ابوبکر.

### ۱. فضیلت هایی که برای ابوبکر نقل کرده اند

آیا حتی یک حدیث فضیلت، درباره ابوبکر به سند صحیح از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت شده است؟ ما مانند یک پژوهشگر حقیقت یاب و شفاف ساز وارد بحث می شویم و جز از پیشوایان حدیث که سخن سره از ناسره را تشخیص می دهند، مطلبی نمی آوریم.

فیروزآبادی در پایان کتاب «سفر السعاده» می نویسد: از احادیث در فضیلت ابوبکر، حتی یک مورد روایت صحیح، ثابت نیست و بزرگان حدیث، آن ها را اثبات نکرده اند. او درباره روایت های مربوط به فضائل ابوبکر می نویسد:

آن ها از مشهورترین حدیث های ساختگی هستند، حدیث هایی که از جمله آن ها می توان به موارد زیر اشاره کرد:

- خدا برای توده مردم به طور عام و برای ابوبکر به طور خاص جلوه کرده است.

- خدا چیزی را در سینه من نریخت، مگر آن که در سینه ابوبکر هم ریخت.

- رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) هرگاه اشتیاق بهشت می کرد، بر ریش سفید ابوبکر بوسه می زد.

- من و ابوبکر همانند دو اسب مسابقه هستیم.

- وقتی خدا ارواح را برمی گزید، روح ابوبکر را برگزید.

و امثال این حدیث ها که بطلان آن ها به بداهت عقل، واضح است.

عجلونی می نویسد: درباره فضائل ابوبکر هیچ حدیث بر پایه صحت وجود ندارد و آن چه هست، از مشهورترین ساخته ها هستند.

سیوطی نیز می نویسد: از مشهورترین ساخته ها، احادیث مربوط به فضایل ابوبکر است، که مؤلفان آن ها را از مسلمات گرفته اند. از آن جمله است: وقتی مرا به معراج می بردند به هر آسمان که می رسیدم در آن، مکتوبی می دیدم: محمد رسول الله و ابوبکر صدیق از خلف من. این حدیث را عبدالله بن ابراهیم حدیث ساز، جعل کرده است.

یکی دیگر از شواهد بطلان بر احادیث این است که صحاح ششگانه و مسندهای قدیمی فاقد آن هاست. اگر نویسندگان آن کتاب ها (صحاح و مسانید) در آن ها نشانی از صحت می یافتند، هر چند یک مورد، آن ها را کنار نمی گذاشتند و با کنکاش آن چه در پشت پرده های فراموشی پنهان مانده، بیرون می آوردند. این امر نشان می دهد که تاریخ ولادت این سلسله احادیث جلوتر از زمان صاحبان صحاح بوده و این مضامین متأخر از زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است.



افزون بر این خلیفه اول اگر به مضامین آن حدیث ها، اندکی اطمینان داشت، شخصی مانند ابو عبیده جراح گورکن را به امر خلافت، سزاوارتر نمی دانست و او را بر خود مقدم نمی داشت.

ثانیاً: در آن روز که گفت و گو درباره خلافت بالا گرفت و هر کس حجّتی می آورد آن حدیث می توانست کارساز باشد. بلی درباره ابوبکر و در مقام استدلال برای تصدّی مقام خلافت، چیزهایی به او نسبت داده اند (مثل این که: او اولین مسلمان و اولین نمازخوان و...) که البته در کتاب «الغدیر» به اثبات رسیده که علی (علیه السلام) اولین مسلمان و نخستین نمازخوان بوده و ابوبکر به نقل حدیث صحیح طبری، پنجاهمین مسلمان از مردان بوده است.

هرگاه صحابه نخستین چیزی از آن احادیث ساختگی را می دانستند در آن روز برای قانع کردن مردم به جای تهدید و توسل به زور از آن احادیث بهره می جستند. (۱) در این حال، عمر و عثمان، تنها یار غار بودن و پیرمردی ابوبکر را به رخ نمی کشیدند. (۲) چنان که سلمان فارسی می گوید: پیرترین اصحاب را برگزیدید، ولی از اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گذشتید. (۳)

ص: ۲۹

---

۱- سیره، ابن هشام ۴/۳۴۰.

۲- شرح، ابن ابی الحدید ۱/۱۳۱.

۳- کنز العمال ۳/۱۴۰ [۵/۶۵۳].

اگر آن حدیث‌ها تمام بود مغیره بن شعبه آن سخن را به ابوبکر و عمر نمی‌گفت که عباس را دیدار کنید و برای او و فرزندانش سهمی قائل شوید و به این وسیله از ناحیه علی (علیه السلام) خاطر جمع گردید که اگر عباس با شما باشد، به نفع شما در مقابل علی (علیه السلام) است. به دنبال همین پیشنهاد ابوبکر و عمر و ابوعبیده و مغیره، شبانه با عباس دیدار کردند و همان سخن به وی گفتند: که تو عمومی پیامبری و باید سهمی داشته باشی. (۱)

اگر این احادیث بویی از واقعیت داشت، خلافت برای ابوبکر، این گونه به سرانجام نمی‌رسید که فقط دو نفر السید و بشر یا سالم مولای ابی‌حذیفه که تفصیل آن خواهد آمد، تمام نمی‌شد. سران مهاجران و انصار همچون علی و فرزندانش - نوه‌های پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) - و عباس و فرزندانش و بنی‌هاشم و سعدبن عباد و فرزند و خانواده او و حباب بن منذر و پیروان او و زبیر، طلحه، سلمان، عمار، ابوذر، مقداد، خالدبن سعید، سعدبن ابی وقاص، عتبہ ابن ابی‌لہب، براء بن عازب، ابی بن کعب، ابوسفیان بن حرب و دیگران، از بیعت با ابوبکر، سرباز نمی‌زدند. (۲) اگر آن احادیث فضیلت ثابت می‌بود سخن محمد بن اسحاق، مجال نداشت که گفت: عموم مهاجران و

ص: ۳۰

---

۱- تاریخ، یعقوبی ۲/۱۰۳ و ۱۰۴؛ الامامه و السیاسه ۱/۱۵؛ شرح ابن ابی الحدید ۱/۱۳۲.

۲- تاریخ، یعقوبی ۲/۱۰۳؛ الریاض النضره ۱/۱۶۷؛ تاریخ، ابی الفدا ۱/۱۵۶؛ شرح ابن ابی الحدید ۱/۱۳۴.

جمع کثیری از انصار تردید نداشتند که خلیفه پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، علی (علیه السلام) است و بس (۱) و اشعار فضل بن عباس، عتبه بن ابی لهب در برابر مدعیان فضیلت، چه می شود:

- من گمان نمی کردم خلافت از هاشم و در میان ایشان از ابوالحسن برگردانده شود.

- اولین ایمان آورنده با سابقه و داناترین مردم به قرآن و سنت هاست.

- آخرین رازدار پیامبر و کسی که در غسل و کفن او، جبرئیل وی را یاری کرد.

- کسی که آنچه در آن ها هست، در او هست و خود شما در آن شک و تردید ندارید و در او نکویی وجود دارد که در دیگران نیست.

- چه چیزی شما را از او برگردانید ما باید بدانیم، هان بیعت شما، آغاز فتنه و آشوب بود.

یا شعر قصی که در آن روز گذشت چه می شود:

ای بنی هاشم! چنان مباشید که آن مردم، به ویژه تیم بن مرّه و یا عدی در شما طمع ورزند چه امروز خلافت و امر جانشینی جز در دست شما نباید باشد و غیر از ابوالحسن علی (علیه السلام) کسی شایستگی آن را ندارد. ای ابوالحسن (علیه السلام) با دستی نیرومند، خلافت را قبضه کن که تو به آنچه امید

ص: ۳۱

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ۲/۸.

می رود توانا هستی، البته مردی که قصی پشیمان او باشد، عزیز و محافظت شده است که آن مردم از غالب قصی اند. (۱)

## ۲. خلیات و روحیات خلیفه

نگاه به منش های اخلاقی، آگاهی ها و روحیه های خلیفه برای ما اهمیت دارد. تا بدانیم آیا پیوندی میان او و آن فضیلت ها وجود دارد تا او را در جایگاه شایسته ای قرار دهد یا برای او شخصیتی بسازد که نپذیرفتن آن، ظلم و ستم در حق وی گردد و از مقام او کاسته یا ما را به غلو و افراط برساند؟

ما راجع به قبل از اسلام او سخنی نمی گوئیم که میزان وضع کنونی هرکس است. اسلام، روزگار پیش از خود را نادیده می انگارد؛ پس ما به آن چه از عکرمه (رضی الله عنه) آمده، بی توجهی نداریم که گفت: ابوبکر با ابی بن خلف و دیگر مشرکان، قمار بازی می کرد. آن البته قبل از تحریم قمار بود. این مطلب را شعرانی نیز گفته است. (۲)

جصاص رازی حنفی می نویسد: در حرمت قمار و گرو بستن مال و شرط بندی که از انواع قمار است، دانشمندان

ص: ۳۲

- 
- ۱- الریاض النضره ۱/۱۶۷؛ تاریخ، ابی الفدا ۱/۱۵۶؛ شرح ابن ابی الحدید ۱/۱۳۴؛ تاریخ، یعقوبی ۲/۱۰۵؛ شاید مراد از قصی اوّل، خود شاعر باشد و قصی دوّم نام نیاکان قریش که بنی هاشم و دیگر طوائف قریش در آنان به هم می پیوندند. سیدعلوی
  - ۲- کشف الغمّه، امام شعرانی ۲/۱۵۴.

اختلاف ندارند. (۱) ابن عباس نیز می گوید: گرویندی قمار است و در جاهلیت مردم به مال و همسر گرو می بستند و این، مباح بود تا تحریم آمد. ابوبکر صدیق در نزول «الم غلبت الروم» با مشرکان گرویندی کرد.

ما به سخن اسکافی در رد رساله عثمانیه جاحظ (۲) توجهی نداریم که می نویسد: ابوبکر پیش از مسلمانی اش از سران نام آور و شناخته شده بود که بسیاری از مردمان مکه با وی گرد می آمدند، شعر می خواندند و اخبار رد و بدل می کردند و باده می نوشیدند. او دلائل پیامبری و حجّت های رسالت را شنید و به شهرها سفر کرد و خبرها به او می رسید.

فاکهی نیز از ابی القموص نقل می کند: ابوبکر پیش از تحریم شراب خورد (۳) و این اشعار را خواند:

به مادر ابوبکر با سلام و خوش آمدگویی تهنیت می گویی آیا پس از خویشاوندان تو، سلامتی مانده است؟

این جریان به گوش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید، برخاست و خشمگین در حالی که جامه اش به زمین کشیده می شد، تا بر او وارد شد. عمر که با ابوبکر بود، پیش آمد و چهره برافروخته پیامبر را نگریست، گفت: به خدا پناه می آورم از

ص: ۳۳

---

۱- احکام قرآن، ابوبکر رازی ۱/۳۸۸.

۲- رسائل، جاحظ/۳۴؛ شرح، ابن ابی الحدید ۳/۲۶۴.

۳- این جمله در روایت افزوده شده و ذیل آن، تکذیب می کند و ماجرای درست می آید و با روایت های دیگر هم در تضاد است.

خشم رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، به خدا قسم، از این پس هرگز بویش هم به مشام ما نخواهد رسید و ابوبکر نخست کسی بود که شراب را بر خود حرام کرد.

حکیم ترمذی که گویا حدیث را فاش و بر سر زبان ها یافته، گفت: دل ها چنین چیزی را انکار دارد. (۱)

ابن حجر نیز به این ماجرا اشاره دارد و می گوید: نَفْطَوِيَه به این حدیث، اعتماد کرده و گفته است: ابوبکر شراب خورد - پیش از تحریم - و بر کشته های بدر از مشرکان، مرثیه خواند. (۲)

روایت ابی القموص را طبری از قول چند راوی از رجال صحاح ششگانه، همچنین از زیدبن علی در مورد نزول سه آیه درباره شراب آورده است. (۳)

بزار این ماجرا را شکسته بسته آورده و در فتح الباری می نویسد: چنین چیزی با این که سند آن پاکیزه است، ناشناخته است، به گمانم اشتباهی رخ داده است. (۴)

ابونعیم از عایشه نقل کرده که ابوبکر شراب را بر خود حرام کرد و آن را، در زمان جاهلیت و در دوران اسلام، ننوشید. احتمال این هست که ابوبکر و عمر در آن روز به دیدن ابوطلحه رفته باشند، اما با دیگران شراب نخوردند و سپس...

ص: ۳۴

---

۱- نوادر الاصول/۶۶.

۲- الاصابه، ۴/۲۲.

۳- در دانش های شگفت عمر، گذشت.

۴- فتح الباری، ابن حجر ۱۰/۳۰؛ عمده القاری، عینی ۱۰/۸۴؛ تفسیر، طبری ۲/۲۰۳.

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: شما می بینید ابن حجر در مورد این حدیث درنگ می کند. از سویی مهر خلیفه او را رها نمی کند که شراب خواری او را بپذیرد و از دیگر سوی صحت حدیث دغدغه خاطر اوست؛ لذا گاهی می گوید با وجود پاکیزگی سند حدیث، چنان امری غریب است و گاهی می گوید به قرینه وجود عمر در آن قصه، مراد همان ابوبکر صدیق است، نه ابوبکر دیگر و کسانی که در خانه ابوطلحه شراب می خوردانند یازده نفر بوده اند. ابن حجر، نیک می داند که گزارشگران حدیث عایشه جاعلان و حدیث سازانند<sup>(۱)</sup> و با این حدیث صحیح، برابری نمی کند و او از آن نفرات نام می برد که اوّل آن ها ابوبکر بن ابی قحافه و آخرین آنس بن مالک هجده ساله بوده است.<sup>(۲)</sup>

این ها آیات تحریم خمر را تأویل می کردند و بعد از نزول سومین آیه دست کشیده اند. آخرین سخن در این باره آن است که حرمت شراب در فتح مکه، سال هشتم هجری به گوش او رسیده و تا آن زمان شراب می خورده و همین، میزان آگاهی او را از احکام اسلام و قرآن می رساند.

ص: ۳۵

---

۱- ر.ک: تهذیب التهذیب ۵/۲۹۴ و ۹/۲۹۵.

۲- صحیح، مسلم؛ سنن، بیهقی ۸/۲۹؛ فتح الباری ۱۰/۳۰؛ الدرّ المنثور ۱/۲۵۲؛ روح المعانی، آلوسی ۷/۱۷؛ و ده ها منبع دیگر.

ما در عالم اسلام، برای ابوبکر هیچ نبوغی علمی، پیشگامی در جهاد، استواری در مبانی اعتقادی و مجاهدت در راه خدا سراغ نداریم.

در علم تفسیر چیز قابل توجهی از او گزارش نشده شما می توانید کتاب های تفسیر و حدیث را ورق بزنید که در آن زمینه آن چه تشنه ای را سیراب و جوینده دانشی را راضی کند، از او نمی یابید. جز این که همانند رفیقش (عمر) معنای واژه «اب» را نمی داند(۱) و یا مفاد و حکم «کلاله» را نمی فهمد.(۲)

ابوبکر در شناختن واژه کلاله با دوستش یکسان است. از او درباره کلاله پرسیدند، گفت در آن باره رأی خودم را می گویم اگر درست بود از خداست و اگر اشتباه بود از من و از شیطان است. خدا و رسول او از آن بدورند. به نظر من کلاله یعنی خویشان، به غیر از فرزند و پدر؛ وقتی عمر را جانشین خود می کرد او گفت من شرم دارم چیزی را که ابوبکر گفته ردّ کنم.(۳)

ص: ۳۶

---

۱- تفسیر، قرطبی ۱/۲۹؛ ابن تیمیه... اعجاز القرآن و تراجم الاعاجم / ۳۰؛ کشاف، زمخشری ۳/۲۵۳.

۲- همان ۵/۷۷؛ کلاله - مرده ای که پدر و مادر ندارد - میراث خوار ز مادر، پدر و فرزند حجار القرآن و تراجم عاجم.

۳- تفسیر، طبری ۶/۳۰؛ سنن، دارمی ۲/۳۶۵.



در برداشتی دیگر گفته: کلاله را تنها آدم بی فرزند دانسته و در این نظر عمر با او هماهنگ بوده است.

من نمی دانم، آن احتیاطی که به عنوان عذر برای ندانستن معنای «ابّ» توسط خلیفه آورده اند در اینجا کجا رفته است که چنان احتیاط اینجا مناسب بود تا او از خود در یک مسئله دینی چیزی نگوید و آن اجتهاد بی در و پیکری که در کتب خلفا باب شده رسمیت نیابد. او چرا به نص قرآن کریم که می فرماید:

هر گاه ندانستید از اهل ذکر پرسید. (۱)

چرا نپرسید و نیاموخت؟ با این که اهل ذکر را می شناخت. مگر احکام توقیفی نیستند؟ آیا هر کس می تواند درباره کتاب و سنت هر چه به ذهنش آمد، بگوید. این، هرج و مرج است، نه اجتهاد، که آن به معنای استنباط احکام از ادله تفصیلی، در کتاب و سنت است.

این همان باب خودرأیی و اجتهاد، در مقابل نصّ است، که آنان باب کردند. عبدالرحمن بن ملجم قاتل امیرالمؤمنین مجتهد است و در آن کار زشتش معذور و ابوالفادیه قاتل عمار یاسر آن صحابی بزرگ، مجتهد بوده و تبرئه می شود. معاویه بن ابی سفیان نیز کشنده هزاران انسان پاک و بی گناه

ص: ۳۷

مجتهد است و تبرئه می شود عمرو پسر نابغه آن عاصی پسر عاصی مجتهد است و معذور. خالد بن ولید قاتل مالک بن نویره و زانی با همسر او، اجتهاد کرده و تبرئه شده و طلحه و زبیری که بر امام و پیشوای قانونی وقت، شورش کرده اند، مجتهدند و معذور؛ و یزید شرابخوار و بدکاره صاحب آن پرونده سیاه، مجتهد است و مبرا و...

آفرین بر چنین آیین! امت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) چقدر مجتهد دارد و زهی به این کیش که حتی آشوبگران شام و فرومایگان و فرزندان آزاد شده ها، همگی مجتهد شده و دارای رأی هستند.

آن چه آوردیم نمونه ای بود از دانش خلیفه در تفسیر و فهم قرآن.

جالب توجه است که سیوطی، ناموران در علم تفسیر را ده تن می داند و اول از خلفای راشدین که ابوبکر نخستین است، نام می برد؛ در حالی که سخنان و اطلاعات او از انگشتان یک دست تجاوز نمی کند. او چگونه با علی بن ابی طالب قابل مقایسه است؟

معمر می گوید: علی (علیه السلام) را دیدم سخنرانی می کرد و می گفت: از من برسید! به خدا سوگند از چیزی نمی پرسید، مگر آن که شما را خبر دهم و از کتاب خدا از من برسید به

خدا سوگند آیه ای نیست مگر آن که من می دانم آیا در شب نازل شده یا روز در دشت نزول یافته یا در کوه؟(۱)

یا فرمود: به خدا قسم آیه ای نازل نشده مگر آن که من می دانم درباره چه نازل گشته و در کجا نازل شده است. همانا پروردگار من، مرا دلی آگاه و زبانی پرسش گو عطا فرموده است.(۲)

آیا این نقل از سیوطی، تناقض گویی نیست که علی (علیه السلام) را با ابوبکر در یک مجموعه مشهور به تفسیر دانسته و آورده، گو این که او می خواسته میان مولای ما علی (علیه السلام) و بین خلیفه فرقی نگذارد، و از این آیه غفلت کرده که می فرماید:

بگو، آنان که می دانند با کسانی که نمی دانند، برابرند؟(۳)

از ابوبکر پرسیدند معنای فاکهه و ابّ چیست؟ گفت کدام آسمان بر من سایه افکند و کدام زمین مرا برمی دارد اگر بگویم نمی دانم.(۴) جالب است که در ذیل همان آیه خدای متعال آن دو کلمه را در معانی میوه، گیاه و علف معنا کرده است.(۵)

ص: ۳۹

---

۱- الاتقان، سیوطی ۲/۱۸۷، چاپ سوم ۱۳۷۰.

۲- الاتقان، سیوطی ۲/۱۸۷.

۳- زمر، ۱۹.

۴- تفسیر، قرطبی ۱/۲۹؛ مقدمه اصول التفسیر، ابن تیمیه/۳۰؛ کشاف، زمخشری ۳/۲۵۳ و چندین کتاب دیگر.

۵- الغدیر، ۷/۱۰۳.

## تقدم خلیفه در عوض کردن سنت پیامبر

آنچه احمد، پیشوای حنبلیان، در زمینه سنت از ابوبکر به ثبت رسانده هشتاد حدیث است که با حذف مکررات از شصت حدیث تجاوز نمی کند. این در حالی است که در مسند احمد، پنجاه هزار و هفتصد حدیث وجود دارد. خود او نیز هزار هزار حدیث از حفظ بوده است. (۱)

سیوطی نیز، با تبصری که در امر حدیث دارد، شمار حدیث های ابوبکر را به یکصد و چهار تا رسانده است. (۲) وانگهی مشایخ اهل سنت فقط بر شش حدیث اتفاق نظر دارند. بخاری یازده حدیث و مسلم تنها یک حدیث دارد. (۳)

پژوهشگران اگر در متن و سند آن ها کنکاش کنند، درمی یابند که برخی از آن ها در اصل حدیث نبوده، کلام خود او است. مثل این کلام از ابوبکر که به سبط پیامبر، امام حسن (علیه السلام) می گوید: پدرم فدایت که شبیه پیامبر هستی و به علی شبیه نیستی. یا سخن او که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در جنگ مشورت کرد.

بعضی از آن احادیث هم ساختگی و مخالف کتاب، سنت، عقل و منطق است.

ص: ۴۰

---

۱- مسند، احمد ۱/۱۴؛ طبقات الحفاظ، ذهبی ۲/۱۷.

۲- تاریخ الخلفاء، سیوطی ۶۲/.

۳- شرح ریاض الصالحین، ۲/۲۳.

علّامه امینی (رضی الله عنه) چهار حدیث از احادیث ساختگی را به طور مستدل و مفصل، آورده و غیرمنطقی بودن آن ها را اثبات کرده است. (۱)

## فرائض و احکام

### ۱. میراث جدّه (مادر بزرگ) در نظر خلیفه

مادر بزرگی نزد ابوبکر صدیق (رضی الله عنه) آمد و میراثش را از ارث نواده از او جویا شد. ابوبکر گفت: در کتاب خدا برای تو چیزی نیست و در سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هم چیزی نمی دانم برگرد تا از مردم بپرسم. مغیره بن شعبه گفت: من در حضور رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بودم او به جدّه، یک ششم داد. ابوبکر گفت: آیا کس دیگر همراه تو هست؟ محمد بن سلمه انصاری بپاخواست و همانند مغیره گفت: ابوبکر (رضی الله عنه) آن حکم را گذارند. (۲)

بنگر، خلیفه حکم یک مسئله را که فراوان پیش می آید، نمی داند و ناگریز به سخن مغیره بن شعبه زانی، نابکار و دروغگوترین، اعتماد می کند. (۳)

ص: ۴۱

---

۱- لسان المیزان ۶/۴۴، در ترجمه مصعب بن سعید؛ تهذیب التهذیب ۶/۶۶؛ اللثالی المصنوعه ۱/۳۰۲؛ ۴/۲۰۰۰؛ الروض الفائق ۳۸۸/، در حدیث ساختگی «ما طلعت الشمس ولا غربت من بعدی علی رجل افضل من ابی بکر الصدیق»؛ مطالب السؤل/۳۳؛ الاصابه ۴/۲۰۵؛ رک: الغدیر ۷/۱۰۸-۱۳۰.

۲- بدایه المجتهد ۲/۳۴۴.

۳- اغانی ۱۴/۱۴۲ در معرفی مغیره.

دو مادر بزرگ - مادر مادر و مادر پدر - نزد ابوبکر آمدند و او میراث را به مادر مادر داد. عبدالرحمن بن سهل گفت: ای خلیفه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تو ارث را به زنی دادی که اگر او می مرد این مرد از وی ارث نمی برد. ابوبکر آن یک ششم را میان دو تایشان تقسیم کرد. (۱)

شگفتا، از ناآگاهی خلیفه که او حکم ارث دو جده را نمی داند و با انتقاد مردی انصاری به سرعت، رأی عوض می کند و به رأی او هم عمل نمی کند و میراث را به هر دو می دهد.

اما نظر آن مرد انصاری هم مخالف کتاب خدا و سنت است. بلکه مطابق سخن شاعر، که گفت:

پسرانِ پسرانِ ما، پسرانِ ما، پسرانِ دخترانِ ما، پسرانِ مردانِ دورند.

در فقه مکتب خلافت این شعر در برابر کتاب خدا قرار داده شده است، که فرمود:

(يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ) (۲):

خدا درباره فرزندان شما، سفارستان می کند که برای پسر مانند بهره دو تن دختر باشد.

ص: ۴۲

---

۱- سنن، بیهقی ۱/۲۳۵؛ الاصابه ۲/۴۰۲؛ الاستیعاب ۲/۴۰۰.

۲- نساء، ۱۱.

آنان اولاد را که در آیه مطلق است، به اولاد پسر اختصاص داده اند و آن را بر پسران از طریق دختر شامل ندانسته اند و تنها سندشان هم، این شعر است که یاد شد. پس خلیفه برابر رأی آن انصاری، حکم کرده که مبنی بر نفی فرزند از طریق دختر باشد. این مسئله را در فرائض، وقف و وصیت، جاری ساختند. (۱)

بغدادی می نویسد. (۲) گوینده این شعر، شناخته شده نیست و تنها در کتاب های نحویان به عنوان شاهد بر جواز تقدیم خبر و امثال آن، یاد شده است. برخی آن را به فرزدق نسبت داده اند و صاحب کتاب جامع الشواهد آن را به عمر بن خطاب نسبت داده و این با سیاست خلیفگان در زمینه پسران دختری، سازگارتر است (۳) سبحان الله! این سیاست بازی، در دین خدا چه کارها که نمی کند. خدای تعالی در قرآن فرمود:

(تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ..)(۴):

بیایید فرزندانمان و فرزندان شما را بخوانیم.

ولی آن ها برای این که آل الله را فرزندان و پسران رسول خدا ندانند چنان تشبیه ها کردند.

ص: ۴۳

---

۱- تفسیر، ابن کثیر ۲/۱۵۵.

۲- خزانه الادب ۱/۳۰۰.

۳- ر.ک: الغدیر ۷/۱۲۲ پاورقی.

۴- آل عمران/۶۱.

آن آیه نصّ است که حسن و حسین (علیهم السلام) دو پسران نبی اقدسند. و در اصل خدا عیسی را که پسر مریم است، از نسل نوح می شمارد:

وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ\* وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ(۱):

و عیسی را که پسر مریم است نسلی و ذریه نوح برشمرده و فخر رازی می نویسد: آیه مباحله دلیل آن است که حسن و حسین (علیهما السلام) پسران رسول خدایند و آیه مذکور سوره انعام را شاهد آورده چنان که انتساب عیسی به ابراهیم شاهی دیگر در اثبات این که "پسر دختر"، پسر صاحب دختر هم هست. (۲)

آن گاه علامه امینی (رضی الله عنه) در حدود پنجاه شاهد حدیثی، ادبی و شعری، مبنی بر این که حسن و حسین پسران رسول خدا و ذریه او از طریق فاطمه دختر بزرگوارش هستند، نقل می کند. از جمله فرمود: جبرئیل به من خبر داد که این پسر حسین را می کشند. (۳) یا خطاب به امام حسن مجتبی (علیه السلام) فرمود: این پسر آقا است. (۴) همچنین فرمود: مهدی از پسران

ص: ۴۴

۱- انعام/۸۴-۸۵.

۲- تفسیر، فخر رازی ۲/۴۸۸؛ قرطبی ۴/۱۰۴ و ۷/۳۱.

۳- مستدرک، حاکم ۳/۱۷۷؛ اعلام النبوه، ماوردی/۸۳؛ ذخائر العقبی ۱۴۸.

۴- تفسیر، ابن کثیر ۳/۱۵۵.



من است و صورتش مانند دُرّ می درخشد؟(۱) این حسن و حسین دو پسران من را هر که دوست بدارد، من را دوست داشته است.(۲)

ابوتمام طایبی می گوید: بر پسران پیامبر و خاندان او ستم هایی کردید که کمترینش خیانت و فریب بود.(۳)

دعبل خزاعی: من پسران پیامبر و خاندان او را دوست می دارم و به زادگان آن زن کبود چشم، مادر مروان و فرزندان عبوه آن زن قریشی کینه می ورزم و بدان وسیله به خدا تقرب می جویم(۴) و ده ها نمونه دیگر.

بنابراین، چرا خلیفه از کتاب خدا، سنت و کلام رسول الله، روی برگردانده و به سخن نامربوط آن مرد انصاری که ضد قرآن و کلام رسول خداست، تکیه کرد؟!

### ۳. بریدن دست دزد در نزد خلیفه

در دوران ابوبکر (رضی الله عنه) شخصی دزدی کرد که یک دست و یک پایش قطع شده بود. ابوبکر خواست پای دیگر او را ببرد و دست او را بگذارد تا بتواند خود را نظافت کند و از آن

ص: ۴۵

---

۱- ذخائر العقبی، ۱۳۶.

۲- تاریخ ابن عساکر، ۴/۲۰۴ و ۲۰۳.

۳- ابی تمام ۱/۲۳۰، در قصیده ۷۳ بیتی.

۴- دعبل، قصیده تائیه/۱۲۶.

سود ببرد. اما عمر گفت نه به خدا قسم باید دست او را برید و ابوبکر به حرف عمر گوش کرد.<sup>(۱)</sup>

شگفتا، که خلیفه کیفر دزد را که از اهم موارد برای از بین بردن تباهی و برقراری امنیت است، نمی داند. شگفت تر از آن این که در اجرای حکم خدا به جای رجوع به قرآن و سنت، به نظر یاران رجوع می کند.

این جریان در زمان عمر نیز تکرار شد و خلیفه تصمیم گرفت پای دزد را ببرد.

علی (علیه السلام) اینگونه داوری فرمود: پیشتر دست و پای او را بریده ای، پای دیگر او را نبر، که ستونی برایش نماند که راه برود، یا او را تنبیه کن یا به زندان بینداز. عمر نیز چنان کرد، و او را به زندان انداخت.<sup>(۲)</sup>

آن قضاوت و داوری دو خلیفه و این داوری علی امیرالمؤمنین به استناد قرآن مجید، قضاوت نهایی با خواننده است.

#### ۴. نظر خلیفه درباره میراث جدّ

ابوبکر، جدّ را، پدر فرض می کرد<sup>(۳)</sup> و همان طور که پدر، حاجب برادران و خواهران می شود جدّ هم حاجب می شود.

ص: ۴۶

---

۱- سنن، بیهقی ۸/۳۷۴ و ۳۷۳.

۲- کنز العمال ۳/۱۳۸.

۳- منشأ توهم او آیه های: «بل ملّه ابراهیم» و «یا بنی آدم...» بوده که تناسبی ندارد. ر.ک: الغدیر ۷/۱۳۰.

بنابراین اگر شخصی بمیرد و پدربزرگ داشته باشد، برادران از ارث وی بهره ای نمی برند.

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: این برداشت خلیفه برگرفته از کتاب و سنت نیست. در این مورد پیامبر سنتی آشکار به کار برده، که خلیفه به آن عمل نمود.

## ۵. تقدم حکمرانی افراد کم فضیلت در نظر خلیفه

### اشاره

ابوبکر معتقد بود، افراد کم فضیلت می توانند بر کسانی که از آنان برترند، فرمانروایی و حکمرانی کنند.

حلبی می نویسد: اهل سنت نیز بر همین رأی هستند و حق همین است؛ زیرا چه بسا شخص کم فضیلت زمانی که نصب افضل یا فاضل میسر نبود، صلاح امت را در برداشته باشد و از همین باب ابوبکر به انصار گفت من خوشنودم، تنها با یکی از این دو تن؛ عمر و ابوعبیده جراح، بیعت کنید. درحالی که او می دانست ابوعبیده در حد پایین تر از اوست و عثمان و علی از او برترند، جز این که ابوبکر چنان تشخیص داد که در آن صورت اتفاق همه حاصل می شود و آشوب می خوابد. (۱)

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: ما معتقدیم که جانشینی پیامبر امری الهی است. وظیفه خلیفه روشنگری و اجرای احکام و اجرای عدالت است و باز کردن افق هایی که در زمان

ص: ۴۷

پیامبر دستیابی به آن‌ها میسر نشد و... زیرا از سویی عمر پیامبر محدود است و از دیگر سوی، بسیاری از مسائل در بستر زمان خود را نشان می‌دهند و شناخت و انتخاب چنین جایگزینی تنها با خداوند است.

### خلافت پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در دیدگاه شیعیان

خلافت مانند نبوت حکومتی الهی است هر چند که رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) به وحی و مقام تشریح مخصوص است و شأن خلیفه: بیان و تبلیغ، تفصیل مجمل، تفسیر مشکل، تطبیق کلیات بر جزئیات، قتال در کنار تأویل نه قتال برای تنزیل می‌باشد و امام و خلیفه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چیزهایی را که ظرف زمان، با طرح آن‌ها مساعد نبوده و نفوس آمادگی پذیرش آن را نداشته‌اند و یا به خاطر سایر علل و اسباب، مقرراتی را مبتنی بر اصول، مطرح می‌سازد و همه این‌ها داخل قاعده لطف الهی است که بر او ملازمه می‌باشد. بدین معنا که او باید کاری کند تا بندگان خدا به طاعت خدا نزدیک و از معصیت او به دور باشند، بر همین اساس، آنان را بیافرید و بنده خویش ساخت و آن‌چه را که نمی‌دانستند، آموخت. آن‌ها را مثل چهارپایان رها نکرد که بخورند و کام بگیرند و مشغول آزمندی‌هایشان باشند؛ بلکه آنان را آفرید تا او را بشناسند و برای تحصیل رضای او امکان پیدا کنند و با بعثت رسول، این راه را آسان کرد و کتاب فرستاد و آنان را پیوسته نازل کرد. از

آن جا که هیچ پیامبری عمر جاویدان ندارد و چنان امری را برای آنان تقدیر نفرموده است و شریعت ها هم محدودیت های زمانی داشته، اما شریعت خاتم، زمانی بی پایان دارد. پس هر گاه آن رسول و فرستاده بمیرد درحالی که برای شریعت او یکی از دو مدت (محدود یا نامحدود) مقرر است. برخی ظرف ها هنوز مساعد نبوده و بعضی زایش ها صورت نگرفته و برخی احکام هر چند در اصل تشریح شده، لیکن تبلیغ نگردیده است. در همه این موارد نباید امت به حال خود رها شوند؛ زیرا همه انسان ها به طور مساوی مشمول قاعده لطف الهی هستند و لازم است خدای باجلالت برای آنان کسی را برگزیند که شریعت را برایشان با بیان خود تشریح کند و شبهه های ملحدان هر عصر را پاسخ گوید و تاریکی های ناشی از ستم جاهل را برطرف سازد. خلاصه آن که هر گونه تجاوز به ساحت دین را هر چند با سلاح شمشیر و سنان دفع کند و هر نوع کژی و انحراف را با دست و زبان راست بگرداند.

بالاخره برای خداوند - نعمت هایش با جلالت باد- در حق بندگان چنان عنایتی است که بر خود لازم دانسته که همه درهای خیر و نیکوکاری را برایشان بگشاید تا جز راه سعادت نپویند. پس انسانی را در ادامه رسالت برمی گزیند که او آن بار سنگین را بر دوش بکشد و او در همه وظیفه ها و مسئولیت ها

نمونه کامل رسول باشد. این فرد را خود آن رسول باید به زبان، تصریح کند و در این خصوص کوچک ترین اهمال روا نبوده و کوتاهی نباید شود. آیا نمی بینی که عبدالله بن عمر به پدرش گفت: مردم می گویند تو نمی خواهی برای خود جانشین تعیین کنی. اگر برای تو شتر یا گوسفند چرانی می بود و او رمه را می گذاشت و نزد تو می آمد آیا کوتاهی نکرده و آن رمه را تباه نساخته است؟! سرپرستی مردم که از نگهداری شتر و گوسفند مهم تر است. آن وقت در دیدار با خدا و در صورت تعیین نکردن جانشین، چه جوابی برای او داری؟(۱)

عایشه به پسر عمر گفت: سلام را به عمر برسان و بگو امت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را بدون تعیین سرپرست باقی مگذار، جانشینی معین کن و مردم را سرخود رها مساز و من بیم فتنه بر ایشان دارم(۲)؛ در بی سرپرست گذاشتن مردم خوف فتنه و آشوب است. عبدالله بن عمر به پدر خود گفت: کاش خلیفه جانشین تعیین می کرد؛ عمر گفت: چه کسی را تعیین کنم؟ عبدالله گفت: کوشش کن، تو که پروردگار مردم نیستی؛ تو (در حد توان)

ص: ۵۰

---

۱- سنن، بیهقی ۸/۱۴۹؛ سیره عمر، ابن جوزی/۱۹۰؛ و...؛ این همان قانون عقلانی است که استثنا بردار هم نیست. سوال این است که آن ها چگونه چنان امر غیر عقلانی را در شأن رسول الله(ص) جایز دانسته اند. اما نه، حسد کردند و حقیقت نص را پنهان و انکار نمودند و حقّ وصی رسول الله را ضایع و امتی را دچار چنین سرنوشت تاریک کردند که هنوز تاوان پس می دهند. سیدعلوی

۲- الامامه و السیاسه ۱/۲۳.

کوشش خود را بکن. آیا به نظر تو اگر کسی را به سرپرستی زمین و مزرعه خود بفرستی، سپس او را برای کاری بخواهی، دوست نمی داری که او برای آنکه به کار زمین برسد، کسی را بگمارد؟ عمر گفت: چنین است. باز عبدالله گفت: اگر تو به سراغ چوپان گوسفندان خود کسی بفرستی که نزد تو آید، آیا دوست نمی داری که او کسی را به جای خود بگذارد و بیاید تا دوباره به گوسفندان بپردازد؟<sup>(۱)</sup> وانگهی همین معاویه بن ابی سفیان در جانشین کردن یزید به این قاعده مسلم عقلی، چنگ انداخته که گفت من می ترسم امت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را پس از خود همانند گوسفندان بدون چوپان رها کرده باشم.<sup>(۲)</sup>

کاش می دانستم این دلیل و قاعده عقلی که مورد قبول همه بوده و هست درباره پیامبر اعظم و تعیین جانشین او چرا مورد غفلت امت قرار گرفته است؟

از سویی وا گذاشتن امر به آن مهمی به آحاد مردم و یا به اهل حل و عقد، هم روا نباشد؛ زیرا امام به حکم عقل شرایطی باید داشته باشد که بعضی از آن ها جنبه روحی و روانی دارد و از آن ها جز خدای آگاه از درون انسان ها احدی خبر ندارد مانند

ص: ۵۱

---

۱- طبقات، ابن سعد ۳/۲۴۹. (۳۴۳).

۲- تاریخ، طبری ۶/۱۷۰

عصمت، قداست روح، نزاکت نفسانی(۱) تا در پرتو آن ها از شهوات و هوس های نفسانی به دور باشد. امام باید دارای دانش کافی باشد تا در بیان احکام و در مشکلات، در نماند و بسیاری از شرایط دیگر که نفس آدمی با آن ها قوام دارد و از آن صفات بشری جز اندکی بروز نمی کند و استقراء همه آن ها دشوار است. و پروردگار تو می داند که آنان در سینه های خود چه پنهان دارند و چه آشکار سازند؟(۲)

و خدا داناتر است که رسالتش را کجا نهد و به که دهد.(۳)

پس امتی که از روح و روان آدمی، آگاهی لازم ندارد، نمی داند که چه کسی به آن صفات موصوف است و غالب نیکان شان، اشتباه می کنند. چنان که موسی (علیه السلام) از میان هزاران نفر هماهنگ فقط هفتاد مرد برگزید، اما آنان وقتی به میقات رسیدند گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان بده!(۴) پس گمان شما به اشخاص عادی و گزیده آنان چه می تواند باشد؟ و طبعاً مردمان مادی، انتخاب کسانی مانند خود را خواهند خواست.

به همین سبب خدای مهربان برای این انسان که خود، او را ظلوم و جهول، خوانده، حق انتخاب و اختیار گزینش نداده

ص: ۵۲

---

۱- ما در اقامه برهان بر لزوم وجود آن صفات کمال در امام، برهان و دلیل قطعی، اقامه کرده ایم.

۲- قصص، ۶۲؛ نحل، ۷۴.

۳- انعام، ۱۲۴.

۴- نساء، ۱۵۳.



است. چنان که فرمود: آیا خدا نمی داند که چه کسی را آفریده است او لطیف و آگاه است. و پروردگار تو آن چه می خواهد می آفریند، برمی گزیند و برای آنان حق انتخاب نیست و هیچ مرد و زن مؤمنی نیست که وقتی خدا حکم کرد، آنان، اختیاری داشته باشند. هر کس خدا و رسول او را، نافرمانی کند، آشکارا گمراه شده است. (۱)

این که چنین گزینشی از آن خداست و به بشر توسط پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) خبر داده است؛ آن روز که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای دعوت به اسلام، خود را به قبایل عرضه می داشت، از جمله این قبایل، به قبيله عامر بن صعصعه نیز سر زد و دعوتشان کرد. سخنگوی آن قبيله گفت: به نظر شما اگر ما شما را پذیرفتیم و پیروی شما را کردیم و خدا تو را بر مخالفان پیروز گردانید، آیا برای ما پس از خود سهمی می دهی؟ پیامبر در جواب آن ها به اختصار فرمود: آن کار، موکول به خداست و هر کس را بخواهد در آن نهد. (۲)

چگونه ممکن است برای مردم حق انتخاب و اختیار خلیفه و امام، وجود داشته باشد در حالی که می بینیم غرض ها، هدف ها، ادعاها، تمایلات و خواهش ها، پیرامون گزینش،

ص: ۵۳

---

۱- احزاب، ۳۶ و ۷۲؛ قصص، ۶۷؛ ملک، ۱۴.

۲- سیره، ابن هشام ۲/۳۲؛ سیره، حلبی ۲/۳؛ بهجة المحافل، عماد الدین عامری ۱/۱۲۸؛ حیاة محمد، هیکل/۱۵۲.

پراکنده و همراه با اختلاف نظر و برخورد آرا و عقاید در تحلیل روحیه های مردان و شخصیت های برجسته، حزب ها و قومیت ها و طائفه گری ها و ناسیونالیزم های افراطی در بیچاره فرزندان آدم از ابتدا، جریان دارد.

در آغاز امر که انتخاب صورت گرفت همراه شد با درشت گویی، زدو خورد، خشونت، به عداوت به هم نگریستن، صداها را بالا بردن و دشمنی تا آن جا که گریبان ها چاک شد و آزارها پیش آمد و در نتیجه آن انتخاب، حرمت ها هتک و به مقدسات اهانت شد؛ حقایق ضایع گردید؛ حق ثابت و مسلمی، پایمال گشت؛ مردان صالح آسیب دیدند؛ سازگاری از بین رفت؛ اضطراب پیش آمد؛ خون ها ریخته شد و اسلام صحیح، پاره پاره شد؛ کسانی در امر خلافت و حکومت، طمع ورزیدند که بهره ای برای آن ها نبود، اعم از بازاری، برده فروش، دلال دوره گرد، یا بزازی که خویشاوندانش را بر کرده مردم سوار کرد؛ یا گورکنی که عرض و طولش ناشناخته بود یا آزاد شده ستمگر، یا شراب خوار بدمست یا آبروریز آشوبگر و فتنه انگیز، از کسانی که بندگان خدا را برده و مال خدا و بیت الله را بخشش و کتاب الله را، دستاویز و دین الهی را وسیله نیرنگ بازی خویش قرار دادند. و به موجب آن بیان کامل، خلیفه باید با فضیلت ترین مردم باشد، زیرا در زمان او اگر فردی هم پای او و یا نزدیک به وی در

فضیلت، وجود داشته باشد، تعیین او به ترجیح بلامرجح و یا کاستن حقّ او در کفه ترازوی سنجش، خواهد انجامید.

افزون بر این، اگر پیشوا و خلیفه در یکی از آن صفات کمال، کمبود داشته باشد، ممکن است واقعه ای پیش آید که او حکم آن را نداند و یا بینشی در آن زمینه نداشته باشد و یا نیروی کشش آن بار سنگین را نداشته باشد. در این موقع، مصیبتی بزرگ رخ خواهد داد. یعنی فتوا و رأی بدون دلیل و یا مراجعه به کسی که او را یاری کند. در صورت اول فساد و گسیختگی امور است و در صورت دوّم او از آن مکانت بلند، ساقط خواهد شد.

دیگر این که امام همانند پیامبر باید مطاع باشد، چنان که فرمود: ما رسولی نفرستادیم مگر آن که او به اذن خدا باید اطاعت شود؛<sup>(۱)</sup> و از دیگر سوی، اطاعت از امام با اطاعت خدا و رسول او پیوند خورده و هماهنگ گردیده است:

(اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منكم) (۲).

این، بدان جهت است که او بتواند حدود الهی را برپای بدارد و باطل را از میان ببرد و چه بسا اگر او جواب مسئله ای را نداند، شبهه از این طریق به نفس دعوت و حقیقت دین رخنه کند که رئیس آن دعوت، خود نمی تواند از آن دفاع کند و شک و شبهه ها را پاسخ گوید.

ص: ۵۵

---

۱- نساء، ۶۴.

۲- نساء، ۵۹.

همه این ها موجب می شوند تا امام در همه صفات کمال در میان همه امت، بافضیلت ترین باشد:

(قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون)(۱)

بگو آیا آن کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند، برابر هستند؟

(قل هل یستوی الاعمی و البصیر ام هل تستوی الظلمات و النور)(۲)

بگو آیا نابینا و بینا برابرند و آیا تاریکی ها و نور مساویند؟

(افمن یرهدی الی الحق احق ان یتبع امن لایهدی الا ان یرهدی فما لکم کیف تحکمون)(۳)

آیا کسی که به سوی حقیقت رهنمون است، سزاوارتر است مورد تبعیت قرار گیرد یا آن که راه نمی جوید مگر آن که او را راه بنمایند؟ شما را چه شده و چگونه داوری می کنید؟

### پیشوایی در مکتب خلافت

خلافتی که آن جماعت گویند، هیچ کدام از شرایطی که یاد کردیم را ندارد. به پندار آنان، امام کسی است که غلبه یابد و بر امت مسلط گردد، دست دزد ببرد، قاتل را قصاص کند و مرزها را نگاه دارد، و امنیت عمومی را حفظ کند و نظیر

ص: ۵۶

۱- زمر، ۹.

۲- رعد، ۱۶.

۳- یونس، ۳۵.

این‌ها. او هرگز، با فسق و فجور برکنار نمی‌شود و مورد انتقاد قرار نمی‌گیرد. جهالت برای او عیب نیست. در موقع لغزش مورد مؤاخذة قرار نمی‌گیرد. آن صفات کریمه هرگز در او شرط نمی‌باشد. اوست که سرزنش می‌کند، ولی مورد سرزنش قرار نمی‌گیرد.

### سخن باقلانی

باقلانی در بیان منش امام و خلیفه چند شرط را بیان می‌کند: از قبيله قریش باشد؛ دانش او در حد قاضی باشد؛ بصیر در مسئله جنگ و دارای بینش و تدبیر در فنون لشکرکشی باشد؛ مرزها را نگه دارد؛ بیضه اسلام را حفظ کند؛ پای بند مصالح امت مسلمان باشد و در اقامه حدود، ضعف و رقت قلب نشان ندهد. او در ادامه می‌نویسد: امام و توده مردم در دانش شریعت و احکام آن برابرند؛ تقدّم امام فقط برای امر اجرای اموری است که یاد شد؛ اگر جایی اشتباه کرد یا از راه صحیح منحرف گردید مردم در پشت سر او هستند، اصلاح می‌کنند.

او به صراحت می‌نویسد: امام و خلیفه به سبب فسق، ستم، غصب دارایی‌ها و تضييع حقوق و تعطیل حدود برکنار نمی‌شود و قیام بر ضد او روا نیست. بلکه او را باید موعظه کرد و ترسانید و ترک طاعت او، خود از معاصی خداست. او برای این نظر خود حدیث‌هایی را مطرح می‌کند. از جمله می‌نویسد: اطاعت کنید و شنوایی داشته باشید، هر چند

پیشوای شما برده ای و یا غلامی حبشی باشد. در پشت سر هر نیک و بد نماز بخوانید و از خلفا اطاعت کنید، اگر چه مال تو را بخورد و پشت تو را بی جهت شلاق زند. مادام که نماز می گزارند اطاعتشان کنید و خلاصه با بروز فضلی برای دیگری، خلیفه از مقام خود کنار نمی رود. (۱)

آن گاه علامه امینی (رضی الله عنه) پنج حدیث از احادیثی را که باقلانی در نظر دارد، می آورد.

او از حدیفه بن یمان نقل می کند: پس از من پیشوایانی خواهند بود که بر طریق هدایت من نبوده و بر سنت و روش من عمل نمی کنند. کسانی در میان آن ها قرار می گیرند که دل هایشان، دل شیاطین و اندامشان، اندام بشری است. حدیفه گفت: یا رسول الله در آن موقع چه کنیم؟ فرمود: بشنوید و از امیر اطاعت کنید، هر چند بر پشت تو زند و مال و دارایی تو بگیرد. (۲)

همچنین عوف بن مالک از قول رسول خدا نقل می کند که فرمود: بهترین پیشوایان شما کسانی هستند که شما آن ها را دوست دارید و آن ها هم شما را دوست می دارند. شما بر آن ها درود می فرستید و آن ها نیز؛ به شما درود می فرستند؛ بدترین پیشوایان شما کسانی هستند که شما آن ها را دشمن

ص: ۵۸

---

۱- التمهید/ ۱۸۱ و ۱۸۵ و ۱۸۶.

۲- صحیح، مسلم ۲/۱۱۹؛ سنن، بیهقی ۸/۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹.

می دارید و آن ها نیز؛ و شما آن ها را نفرین می کنید و آن ها نیز. پرسیدند آیا مبارزه نکنیم. فرمود: تا آن گاه که نماز در میان شما برپای می دارند، دست از اطاعت مکشید. (۱)

مؤلف گوید: اگر مضامین این احادیث صحیح است پس عذر عایشه، طلحه و زبیر و پیروان آن ها از ناکثین و مارقین در خروج بر امیرمؤمنان چه می تواند باشد؟ فرض کنیم او کشندگان عثمان را پناه داد و معاذالله حدود را تعطیل کرد، پس عمل به این حدیث ها چه می شود؟ بیچاره امتی که چنین سخنان را حدیث پنداشته و آن ها را ثابت دانستند.

تفتازانی هم به صراحت می نویسد: هاشمی بودن و عصمت و افضلیت در امام شرط نیست. و اگر پیشوا و خلیفه ای مُرد و کسی بر جای او نشست که شرایط خلافت (آنچه گفته شد) را دارد و بدون بیعت و با قدرت و غلبه و شکوه مسلط گردید، خلافت او درست است و هم چنین اگر او فاسق، یا جاهل بود؛ به هر حال اطاعت امام واجب است عادل باشد و یا ستمگر. (۲)

قاضی ایچی از پیشوایان مکتب شافعی می گوید: جمهور بر این باورند که خلیفه و امام، باید در اصول و فروع مجتهد باشد

ص: ۵۹

---

۱- صحیح، مسلم ۲/۱۲۲؛ در تعلیقه بر یک حدیث دیگر گوید: خداوند هرگز چنین خلیفگان و امیرانی را تعیین نفرموده و اطاعت آن ها را واجب نکرده و این با گزینش خود مردمان است خوب یا بد.

۲- شرح مقاصد ۲/۲۷۱ و ۲۷۲.

تا به امور دین قیام کند و در مسائل مملکت داری دارای فکر و نظر باشد و نیز از شجاعت و دلیری بهره وافی داشته باشد تا بتواند از حوزه اسلام دفاع کند و گفته شده این صفات شرط نیست؛ زیرا چنان ویژگی ها در هیچ فردی پیدا نمی شود. پس شرط کردن آن ها لغو تکلیف فوق توان است و مستلزم مفاسدی می شود که دفع آن ها با نصب فرد فاقد آن صفات، ممکن می باشد. آن گاه خود چند شرط را معتبر می داند.

۱- عادل باشد. ۲- عاقل باشد. ۳- بالغ باشد. ۴- مرد باشد. ۵- آزاد باشد نه برده. این شرایط اجماعی است. اما پنج شرط دیگر: قرشی، هاشمی، عالم بودن به جمیع احکام، وجود معجزه و عصمت مورد اختلاف است و دلیل بر شرط نبودن برخی از آن ها، خلافت ابوبکر است. (۱)

### امامت و پیشوایی چگونه شکل می گیرد؟

قاضی ایجی می نویسد: استواری پیمان امامت یا بر بنیاد نص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است یا از طریق امام پیشین صورت می گیرد که این امر مورد اتفاق است و یا از طریق بیعت اهل حلّ و عقد (برخلاف نظر شیعه) ثابت می شود. دلیل ما ثبوت خلافت

ص: ۶۰

---

۱- "فرزند مرده" به این استدلال می خندد و آن مصادره به مطلوب است و خود مدّعا را به جای دلیل قرار دادن می باشد. شمس الدین اصفهانی (متوفی ۷۴۹هـ) هم نه شرط مطرح می کند و می گوید عصمت در خلیفه شرط نیست بر خلاف اسماعیلیه و امامیه دلیل ما بر نفی آن شرط خلافت ابوبکر می باشد! شگفتا و چه برهان محکمی!



ابوبکر است. (۱) که با بیعت و اختیار ثابت شد. بنابراین نیازی به اجماع و اتفاق همگان نیست که دلیلی عقلی و یا نقلی بر آن وجود ندارد بلکه یک و دو نفر از اهل حل و عقد کافی است مثل خلافت عمر و عثمان که با بیعت و گزینش ابوبکر و عبدالرحمن، تحقق یافت. پس اتفاق همه اهل مدینه لازم نبوده تا چه رسد اتفاق همه مسلمین و چنین امر را هیچ کس انکار نکرده است.

نظیر این سخن را ماوردی و امام الحرمین جوینی و قرطبی در تفسیر خود دارند. (۲)

عَلَّامَه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: اگر امامت با عمل حتی یک تن هم شکل می یابد، چنان که عمر عباس را که به علی (علیه السلام) گفت دست بده تا من با تو بیعت کنم و کار تمام است. پس چرا عبدالله بن عمر و تعدادی دیگر از بیعت با علی (علیه السلام) سرباز زدند، درحالی که همه مردم به رضا و رغبت بیعت کرده بودند و آنان در میان اصحاب، کناره گیران نامیده شده اند. (۳)

### نظر خلیفه دوم

خلافت از آن اهل بدر است. تا تعدادی از آنان باقی باشند نوبت

ص: ۶۱

---

۱- شگفتا! چه برهان محکمی؟! بنگر به سخنان این متکلم مکتب خلافت که چگونه متشابه یافته است. ر.ک: مواقف قاضی

عبدالرحمن ایجی ۳/۲۵۶۵.

۲- احکام السلطانیة/۴؛ ارشاد/۴۲۴؛ قرطبی ۱/۲۳۰.

۳- مستدرک، ۳/۱۱۵؛ کامل، ابن اثیر ۳/۸۰.

به دیگران نمی‌رسد؛ سپس حق با جنگجویان اُحد است و هرگز آزادشده‌ها و آنان را که پس از فتح مکه اسلام آوردند، بهره‌ای از خلافت نیست. همچنین می‌گوید: اگر دو تن در زمان من می‌بودند حکومت را به آنان وا می‌گذاشتم: سالم غلام ابی‌حذیفه و ابوعبیده جراح و اگر سالم زنده می‌بود او را در شورای شش نفره نیز، داخل می‌کردم و هنگامی که ضربت خنجر خورد گفت: اگر خلافت و امامت را به علی (علیه السلام) واگذار کنند، مردم را به راه واضح و مستقیم می‌برد. پسر عمر به او گفت: چه مانعی است که علی (علیه السلام) را مقدم نمی‌داری؟

گفت: خوش ندارم آن امر را در حیات و مماتم بر دوش کشم! و... (۱)

سخنان او، دور از حق و منطق است و ما از کنار آن می‌گذریم.

### نگاهی به خلافت در مکتب، اهل سنت و جماعت

علامه امینی (رضی الله عنه) می‌نویسد: ویژگی‌های آن خلافت اسلامی و پیشوایی همگانی که جماعت اهل سنت، ارائه دادند؛ عبارت است از:

۱. ریاست و سرپرستی عمومی برای تدبیر امور؛

ص: ۶۲

---

۱- طبقات، ابن سعد ۳/۲۴۸؛ التمهید، باقلانی ۲۰۴؛ اسدالغابه ۲/۲۴۶؛ الاصابه ۲/۳۰۵؛ الانساب، بلاذری ۵/۱۶؛ الآثار؛ رک. الغدير ۷/۱۴۵.

۲. نگهداری مرزها، جلوگیری از ستم‌گری‌ها؛

۳. دستگیری مظلوم؛

۴. اقامه حدود؛

۵. تقسیم بیت‌المال عمومی میان مسلمانان؛

۶. دفاع از کیان اسلام با برگزاری حج و جهاد.

که در آن، نبوغ علمی زاید بر آن چه توده مردم می‌دانند، شرط نیست. پیشوا و مردم عادی در دانش شریعت برابرند و کافی است خلیفه به میزان یک قاضی آگاهی داشته باشد و شما با قاضیان سر و کار دارید و آنان را می‌شناسید که میزان علم و دانش آن‌ها چقدر است؟

از دیگر سوی، خلیفه و پیشوا، با فسق و فجور و ظلم و جور بر کنار نمی‌شود و بر امت است که از او، چه نکوکار یا بدکار باشد، اطاعت کنند و فرمان ببرند. قیام بر علیه او و نزاع در حکومت او روا نباشد.

بر این اساس، خلیفگان با انتخاب فرمایشی، در داوری و فتوا از قرآن و سنت دور شدند و هیچ چیز جلودار آن‌ها نبود و کسی از بیم برخورد سیاسی امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کردند. آن‌ها بر دهان‌ها، مهر زدند و همچون حدیث عرفجه که البته اسناد آن خالی از کاستی هم نیست:

ص: ۶۳

«حوادثی رخ داد هرکس خواست در وضع این امت تفرقه ایجاد کند او را با شمشیر بزنید هر که باشد.»(۱)

همچنین حدیث عبدالله که بر همان قیاس است.(۲)

بر همین برداشت، معاویه بن ابی سفیان توانست در کوفه برای اخذ بیعت بنشیند و از مردم بخواهد از علی بن ابی طالب (علیه السلام) براثت بجویند.(۳) همچنین عبدالله پسر عمر بر همان پایه، با یزید شراب خوار بیعت کرد. نافع گفت: وقتی مردم مدینه، یزید بن معاویه را خلع کردند، پسر عمر، خدم و حشم خود را گردآورد و گفت: شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: برای هر پیمان شکن در روز قیامت، درفشی، نصب شود... ما بر بیعت خدا و رسول او با این مرد (یزید) بیعت کردیم و چه پیمان شکنی از این مهم تر. کسی بیعت با یزید را نشکند و گرنه بین من و او شمشیر خواهد بود.(۴)

بر همین بنیاد بود که حمید بن عبدالرحمن، بر یسیر انصاری صحابی، به هنگام گزینش یزید بن معاویه، وارد شد و گفت: مردم می گویند یزید بهترین امت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست، من هم این را می گویم؛ لیکن این که خدا امت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را گرد

ص: ۶۴

---

۱- صحیح، مسلم ۲/۱۲۱؛ سنن، ابی داود ۲/۲۸۳.

۲- صحیح، مسلم ۲/۱۱۸.

۳- البیان و التبیین، جاخط ۲/۸۵.

۴- صحیح، بخاری ۱۴۰/۱۶۶؛ سنن، بیهقی ۸/۱۵۹؛ مسند، احمد ۲/۹۶.

هم آورد برای من بهترین است، که پیامبر فرمود: برای تو در اجتماع و اتفاق، جز خیر نیست. (۱)

بر همین اساس، عایشه در پاسخ این سؤال که شما تعجب نمی کنید شخصی از آزاد شده ها در امر خلافت با یاران محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نزاع می کند؟ گفت: عجیب نیست. این سلطنت از آن خداوند است و به اراده خویش به هر نیک و بد می دهد. فرعون نیز چهارصد سال بر مردم مصر سلطنت کرد. (۲)

سخن مروان بن حکم نیز بر همین بنیاد است که گفت: هیچ کس در دفاع از عثمان، کوشاتر از علی بن ابی طالب نبود. به او گفتند پس چرا وی را بر منبرها، ناسزا گفتید؟ در پاسخ گفت: حکومت برای ما جز در آن صورت، فراهم نمی شد! (۳)

قتل عبدالرحمن بن خالد توسط معاویه نیز بر همین اصل بود. هنگامی که معاویه خواست برای یزد بیعت بگیرد، او برای مردم شام سخنرانی کرد و گفت: ای اهل شام، سن من زیاد و اجلم نزدیک شده می خواهم حکومت را برای کسی فراهم کنم تا کار شما سامان یابد. من نیز مردی مانند شما هستم، نظر بدهید آن ها بهم برآمدند و اجتماع کردند و گفتند: ما عبدالرحمن بن خالد را می پسندیم. این کار بر معاویه سخت شد و آن را در دل،

ص: ۶۵

---

۱- اسدالغابه، ۵/۱۲۶.

۲- الدر المنثور، ۶/۱۹.

۳- الصواعق المحرقة، ۳۳.

پنهان داشت و آن گاه که عبدالرحمن مریض شده بود معاویه پزشکی یهودی را بر بالین عبدالرحمن فرستاد و دستور داد او را با زهری بکشد. آن پزشک چیزی به او خوراند که شکمش پاره شد. بعدها برادر او مهاجر بن خالد با غلامش، پنهانی وارد دمشق شدند و برای آن طبیب یهودی کمین کردند او که شبانه از نزد معاویه بیرون آمد مورد هجوم قرار گرفت، کسانش فرار کردند و مهاجر او را به قتل رسانید. (۱)

عذر شمر قاتل حسین بن علی، امام سبط هم بر همین پندار بود. ابواسحاق گفت: شمر بن ذی الجوشن همراه ما نماز می خواند و می گفت: خدایا تو شریف هستی و شرف را دوست می داری و تو می دانی من هم شریف می باشم پس مرا ببخش. گفتم: چطور خدا تو را می بخشد در حالی که بر قتل پسر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) کمک کردی. شمر گفت: بیچاره! چه می توانستم بسازم، این امیران ما به ما فرمان دادند و ما فرمان بردیم و مخالفت نکردیم و اگر اطاعت نمی کردیم از این شتران آبکش بدبخت تر می گشتیم. (۲)

بر این منوال بسیاری از عملکردهای افراد توجیه پذیر است.

ص: ۶۶

---

۱- الاستیعاب ۲/۴۱۸؛ اخبار مدینه، ابن شبه؛ اسدالغابه، ۳/۲۸۹.

۲- تاریخ، ابن عساکر ۶/۳۳۸؛ میزان الاعتدال، ذهبی ۱/۴۴۹؛ این ماجرا با تعبیرهای گوناگون، نقل شده است.

بر همین پندار ناصحیح خلیفه نخست و پیروانش جلو انداختن شخص فاقد فضیلت بر انسان با فضیلت را درست دانند. آنان با عذرهای ساختگی، اوهام واهی و به اقتضای سیاست وقت آن را کژراهه، ظلم و ستم به حساب نیاوردند و پس از آن که در حاکم و زمامدار هیچ نوع قداست روحی و معنوی، اخلاق فاضله، خصلت های کریمه، جنبه های شریف شخصیتی، دانش، شناخت، داشتن مراتب بالای ایمانی، شرط نباشد و او در برابر عملکردش مورد مؤاخذه و بازخواست قرار نگیرد و از حکومت برکنار نشود. هر چند احکام را تعطیل کند و حدود شرعی را برپای ندارد؛ مادامی که نمازی برگزار می کند، روی همین پندارها چه اشکالی دارد که امثال ابو عبیده جراح گورگن آن مسئولیت سنگین را بر عهده گیرد و جامه خلافت بر تن پوشد که خلیفه اول و رفیق او در مرحله نخست او را بر خودشان مقدم می داشتند و در آن کار عیب و مانعی نمی دیدند. از نظر آنان حاکم، باید کسی باشد که فقط آن کارها را که بر شمردیم بتواند انجام دهد (که از نظر آنان خلافت و زمامداری همان است و بس و او و ایادی قداره بندش هر چه سخت تر، انعطاف ناپذیرتر، بی باک تر، خشن تر باشند، بهتر است و حتی به اقتضای سیاست وقت، چنان شخص و یا اشخاص برای به دست گرفتن امور سزاوارترند. بزرگان اهل سنت جلو انداختن بی فضیلت را بر

فاضل و افضل، بی اشکال و در مواردی لازم دیده اند، برای مثال آنجا که او به زمامداری و حکومت شایسته تر باشد؛ زیرا آن چه در ولایت و سرپرستی هر امری معتبر است شناخت مصالح و مفاسد و نیروی قیام به امر و مدیریت است و چه بسا که فاقد فضیلت علم و عمل است راه های زعامت و رهبری را بهتر شناسد و شرایط در وجود او استوارتر باشد. (۱)

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: البته مراد ما از افضل، کسی نیست جز آن که جامع صفات کمالی باشد که در انسان امکان تحقق دارد. بنابراین، دانشمندتر و فقیه تر کسی است که به شئون سیاسی بیناتر، به مصالح و مفاسد امور آشناتر، در اداره شایسته عمومی پایدارتر، در رزم و نظام گری شجاع تر، در محاکمات و قضاوت ها داورتر، در اجرای فرمان های خدایی خشن تر، در رسیدگی به ناتوانان امت، مهربان تر، در رفع نیازهای جامعه دینی بخشنده تر و باسختاوت تر و امثال این شرایط و اوصاف، نه آن چه آن ها گفتند و شما شنیدید.

مولا سبحانه تعالی هیچ گاه جهان را از وجود چنین انسانی خالی نمی گذارد که آن کمالات لازم را نداشته باشد. مقتضای همان قاعده لطف واجب بر او سبحانه چنان است که بعثت پیامبران بر آن اصل صورت گرفته و او همتای قرآن کریم است و جدا نمی شوند تا هر دو بر سر حوض بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد شوند.

ص: ۶۸



اما سخن قاضی که گفت: گاهی، برخی نظامی‌ها و دیگران از افضل اطاعت نمی‌کنند و فرمان نمی‌برند، سخن پوچی است. آن مورد همانند کسی است از صاحب رسالت فرمان نبرد. آن کس که خدا به وی ولایت کبری عنایت فرمود و بر حکومت گماشته اطاعت نکند که بر مردم واجب است او را وادارند چنان که اهل رده را برگردانند و خاضع کردند و کسی را چنان پنداشتند با تیر پریان او را هدف گرفتند چنان که سعدبن عباده بزرگ خزرج را هدف قرار دادند.

این افسانه که جواز تقدیم مفضول از سوی خلیفه، برای این بوده که جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای خود فراهم نماید و در جلو انداختن خویش بر آن کسی که خدای سبحانه در کتاب عزیزش او را مقدس شمرده و جان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دانسته و طاعت او را به طاعتش و ولایت او را به ولایت خویش، همراه دانسته است و دین را به واسطه او کمال و نعمت را با وجود او تمامی بخشیده و به پیامبرش فرمان داده برساند و از گزند مردمان ضمانت نگاهداری به عمل آورده و هاتف وحی، سرپرستی و سزاوارتر بودن او را به مؤمنان از خودشان در میان گروه یک صد هزار نفری و یا بیشتر، اعلان کرده:

ای مردم! خدا مولای من و من سرپرست مؤمنانم من به ایشان از خودشان سزاوارتر هستم؟ و هر که را من مولا بوده‌ام، علی مولای اوست.

«خدیا موالیان او را دوست و بدخواهان او را، دشمن باش.»

از سویی، برتری های پدر سبطین (حسن و حسین) (علیهما السلام) و معنویات و روحیات او، پاکی بنیادش، پاکیزگی سرشتش، قدسیت زایشش، عظمت شأنش، دورانیدیشی و عزم استوارش، پیشینه اش در اسلام و سبقتش در ایمان، به فداکاری و جانفشانی اش در راه خدا و برتری های او در علم و دانش و همه فضیلت ها، بر احدی پوشیده نبوده است.

آری، بر همین پندار خلیفه در تقدیم مفضول، انتخاب ابوبکر در اولین روز، مشکل یافت و با بیعت فقط دو تن؛ عمر بن خطاب و ابو عبیده جراح گورکن، تمام شد. کاری که شب تصمیم گرفته شد و روز به اجرا درآمد با تدبیر آن بنیان گزاران انتخاب فرمایشی که از آن دو نفر تبعیت نکرد مگر اسید بن حضیر و بشر بن سعد. آن گاه مردمانی که خودداری کرده بودند در اثر فشار، همسویی نشان دادند و شکاف جامه چندان شد که رفوگر از رفو کردن درماند و جلوی جاهلان گرفته نشد تا هلاکت رخ داد و اصلاح خواه دلسوز گفت: آن مرد را واگذارید با انتخابش و از این شر، گزیری نیست که از خار بوته نتوان انگور چید.

با ابوبکر بیعت شد و کارش سامان یافت و تمام مسئولیت های دینی از اولین روز میان سه تن تقسیم گردید.

خلافت و پیشوایی برای ابوبکر و سرپرستی پست قضاوت را عمر و ابوعبیده مسؤل بیت المال و عمر گفت: گاهی یک ماه می گذشت دو نفر نزد من برای داوری نمی آمد(۱) و کس نبود که پندارد و یا به این سخن دهان بگشاید که ابوبکر و عمر از مولای ما امیر مؤمنان، افضل بوده اند.

### ندای ابوبکر بر بالای منبرها

من بهترین شما نیستم و برای من شیطانی وجود دارد که مرا فرامی گیرد. و او از امت می خواست یاری اش کنند و کزی ها و انحراف های او را به راستی و درستی برگردانند.(۲)

سخنان صریح عمر هم پیشاپیش شماسست. خلافت بدون شک حق علی (علیه السلام) بود، جز این که آن ها وی را به سبب جوانی و خون هایی که (از قریش مشرک) ریخته بود،(۳) از حق خود محروم ساخته و کار را منحرف کردند. همین خلیفه دوّم روزی که می خواست جانشین برای خود تعیین کند به علی (علیه السلام) گفت: چه می شد در تو، این مزاح و شوخ طبعی نبود.(۴)

ص: ۷۱

---

۱- طبقات، ابن سعد ۳/۱۳۰.

۲- عیون الاخبار، ابن قتیبہ ۲/۲۳۴؛ سیره، حلبی ۳/۳۸۸.

۳- شرح، ابن ابی الحدید ۱/۱۳۴.

۴- الغیث المسجم، صفدی ۱۴۰/۱۶۸.

او همواره از خدا می خواست وی را در مشکلی که در آن ابوالحسن حضور ندارد، باقی نگذارد و نظرش این بود که اگر علی (علیه السلام) نبود او گمراه می شد. (۱)

اگر علی (علیه السلام) نبود او هلاک می گردید و اگر نبود، او رسوا می شد و می گفت زنان از زادن انسانی مثل علی (علیه السلام) نازیند و کلمات دیگری که از او منقول است.

شما پس از آن که معنای خلافت و پیشوایی را در مکتب اهل سنت شناختید و به نظر سلف آنان و پیشاپیش همه شان، خلیفه اول آگاهی یافتید اکنون با من همراه شوید و تناقض سخنان و پندارهای ایشان را تماشا کنید. آری، سخنی که از غیر خدا باشد در آن، اختلاف فراوان می یابند. (۲)

احمد بن محمد و تری بغدادی نقل می کند: جمهور اهل سنت و جماعت عقیده دارند که پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ابوبکر و پس از عمر و عثمان و سپس علی (علیه السلام) با فضیلت ترین مردمانند و آن که در خلافت جلوتر قرار داده شد در فضیلت هم، جلوتر است چون مجال است مفضول را بر فاضل مقدم داشت. آنان قاعده الافضل فالأفضل را رعایت می کردند.

دلیل بر این معنی آن است که وقتی ابوبکر (رضی الله عنه) به جانشینی عمر تصریح می کرد. طلحه (رضی الله عنه) به پا خاست و

ص: ۷۲

---

۱- التمهید، باقلانی/ ۱۹۹.

۲- نساء، ۸۲.

گفت به پروردگارت چه خواهی گفت که تند درشت خوئی را بر ما سرپرست کردی؟

ابوبکر گفت: چشمانت را برای من برهم مالیدی و پاشنه هایت را ساییدی و آمده ای مرا از رأی خودم بازداری و از دینم بگردانی؟!

اگر از من بپرسید می گویم: بهترین اهل شما را بر ایشان خلیفه کردم. و این دلیل آن است که آن ها قاعده «الافضل فالافضل» را رعایت می کرده اند. (۱)

شما خواننده می بینی در این سخن وهم آمیز، نوعی دجال بازی به کار رفته بیچاره ساده لوحان امت را فریب می دهد که با رأی جمهور اهل سنت و نظر دانشمندان کلامی آنان و گفتار صریح صحابه به ویژه و قبل از همه با رأی خلیفه اول، نمی سازد.

یعنی: بر خلیفه و همه کسانی که او را در رسیدن به خلافت یاری کردند و طی قرن ها و زمان های گذشته به پیشوایی اش گرویدند، ناممکن بودن تقدیم مفضول، پوشیده بوده است.

گویا افضل بودن آن مرد تند و درشت برای صحابه معلوم نبوده و ابوبکر پرده ها را کناری زده و گویا تاریخ و آثار شگفت عمر بن خطاب پیشاپیش «احمد و تری بغدادی» نبوده تا ارزش مردان را بشناسد و درباره آن ها به غلو نگراید، زور نگوید و در سخن اسراف و زیاده روی نکند و گزاف نبافد و بداند که اگر

ص: ۷۳

عمر، بهترین امت می بود با آن سیره و رفتار و گفتار تند و خشن و آثار شکفت او، فاتحه بر اسلام خوانده شد؛ آری آن سخنان، مشتت مطالب هوس آلود است که هر که گوشه ای از آن را گرفته فتوهای عاری از دلیل که به دنبال آن ها، اشخاصی آرام و تسلیم، حرکت می کنند.

ما عقل سلیم شما خواننده را میان این دو پیشوا، آن که ما توصیف می کنیم و آن که اینان می گویند، مقیاس و ابزار سنجش قرار می دهیم بنگر عقل تو به کدام یک بال می گشاید و تمایل نشان می دهد. کدام شایسته است که بر مسلمانان سرپرستی کند و نوامیس و امور دین و دنیاشان را به دست گیرد. اگر چشم در این سنجش نباشد وای بر کم فروشان!

### ۶. رأی خلیفه در قَدَر و سرنوشت

مردی نزد ابوبکر آمد و گفت: آیا زنا و روسپی بازی به تقدیر خداست؟ جواب داد: آری. آن مرد گفت: پس خدا چیزی را برای من رقم می زند و تقدیر می کند و آن گاه مرا عذاب می فرماید؟ ابوبکر گفت: آری ای پسر زن گندیده و بدبو، به خدا سوگند اکنون اگر کسی نزد من می بود فرمان می دادم دماغ تو را بزند و خُرد کند. (۱)

ص: ۷۴

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: به نظر شما خواننده، آیا خلیفه معنای صحیح قدر و سرنوشت را فهمیده که آن، ثبوت جریانات در علم ازلی الهی است با دادن قدرت بر فعل و ترک و معرفی خیر و شر و سرانجام عاقبت هر یک را نیز بیان داشته است.

(إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا) (۱)

«ما انسان را هدایت نمودیم، یا سپاسگزار است و یا ناسپاس.»

(وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ) (۲)

«آیا و ما او را به هر دو راه، (نیک و بد) ره نمودیم؟»

(وَ مَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ) (۳)

«و هر کس سپاسگزاری کرد جز این نیست که برای خود سپاس و شکر می گزارد و هر کس کفر ورزد، پروردگار من بی نیاز و بزرگوار است.» (۴) و نظیر آن.

همه این ها، با برابری عقل و شهوت در انسان و توأم با آفرینش عوامل پیروزی در مقابل نفس بسیار فرمان دهنده به بدی می باشد، پس انسانی با حسن اختیار، ره طاعت پیش می گیرد و شخص دیگر با گزینش بد، گناه انجام می دهد.

ص: ۷۵

---

۱- انسان، ۳.

۲- بلد، ۱۰.

۳- نمل، ۴۰.

۴- لقمان، ۱۲.

(فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ) (۱)

«پس از آن انسان ها، کسی است که برای خود ستم کننده است و برخی معتدل و بعضی دیگر، پیشی گیرنده به خیرات و نیکی هائیند.»

(مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا) (۲)

«هرکس هدایت یافت جز این نیست که به نفع خود کرده و هرکس گمراه شد او نیز خود، ضرر کرده (و بار گمراهی به دوش کشیده است).» (۳)

ملاحظه می کنید سرنوشت به معنای جبری بودن عملکردها نیست و علم و آگاهی خدای سبحان انتخاب بندگان از کار نیک یا بد و خیر و شر با تکلیف (و اختیار) منافات ندارد.

هم چنان که آن علم و آگاهی الهی، تأثیر مطلق در گزینش اشخاص مکلف ندارد، پس کیفر به سبب معصیت زشت نیست و پاداش برای طاعت، گزاف نمی باشد.

«هرکس به سنگینی یک ذره، خیر انجام دهد؛ پاداش آن را ببیند؛ و هر که به سنگینی یک ذره، کار بد کند، کیفر آن را ببیند.» (۴)

ص: ۷۶

۱- فاطر، ۳۲.

۲- اسری، ۱۵.

۳- در همین رابطه، نک: زمر، ۴۱؛ جاثیه، ۱۵؛ انعام، ۱۰۴؛ سباء، ۵۰؛ اسراء، ۷؛ نجم، ۳۰؛ قصص، ۸۵.

۴- زلزال، ۷ و ۸.



«ما ترازوهای قسط و عدل را در روز قیامت برپا کنیم، و به هیچ کس کم ترین ستمی نشود، هرگاه عملی به سنگینی دانه خردل هم باشد آن را می آوریم و همین بس که ما حسابگر هستیم.»<sup>(۱)</sup>

آیا خلیفه، معنای صحیح قدر و سرنوشت را می دانست و چنان جواب داد؟ به طور یقین آن مرد پرسش گر نمی دانست و آن انتقاد را به عمل آورد و خلیفه هم اگر، درست می دانست آن جواب تند و خارج از نزاکت را نمی داد و آن مرد بیچاره، با فحش و دشنام، روبه رو نمی شد. گویا خلیفه فقط جلاد کم داشت که بینی او را بکوبد و بشکند در صورتی که اگر خلیفه معنا را درک کرده و پاسخ منطقی می داد آن مرد حقیقت را می فهمید و برمی گشت.

یا این که در اصل خلیفه، از قضا و قدر و سرنوشت انسان چیزی نمی دانست جز آن چه، جماعت، پیرو او (به تبع اشعری گری) در خلق اعمال و فعل عباد، عقیده دارند در آن صورت، سخن آن مرد انتقاد کننده، درست بوده حالا خلیفه او را دشنام داده باشد یا نه. (که پندار اشعری جز جبر نتیجه نمی دهد) و آنچه از دختر او عایشه نقل شده گرایش به معنای دوم را، نشان می دهد. آن روز که از شورش بر مولای ما امیرمؤمنان، پوزش خواست که از پوشش واجب خود درآمده

ص: ۷۷

---

۱- انبیاء، ۴۷ و همچنین نك: غافر، ۱۷؛ آل عمران، ۲۵.

و همانند جاهلیت نخستین، جلوه کرده بود و وقتی مورد ملامت و سرزنش قرار گرفت گفت: آن تقدیر و سرنوشت بود آن اسباب و عوامل خود را دارد!<sup>(۱)</sup>

باز به نقل خطیب: هرگاه عایشه حرکت خود را در جمل یاد می کرد به شدت می گریست. طوری که روبندش، خیس می شد، می گفت: «کاش، نسی منسی (فراموش فراموش شده)» می شدم و سفیان ثوری می گفت: معنای آن، لخته خون کثیفی است که از زنان جدا می شود.<sup>(۲)</sup>

گویا عایشه آن حرکت را گناه بزرگی می دید و تمام عمر بر آن گریست به اندازه ای که روبندش، خیس می گشت و آرزوی نابودی خود را می کرد و این عذرخواهی غیر از آن موضع گیری خشکی است که از رأی پدرش گرفت که در دفع آن جز ناسزا مطرح نیست.<sup>(۳)</sup>

## ۷. خلیفه و قربانی

در گزارشی صحیح آمده که ابوبکر و عمر قربانی نمی کشتند تا مبادا گمان شود که آن واجب است و مردم به آنان اقتدا کنند.<sup>(۴)</sup>

ص: ۷۸

---

۱- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی ۱/۱۶۰.

۲- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی ۵/۱۸۵؛ النهایه، ابن اثیر ۴/۱۵۱؛ لسان العرب ۲/۱۹۶؛ تاج العروس، زبیدی ۱/۳۶۷.

۳- ر.ک: نگاهی به خلافت در مکتب اهل سنت و جماعت.

۴- ر.ک: شگفتی هایی از دانش عمر.

در میان بنی سلیم، مرتدانی بودند. ابوبکر، خالد بن ولید را به سراغ آنان فرستاد و او مردانی را در آغل هایی گرد آورد و با آتش بسوزانید. خبر به گوش عمر رسید او نزد ابوبکر آمد و گفت: دست مردمی را باز گذاشته ای که به عذاب خدای عزوجل، کیفر می کند. ابوبکر گفت: من شمشیری را که خدا بر دشمنانش برآهیخته در نیام نکم، مگر این که خود کند سپس فرمان داد و از همان روی به دنبال مسیلمه رود. (۱)

این حرکت ابوبکر، جواب اعتراض عمر نشد؛ زیرا در کتاب عزیز خدای تعالی می فرماید:

(إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِّنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ) (۲)

«جز این نیست کیفر انسانی که با خدا و رسول او می جنگند و محاربه می کنند و در روی زمین به فساد تلاش مفسدانه می نمایند این است که سخت کشته شوند، سخت دار آویخته گردند یا دست ها و پاهایشان برخلاف (یکی چپ، یکی راست) سخت بریده شود یا از زمین نفی و تبعید

ص: ۷۹

۱- الریاض النضره ۱/۱۰۰.

۲- مائده، ۳۳.

شوند و این خواری دنیوی برای آن هاست و در آخرت برایشان کیفری بزرگ فراهم است.»

و در حدیث صحیح، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

(لا یعذب بالنار الا رب النار)

«با آتش جز پروردگار آتش، عذاب نکند» و احادیث دیگر. (۱)

اما رفتار امیرالمؤمنین با عبدالله بن سبأ و یاران هم فکر او سوزاندن نبوده او آن ها را گودال هایی قرار داده و به هم راه باز کرد و آن ها در اثر درد حاصل از آتش خفه شده و هلاک گشتند و عمار دهنی آن را به نظم کشیده است. (۲)

اما آن کلام ابوبکر که گفت: من شمشیری را در نیام نمی کنم که...

زورگویی در مقابل سخن صریح پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است و شمشیر از سخن گویاتر نیست و خدا سبحانه چه وقت این شمشیر مصیبت آفرین و مشکل ساز را برآهیخته؟

چه در این روز و چه در روز رسواکننده در بنی حنیفه و رفتار او با مالک بن نویره و خانواده اش؛ و چه پیش از این دو در بنی جریه که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از عملکرد خالد براءت جست؛ و دیگر و رسوایی ها که در واقع در نیام کردن آن شمشیر، کافی به نظر می رسید.

ص: ۸۰

---

۱- صحیح، بخاری ۴/۳۲۵؛ مصابیح السنه ۲/۵۷ و ۵۸ و ۵۹؛ مشکاه المصابیح/۳۰۰.

۲- سنن، بیهقی ۹/۷۱.

مردی از بنی سلیم به نام فجأه، بر ابی بکر وارد شد و گفت: من مردی مسلمان هستم، می خواهم با مرتدان و از دین برگشتگان کافر، بجنگم مرا سواره کن و یاریم نما. ابوبکر او را بر اسبی سوار کرد و سلاح به دست او داد او بیرون آمد و بر جان مردم اعم از مسلمان و از دین برگشته افتاد، دارایی شان را گرفت و هر کس خودداری کرد با وی برخورد نمود و همراه او مردی از بنی شرید بود به نام «نجبه»، وقتی خبر او به ابوبکر رسید به طریفه بن حاجه نوشت، به همراه مسلمانانی که با تو هستند به سراغ او برو تا او را بکشی و یا زنده دستگیر کرده نزد من آوری. طریفه راه افتاد وقتی مردم به هم رسیدند، تیراندازی رخ داد و نجبه تیر خورد و مُرد. وقتی فجأه از مسلمانان جدیت دید به طریفه گفت: به خدا سوگند تو از من سزاوارتر نیستی، تو از سوی ابوبکر امیر هستی من هم از سوی او فرمان دارم.

طریفه گفت: اگر راست می گویی سلاح بر زمین بگذار، با هم نزد وی می رویم. چنان کردند وقتی به مدینه رسیدند ابوبکر به طریفه گفت برو به بقیع و فجأه را آتش بزن.

طریفه به مصلاً آمد و آتشی برافروخت و فجأه را با دست و پای بسته در میان آتش انداخت!<sup>(۱)</sup>

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: این قصه مانند ماجرای پیشین است که با سوزانیدن نمی توان کیفر کرد. افزون بر آن که فجأه تظاهر به مسلمانی کرده و خلیفه او را پذیرفته و اسب و سلاح در اختیارش گذارده است، اگر چه فاسق و نابکار در آمده است.

خالد بن ولید آن شمشیر خدا! هم در آن جا حضور نداشته که خلیفه نتوانسته باشد آن را در نیام کند و برای طریفه، عذری همانند آن چه برای خالد، ادعا کرده پیش کشد که در مخالفت با نص شریف و گفتار صریح معذور باشد و شاید به همین سبب، ابوبکر در آخرین نفس روزی که می مُرد پشیمان شده بود و تعجب از قاضی ایجی است که از خلیفه، دفاع می کند و می نویسد او مجتهد بوده و هیچ مسئله ای نیست مگر آن که چند وجه و قول در آن است. سوزانیدن فجأه با آتش و پذیرفته نشدن توبه او که زندیق بوده و توبه او بنا بر قول صحیح، پذیرفته نیست، از آن موارد بوده است، و بعد از او قوشچی آمده او هم

ص: ۸۲

---

۱- تاریخ، طبری ۳/۲۳۴؛ تاریخ، ابن کثیر ۶/۳۱۹؛ کامل، ابن اثیر ۲/۱۴۶؛ الاصابه ۲/۳۲۲.

از خلیفه دفاع کرده و سوزانیدن فجأه را از اشتباهات اجتهاد که پیش می آید، برشمرده است.<sup>(۱)</sup>

شما خواننده، بخوانید و بخندید یا گریه کنید، آفرین بر این اجتهاد در برابر بیان صریح کتاب و سنت و آفرین بر مجتهدین مخالف دین خدا!

## ۱۰. داستان مالک بن نویره

### اشاره

خالد بن ولید به سوی «بطاع» حرکت کرد در آن جا کسی را نیافت؛ زیرا که مالک آنان را پراکنده ساخته و از گردهم آمدن نهی کرده بود.

او در سخنی با پسران یربوع گفت: ما به این امر فرا خوانده شدیم. دیر جنیدیم و موفق نشدیم. من نگریستم، دیدم این امر برای ایشان بدون سیاست معقول فراهم شود و مردم در آن تدبیری ندارند. پس، از دشمنی با جمعی که کار برایشان ساخته و پرداخته گردید، پروا کنید و پراکنده شوید و مانند دیگران در همین طور در این امر وارد شوید.

وقتی خالد به بطاح آمد فوج هایی از سیاهان را پخش کرد و فرمان داد مردم را به اسلام فرا خوانند و هر کس را که پاسخ نداد پیش او بیاورند و اگر خودداری کرد او را بکشند و ابوبکر هم سفارش کرده بود که در هر منزلی فرود آمدند اذان

ص: ۸۳

---

۱- ر.ک: المواقف و شرح تجرید، قوشچی، ۴۸۲.

و اقامه گویند اگر مردم هم اذان و اقامه گفتند دست به آنان نگشایید ولی اگر نکردند جز قتل و غارت و کشتار چیزی برایشان نیست. آنان که به دعوت اسلام پاسخ دادند پیرسید اگر زکات را اعتراف کردند. بپذیرید و اگر خودداری نمودند جز غارت و چپاول چیزی برایشان نیست.

سپاهیان مالک بن نویره را با گروهی نزد خالد آوردند و درباره آن ها اختلاف رأی پیش آمد. ابو قتاده در میان ایشان بود و گواهی داد که آنان اذان و اقامه گفتند و نماز گزارند. چون سخن یکی نبود، خالد فرمان داد آنان را زندانی کنند. شب سردی بود و سرما تحمل ناپذیر و هر لحظه هم بر شدت سرما افزوده می شد.

خالد فرمان داده و گفت: اسیران را گرم کنید. اما واژه ادفعوا در زبان کنانه به معنای قتل است، پنداشتند که نظر خالد بر کشتن آن هاست. شخصی به نام ضرار، مالک بن نویره را کشت. خالد صدای فریاد او را شنید بیرون آمد دید کار از کار گذشته است. گفت: اگر خدا چیزی را خواست پیش می برد. او با ام تمیم همسر مالک، ازدواج کرد و ابو قتاده گفت: این بود عملکرد تو؟ خالد با وی تندی کرد و راندش و راهش را پیش گرفت.

عمر به ابوبکر گفت: در این شمشیر خالد، طغیان و ظلم و فتنه انگیزی است و با ابوبکر درباره او سخنانی دیگر نیز گفت.



ابوبکر پاسخ داد: ای عمر! او تأویل کرده و دچار خطا و اشتباه شده از تعرض به خالد زبانت را نگاهدار من شمشیری را که خدا به کافران بر آهیخته در نیام نمی کنم. ابوقتاده نیز پس از آن کارهای خالد، عهد کرد که هرگز با او در جنگی شرکت نکند، نوشته اند:

موی سر مالک بسیار زیاد بود، وقتی خالد دستور داد سر او را سه پایه دیک کنند، سرش آن قدر موی زیادی داشت که هرچه می سوخت، آتش به پوست سر نمی رسید.

روزی خالد زن مالک بن نویره را دید و او بسیار زیبا بود. مالک به همسرش گفت تو مرا کشتی، یعنی به سبب تو من کشته شوم. (۱)

آثار درباره مالک و شخصیت او زیاد است و برادر او مهمم بن نویره در رثای برادرش اشعاری سروده است. (۲)

جالب آن که ابوبکر در مقابل اصرار و پافشاری عمر، مبنی بر مجازات رجم و قصاص و بالاخره عزل و برکنار کردن وی، یک جمله را تکرار کرد: او تأویل کرده و اشتباه نموده است. (۳)

ص: ۸۵

---

۱- تاریخ، طبری ۳/۲۴۱؛ اسدالغابه ۴/۲۹۵؛ خزانه الادب ۱/۲۳۷.

۲- الفائق ۲/۱۵۴؛ النهایه ۳/۲۵۷؛ تاریخ، ابی الفداء ۱/۱۵۸.

۳- تاریخ الخميس ۲/۲۳۳؛ تاریخ، ابن عساکر ۵/۱۱۲.

### تحلیل جریان خالد با مالک (۱)

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: هر پژوهشگری حق دارد این قضیه را از دو چشم انداز مورد دقت قرار دهد:

چشم انداز اول: عملکردهای چیره گرانه و خودسرانه خالد از گناهان بسیار بزرگ بوده است و دامن هر مسلمان متدین و معتقد، از آن ها پاک است. کارهای خالد ضدّ ندای قرآن کریم و سنّت شریف بوده و هر کس به خدا و رسولش و روز آخرت، ایمان داشته باشد از آن ها و انجام دهنده اش، بیزاری می جوید.

(أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى): (۲)

«آیا انسان می پندارد که او، رها می شود؟»

(أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يُقْدَرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ): (۳)

«آیا او می پندارد که زور هیچ کس به او نمی رسد؟»

«و یا آنان که کارهای بد می کنند پنداشته اند که از ما جلوتر زده اند. چه بد داوری می کنند.» (۴)

ص: ۸۶

---

۱- علامه امینی رضی الله عنه پس از طرح ماجرا از منابع و مستندات تاریخی آن قضیه را در دو چشم انداز به تجزیه و تحلیل نشسته و نکاتی را روشن تر ساخته است.

۲- قیامت، ۳۶.

۳- بلد، ۵.

۴- عنکبوت، ۴.

کدام کتاب و سنت، به خالد اجازه داده که او خون های محترم آن انسان هایی را که به خدا و رسول او ایمان داشته و راه حق را دنبال می کردند و فرجام نیکو (قیامت) را باور داشته و تصدیق می نمودند، اذان گفته و اقامت بسته و نماز می گزاردند و فریادشان بلند بود که ما مسلمان هستیم چرا به روی ما سلاح بر کشیده اید؟ خالد این خون ها را به سادگی ریخت و طوری هم نشد!

(لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) (۱)

«گمان مبر آنان که از کردارشان شادمان می شوند و دوست دارند برای کارهایی که نکرده اند ستایش شوند از عذاب رهایی دارند. برای آن ها عذاب دردناکی است.»

بهبانه خالد برای کشتن مالک چه بوده، و عذر او چه می توانست باشد؟

مالک، با پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) معاشرت نیکو داشته و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را مسئول صدقات و امور مالی قبیله انصار قرار داد که مالک، هم در دوره جاهلیت و هم دوره اسلام، از افراد شریف بوده و در ردیف ملوک و امیران، قرار داشته است.

ص: ۸۷

(مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا): (۱)

«و هر کس انسانی را بدون قصاص بکشد و یا برای فساد در زمین، چنان کاری کند گویا او همه مردمان را کشته است.»

(وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فِجْرًا آوُهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا) (۲)

«و هر کس، مؤمنی را از روی عمد و قصد می کشد، کیفر او دوزخ است و در آن جاویدان خواهد بود.»

از مالک که بگذریم، چه چیزی شیخون زدن به خانواده بی گناه آن کشته ها را برای خالد حلال کرد؟

چه کسی آنان را آزار داد، به اسارت گرفت بی آن که جرمی مرتکب شده باشند و گناهی کرده باشند یا در جامعه دینی، آشکارا فساد و تباهی بیافرینند؟!

«و کسانی که مردان و زنان مؤمنی را بدون انجام دادن کاری می آزارند، قطعاً بهتان و گناه آشکاری را بر گردن گرفته اند.» (۳)

خالد با آن قساوت و سنگدلی و زشتکاری اش از سرهای کشته های مظلوم برای دیگک غذای خود، سه پایه فراهم می کند.

(فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبِهِمْ) (۴)

ص: ۸۸

---

۱- مائده، ۳۲.

۲- نساء، ۹۳.

۳- احزاب، ۵۸.

۴- زمر، ۲۲.

«پس وای بر سنگدلان.»

«و وای بر کسانی که ستم کردند، از عذاب روز دردناک.»<sup>(۱)</sup>

در اصل، خالد بن ولید چه ارزش وجودی داشته پس از آن که او خواهش های نفسانی خود را پرستیده و هواهای نفسانی، گمراهش کرده و شهوت، مستش ساخته بود. او حرمت های الهی را درید و آوازه اسلام را زشت نشان داد و در همان شب قتل ظالمانه اش، بر همسر مالک برجست.<sup>(۲)</sup>

(أَنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ مَقْتًا وَ سَاءَ سَيِّئًا)<sup>(۳)</sup>

«کار او بسیار زشت و نفرت انگیز و بد راه و روشی بود.»

و از سویی، قتل مالک جز برای انجام همین عمل نامشروع صورت نگرفت و آن، امری بوده مشهود و رازی بوده نه چندان پوشیده و خود مالک از آن، آگاه شده بود که قبل از واقعه به همسرش گفت، جمال تو مرا به کشتن داد. در حدیث متواتر آمده: هرکس در کنار همسرش و برای غیرت او کشته شده شهید گشته است.<sup>(۴)</sup>

ص: ۸۹

---

۱- زخرف، ۶۵.

۲- صواعق، ۲۱.

۳- نساء، ۲۲.

۴- مسند، احمد ۱/۱۹۱؛ مناوی در فیض القدیر، بر تواتر آن حدیث، تصریح کرده است.

آیا خودداری چنان انسان مسلمان، موحد و مؤمن از تحویل زکات، به ویژه به آن مرد (خالد) ارتداد و از دین برگشتن به حساب می آید؟ مالک که اصل فریضه را منکر نشده است و خون هر مسلمانی جز به یکی از سه امر، حلال شمرده نشود: کفر پس از اسلام، زنا با داشتن همسر و قتل عدوانی و بدون قصاص. (۱)

تاریخ نگاران دربار خلافت برای خالد مفهوم لغت خاص کنانه را مطرح کرده اند که هیچ بی خردی هم به آن لب نمی گشاید و بهانه هایی تراشیدند که در مقابل واقعیات تاریخی هر کدام خنک تر از دیگری درآمده است مگر فقهای اسلام نگفته اند: الحدود تُدرأ بالشبهات: حدود با پیش آمدن شبهه ها، دفع می شود.

چطور عمر بن خطاب، خالد را دشمن خدا و متهم به زنا کرد؛ هر چند که این کار عمر، ابوبکر را از رأی خویش برنگرداند. چرا عمر آبروی خالد را در جلوی چشمان صحابه برد با این سخن که تو مرد مسلمانی را کشته سپس بر همسر او جسته ای. به خدا سوگند تو را با همان سنگ های خودت

ص: ۹۰

---

۱- تاریخ الخلفاء، سیوطی/ ۷۰، در حرمت خون مسلمان؛ ر.ک: نسائی و پاورقی ۱: فیض القدير ۶/۱۹۵؛ الدیات، ابن ابی عاصم/ ۱۰؛ السنه، مصباح ۲/۵۰؛ مشکاه المصابیح/ ۲۹۱ و ۲.

سنگ سار می کنم و چرا عمر گفت: شمشیر خالد فتنه آفرین است که او را لغت کنانه کشته نه خالد.

چرا خالد در برخورد با عمر لال شد و از خود دفاع نکرد.

(بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ \* وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ) (۱)

«بلکه انسان بر خویشتن خود، بیناست هر چند عذرها آورد.»

چرا ابوبکر، عمر را تکذیب نکرد و سخنان او را راست انگاشت فقط از خالد دفاع کرده که او دچار تأویل شده و...

چرا خالد با سرهای کشته شده ها، آن رفتار زشت را کرد و چرا گناه را بر گردن لغت و لهجه کنانه انداختند و چرا او بر همسر مالک برجست و خانواده اش را اسیر کرد و جمعشان را پریشان نمود و قوم و قبیله او را بر باد داد و دارایی اش را غارت کرد. آیا همه این ها تقصیر لغت کنانه بوده و از سویی مگر مورخان نوشته اند که مالک در حمایت از همسرش و دفاع از او کشته شد و آن قتل فجیع را کار خالد دانستند، نه لغت کنانه.

در شرح احوال ضرار نوشته اند که خالد او را به قتل مالک فرمان داد و در تشریح احوال مالک نوشته اند؛ او را خالد، ضرار به فرمان خالد، با شکنجه کشته است. این سؤالاتی است که هر پژوهشگر می تواند، با آن ها مطرح سازد اما برای آن جوابی ندارند.

ص: ۹۱

پسران سلف را چه شده است که مستی حاصل از شهوت و انگیزه هوی و هوس آن‌ها را به پرتگاه انداخته و در حق مؤمنان، عهد و پیمانی را مراعات نکرده اند؟ و آنان متجاوزند.

(لا یرقبون فی مؤمن الا و لا ذمه و اولئک هم المعتدون): (۱)

(نه تنها) درباره شما، درباره آن‌هایی که با فرد باایمانی رعایت خویشاوندی و پیمانش را نمی‌کنند. و آن‌ها! همانا تجاوزکارانند!

در این جا، خالد برای عشق ام تمیم، مالک را می‌کشد. سرور عترت، امیر مؤمنان، توسط آن سیاه دل برای رسیدن و ازدواج با قطام قربانی می‌شود و به شهادت می‌رسد.

و دیگری (۲) بر طائفه ای از بنی اسد شیخون می‌زند و زن زیبایی را می‌گیرد و با او هم بستر می‌شود وقتی خبر به گوش دوستش خالد می‌رسد به او تبریک می‌گوید.

گویا این سپاه فراهم آمده خلیفه، برای هم بستری با زنان و دریدن ناموس آزاده‌ها بسیج شده بودند. البته در این مورد به عمر بن خطاب نوشته شد و او پاسخ لزوم سنگ ساری ضرار را مورد تأکید قرار داد. (۳)

ص: ۹۲

---

۱- توبه، ۱۰.

۲- او ضرار بن ازور دوست خالد و همانند اوست.

۳- خزانه الادب ۲/۸؛ الاصابه ۲/۲۰۹.



یزید پسر معاویه و یا خود معاویه به هدفی که می آید، همسر ریحانه رسول الله، سبط اکبر حسن زکی را واداشت تا وی را با زهر کشنده به قتل برساند و به آن زن وعده ازدواج می دهد. (۱)

و در پشت سر این جریان های شوم و اشخاص تجاوزگر، افرادی قرار دارند که با عذرهای ساختگی مانند تأویل و اجتهاد - و ای کاش آن دو اصلاً وجود نمی داشت - و لغت کنانه هم به آن عذرها افزوده شد، در صدد تبرئه عاملان اصلی هستند.

(و رَبِّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مَا يُعْلِنُونَ) (۲)

«و پروردگار تو می داند که در سینه های آن ها چه پنهان دارند»

(سَيَّمَاؤُونَ لِّلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّخْتِ فَإِن جِأُوْكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ إِن تَعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَن يَضُرُّوكَ شَيْئًا وَ إِن حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ) (۳)

«و هر گاه داوری کردی، در میان ایشان به قسط و داد، داوری کن که همانا خدا، اهل قسط و دادگران را دوست می دارد.»

ص: ۹۳

---

۱- تاریخ، ابن عساکر ۴/۲۲۶.

۲- قصص، ۶۹.

۳- مائده، ۴۲.



در این چشم انداز که برای ما مهمّ است، صورت مسئله آن است که چرا خلیفه، اوّل این که امثال خالد بن ولید و ضرار بن ازور آن میگسار و فاسق و فاجر را بر جان و خون و آبرو و نوامیس مسلمانان تسلط بخشیده و از سپاهیان اعزامی خود تعهد گرفته که مرتدین و از آیین برگشته ها را بسوزانند، درحالی که چنان چیزی در سنّت شریف، منع شده است. (۱) دوم این که چرا خلیفه از آن همه کارهای وحشتناک و رفتارهای دهشت زا و جنایت های آشکار، چشم پوشیده و آن ها را نادیده گرفته، گویا هیچ اتفاقی نیفتاده است؟! گوش جهانیان پیرامون آن رخداد حتی آوای آهسته ای هم از خلیفه نشنید و در انکار آن ها، کلمه ای که خالد را خوش نیاید، از وی حکایت نشده و احدی توسط او برکنار نشد؟

ص: ۹۵

چرا خلیفه، خالد را به سبب قتل مالک و همراهان مسلمان او، که بی گناه بودند، بازخواست نکرده، بلکه به دفاع و حمایت از وی، نیز آشکار پرداخت؛ که خالد چنان کارها را انجام داده و ثابت شده است.

چرا خالد را به علت قتل عمد، قصاص نکرد و حد زنا را در حق او جاری نکرد و حکم قذف و افتراء، جاری نساخته است؟!

حکم تعزیر و تنبیه متجاوزان به اموال آن مسلمانان را مورد عمل قرار نداده است؟

چرا، با آن که از کارهای او (خالد) بدش آمده او را از مقام، برکنار نکرد و به متمم بن نویره (برادر مالک بن نویره)، پیشنهاد دیه و خون بها و خالد را به طلاق زن مالک، دستور داد. (۱)

همه این ها را کنار بگذار چرا خلیفه امر به معروف و نهی از منکر را کنار نهاد و آن مرد را در برابر آن سه جرم و بزه مورد نکوهش و توبیخ قرار نداد؟ و کمترین انکار منکر آن است که به فرموده امیر مؤمنان (علیه السلام) با معصیت کاران، با رویی تُرُش، دیدار شود.

خلیفه را چه شده که در دفاع از خالد و جنایت های او دچار سردرگمی است، حالت انتظار دارد، درنگ می نماید،

ص: ۹۶

عقب می نشیند، از روی تردید نظر می دهد. گاهی چنان می بیند که او تأویل کرده و اشتباه نموده است و دیگر بار عذر می آورد که او شمشیری از شمشیرهای الهی است و آن را در نیام نمی کند. عمر بن خطاب را از درافتادن با او برحذر می دارد و فرمان می دهد که زبان از تعرض به وی باز دارد و حتی ابوقتاده را که از عملکردهای خالد انتقاد کرده و آن ها را بد دانسته بود، مورد خشم قرار داد. (۱)

ما، بحث را در این چشم انداز طول نمی دهیم، که پایان سخن از ابتدا هویداست، و قباحت آن کردارها بر احدی پوشیده نیست و در دستگاه خلافت از آن نوع ضد و نقیض ها کم نیست. برای مثال، قدامه بن مظعون باده نوشید و ادعای تأویل و اجتهاد کرد، اما عمر او را حد زد و عذر او را نپذیرفت. (۲)

به روایت ابن ابی شیبیه، عده ای از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در شام باده گساری کردند و گفتند ما شراب خوردیم و به این آیه عمل کردیم:

(لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا) (۳)

«به کسانی که ایمان آورده و کار شایسته کردند در آن چه خورده اند گناهی نیست.»

ص: ۹۷

---

۱- شرح، ابن ابی الحدید ۴/۱۸۷.

۲- سنن، بیهقی ۸/۳۱۶.

۳- مائده، ۹۲.

اما عمر بر آن ها حدّ اجرا کرد. (۱) و ابوعبیده، ابا جندل نافرمان را که با تأویل همان آیه، شراب نوشیده بود تازیانه زد. (۲)

### شمشیر خالد، شمشیر الهی

آیا کسی در این معنا می تواند تردید داشته باشد که شمشیر خدا در دروغ، جهالت و سفاهت به کار نمی رود، و در شرّ، فتنه، ریختن خون های محترم و دریدن حرمت های الهی نقش نداشته و نباید در رسیدن به شهوات و هوس ها به کار گرفته شود و در کامجویی نامشروع از نیام درآید و آبروی اسلام و مسلمین نباید با جرئت و جسارت تمام و غافلگیرانه مورد حمله قرار گیرد و چنان شمشیری جز به دست انسان های پاک و مردان دور از فساد و تباهی و زشتکاری، نباید حمل شود.

خالد کیست و چه ارزشی دارد که خلیفه به وی چنان فضیلتی می بخشد و او را شمشیری از شمشیرهای الهی که به روی دشمنان خدا، آهیخته شده، می پندارد؟ در حالی که خود او به گفتار صریح خلیفه دوم، دشمن خدا بوده است. (۳)

آیا همه این ها، زورگویی و زیاده روی در سخن و بی منطق حرف زدن و فضائل را در دین خدا اسباب مسخره و جهالت گرفتن نیست؟

ص: ۹۸

---

۱- الدرّ المنثور، ۲/۳۲۱.

۲- زوض الألف،؟؟؟؟؟ سهیلی ۲/۲۳۱.

۳- ر.ک: همین کتاب / ۱۵۹.

چگونه برای ما ممکن است خالد را شمشیری از شمشیرهای خدایی که بر دشمنان آهیخته، به شمار آوریم درحالی که شرح احوال او در کتاب‌هایی که جلوی ما هست آمده که: او ستمگری بی رحم و ناجوانمرد بود که طرف را غافلگیر می کرد و هرگاه به خشم می آمد و هوای نفس او را برمی انگیخت، دین را ملاحظه نمی نمود.

### ماجرای غمیصا

در حیات رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) در قبیله بنی جذیمه، توسط خالد جنایتی رخ داد که از واقعه مالک، بزرگ تر بود. اما او از عطفوت اسلامی و از خلق کریم پیامبر گرامی سوءاستفاده کرد و پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) باز سراغ همان اعمال رفت.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن واقعه تلخ خالد بن ولید را با فوجی برانگیخت و فرمود به پایین تهامه رود و مردم را به اسلام فراخواند و او را برای جنگیدن نفرستاد. همراه او عدّه ای عرب بودند. خالد به قبیله بنی جذیمه بن عامر گام نهاد و آنان، با سوء سابقه ای که از وی داشتند، اسلحه بر گرفتند. خالد گفت سلاح بر زمین نهید که مردم، مسلمان شده اند. مردی از آنان گفت: ای مردم! این، خالد است اگر سلاح بر زمین گذاریم، اسارت است و گردن زدن. من سلاحم را بر زمین نگذارم، مردم او را آرام کردند، و قانع شد و سلاح بر زمین نهاد. همه قبیله اسلحه بر زمین گذاشتند و خالد دستور داد همه آن ها را

کت بسته به تیغ بسپارند و او آنان را کشت. خبر به گوش رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دست ها به آسمان بلند کرد و گفت: خداوندا! من از آنچه خالد بن ولید کرده، بیزار می جویم.

صاحب استیعاب بعد از نقل ماجرا می نویسد: این گزارش، از آثار صحیح است. (۱)

ابن هشام در این جا، رؤیایی از پیامبر نقل می کند که در خواب دیدم لقمه ای بس گوارا از خوراکی مخصوص در دهان گذاشتم. اما وقتی خوردم بخشی از آن در گلویم گیر کرد، سپس علی با دست آن را درآورد. ابوبکر در تعبیر خواب گفت: برخی از سپاهیان بازمی گردند، در حالی که بخشی از مأموریت خود را درست و بخشی را ناصواب انجام داده اند و تو علی را برای تکمیل و جبران می فرستی. (۲)

ابن اسحاق گفت: سپس رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) علی بن ابی طالب (علیه السلام) را خواست و فرمود: به سوی آن قوم برو و بنگر چه شده و امر جاهلیت را زیر پا بگذار. علی (علیه السلام) با مالی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با وی فرستاد، آمد و خون بهای همه کشته ها و تاوان های مالی را داد و حتی بهای ظرف های لیس سگانشان هم، پرداخت و غرامتی نماند که علی (علیه السلام) از عهده آن برنیاید؛

ص: ۱۰۰

---

۱- استیعاب، ۱/۱۵۳، (۴۰۷)

۲- سیره، ابن هشام (۳-۴) ۴۲۹.



باز از آن مال اضافه آمد پرسید آیا چیزی مانده است که غرامت نداده باشیم؟ گفتند نه.

فرمود: من باقیمانده آن مال را برای احتیاط کار رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که مواردی را او می داند و شما نمی دانید، به شما می دهم. آن گاه نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برگشت و گزارش کار داد و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: کاری درست و نیکو کردی. سپس رو به قبله کرد و دست هایش را گشود و ایستاد و بالا برد طوری که زیر بغل هایش آشکار شد و سه بار گفت: «خدایا! من از آن چه خالد بن ولید کرده به درگاه تو بیزاری می جویم.»<sup>(۱)</sup>

در همه این صحنه ها ابوبکر به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می نگریست و می دید. آیا این جنایت مالک در آن روز هم گناه لغت کنانه بوده است؟! این جهالت و جلفی شمشیر خالد در زمان ابی بکر و درباره مالک بن نویره از همان انگیزه های جاهلی او بود و چطور ما می توانیم او را از شمشیرهای الهی به شمار آوریم؟ در صفحات کتاب های تاریخ آمده ابوبکر به خالد نوشت:

ای پسر مادر خالد! به جانم سوگند تو با دل آسوده با زنان درمی آمیزی در حالی که در آستانه خانه ات خون هزار و دویست مرد از مسلمانان هنوز خشک نشده است.<sup>(۲)</sup>

ص: ۱۰۱

---

۱- سیره، ابن هشام (۳-۴)/۴۳۰.

۲- تاریخ، طبری ۲۵۴/۳؛ تاریخ الخمیس ۳/۳۴۳.

این نامه را وقتی ابوبکر به وی نوشته که او از مجاعه، دختر وی را خواستگاری کرد و مجاعه به او گفت: ای خالد آرام باش تو در نزد دوستت، پشت من و پشت خود را شکسته ای. خالد باز پیشنهادش را تکرار کرد و بر آن اصرار ورزید و سرانجام آن دختر را گرفت.

این جریان به گوش ابوبکر رسید و آن نامه بلند را به وی نوشت و زمانی که خالد در آن نامه نگریست، گفت: این کار آن مرد چپ دست «أعیسر» (عمر بن خطاب) است. (۱) پس واقعه مالک اولین شیشه ای نبوده که به دست خالد در اسلام شکست.

۱۱. سه و سه و سه

## اشاره

خلیفه اول، در آخرین لحظه های حیات به عبدالرحمن بن عوف گفت:

۱. سه چیز کردم، کاش که نمی کردم.

۲. سه چیز نکردم، دوست داشتم کرده باشم.

۳. سه چیز را کاش از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می پرسیدم.

سه چیز نخست: کاش خانه فاطمه (علیها السلام) را به هیچ وجه بازرسی نمی کردم. هرچند که در آن خانه برای جنگ بسته شده بود. دوست داشتم فجأه سلمی را زنده نمی سوزاندم، و کاش

ص: ۱۰۲

موضوع خلافت را در سقیفه بر گردن یکی از دو تن؛ عمر و ابوعبیده نمی انداختم.

سه چیز دوم: کاش آن روزی که اشعث بن قیس را اسیر گرفته و نزد من آوردند، گردن می زدم و دوست داشتم هنگامی که خالد بن ولید را به سراغ از آیین برگشته ها، می فرستادم خود، در «ذی القصه» می ماندم... و دوست داشتم زمانی که خالد بن ولید را به شام می فرستادم عمر بن خطاب را هم به عراق اعزام می کردم تا هر دو دستانم را با هم در راه خدا می گستردم. در این جا خلیفه دو دستانش را باز کرد.

سه چیز آخر: دوست داشتم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می پرسیدم این خلافت، از آن کیست؟ تا احدی در آن باره کشمکش نکند. کاش می پرسیدم آیا برای انصار در امر حکومت، سهمی هست؟ و دوست داشتم از میراث دختر برادر و عمه سؤال می کردم که در ته دل من از آن ها چیزی هست. (۱)

علامه امینی (رضی الله عنه) درباره این نه چیز مایه های پشیمانی، نکاتی دارد. خلاصه آن ها چنین است:

آرزوی خلیفه که کاش خلافت را در روز سقیفه بر عهده آن دو تن می نهاد! روشن می سازد که خلافت، حق او نبوده است؛ چنان که عمر بن خطاب پس از گذشت اندک زمانی، گفت: بیعت ابی بکر، رویدادی ناگهانی بود. همانند آن چه در

ص: ۱۰۳

زمان جاهلیت رخ می داد. خدا از آسیب آن نگاه داشت و هر کس همانند او قصد خلافت کند، او را بکشید.

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: من نمی دانم آن خطایی که آن دو نفر در گزینش خلیفه مرتکب و متوجه شدند، در کسی است که انتخاب کرده است؟ یا در کسی که گزینش شده است، یا در هر دو، یا این مسئله که آیا در اصل با انتخاب و گزینش می توان خلیفه تعیین کرد؟

همه پیامبران و رسولان از قاعده تصریح به خلیفه بعد از خودشان، نگذاشته اند و امت ها برای خود خلیفه برگزیده اند.

آیا از روی خردورزی است که بپنداریم شخص عاقل و دارای رشد فکری، تصرف در مال خود را پس از مرگ به بیگانگان واگذارد، در حالی که شناختی نسبت به او ندارند و از آرمان هایش بی اطلاع هستند و او نیک می داند که در میان مردم، صالح و ناصالح وجود دارد که پیرامون او پرسه می زنند و با دیگران درمی آمیزند و به هم می پیچند و گاهی حرص شدید برخی را برمی انگیزد و چشم آزمندی و آرزومندی بعضی دیگر را به تکاپو وامی دارد و سبک سرشان می کند. با وجود همه این ها یک فرد عاقل وصیت تصرف در اموال خود را به چنین بیگانگانی وامی گذارد؟! اگر انسانی، خیر خاندانش

را بخواهد چنان نمی کند. و به همین سبب وصیت در شرع و قانون نیز جایگاه ویژه ای دارد. (۱)

اگر وصیت درباره مال بی ارزش دنیا، به این اهمیت است، پس درباره خلافت و شریعت جاویدان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چگونه خواهد بود؟ موضوعی که در بردارنده صلاح انسان ها، نوامیس، دارایی ها، احکام، اخلاق، صلح، مصالح عمومی و بسیاری از امور زندگی است که فهم بشر عادی از درک عمق آن ها قاصر و در مانده می باشد. پیش تر نیز گذشت که عایشه، عبدالله بن عمر و معاویه و سخن مردم عادی که گفتند: چوپان، گوسفندان و ساربان شتران یا سرپرست یک زمین، هنگام رفتن، رَمه ها را به حال خود رها نمی کند. (۲)

امر امت که از آن کارها مهم تر است؛ چرا امت در روز سقیفه از این کار غفلت کردند و چرا گوش ها سنگین و زبان ها لال و فکرها خوابید. چرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) امت خویش را سرخود رها کرد و دروازه های فتنه های آشوب و حوادث تاریک و گمراه کننده را بدان وسیله باز گذاشت و امت را ناچیز شمرد و ملت را از رَمه گوسفند و شتر و یک قطعه

ص: ۱۰۵

---

۱- ر.ک: صحیح، بخاری و صحیح، مسلم و الرياض الصالحین، نوری/۱۵۶.

۲- صحیح، بخاری/۴؛ الوصیه و صحیح، مسلم ۲/۱۰؛ فتوحات مکیه، ابن عربی جزء آخر/۵۷۵؛ سنن، بیهقی ۸/۱۴۹؛ سیره عمر، ابن جوزی/۱۹۰؛ فتح الباری ۱۳/۱۷۵؛ حلیه الاولیاء ۱/۴۴؛ الرياض النضرة ۲/۷۴.

مزرعه، بی اهمیت تر دید! حاشا که پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) چنان باشد. او وصیت کرد و نام خلیفه اش را به صراحت بر زبان آورد و به امت خویش رسانید و این امر را به وصی و جانشین خود فرمود: امت پس از او به وی خیانت خواهند کرد. این در احادیث صحیح آمده است. (۱)

به علی (علیه السلام) نیز فرمود: تو پس از من رنج و زحمت فراوان خواهی دید. علی پرسید آیا دینم سالم خواهد بود؟ فرمود: آری دین تو سالم خواهد بود. باز فرمود: کینه هایی در سینه های عده ای هست. آن ها را پس از من آشکار خواهند کرد. (۲) یا علی تو گرفتار خواهی شد، ن جنگ. (۳)

وانگهی خلیفه ای که کارش به پشیمانی کشیده، اول این که، چرا آرزو کرده که در روز سقیفه آهسته از آن مسئولیت کنار رفته و آن را به گردن یکی از دو نفر - عمر و ابو عبیده - می انداخت. آیا پذیرش مسئولیت، حق او بوده، که در این صورت پشیمانی ندارد و اگر باطل بود که پیش آمد، چنین چیز پایه خلافت و شالوه، حکم خلیفگان را ویران می سازد. دوم این که، چرا او دوست داشته که خلافت را به گردن یکی

ص: ۱۰۶

---

۱- مستدرک، حاکم ۳/۱۴ و ۱۴۲. تاریخ بغداد، خطیب بغدادی ۱۱/۲۱۶؛ تاریخ، ابن کثیر ۶/۲۱۹؛ کنز العمال ۶/۱۵۷.

۲- محب طبری، الرياض النضره ۲/۲۱۰.

۳- کنوز الدقائق، مناوی/۱۸۸.

از آن دو تن بیندازد و آن دو نفر چه خصوصیتی داشته اند؟ درحالی که در میان اصحاب، بزرگان و صاحبان فضیلت بوده اند که آن دو نفر به مقام و موقعیت آنان نمی رسیدند. نظر به شناختی که از صحابه داریم اگر نگوییم، آن دو در مقامی بسیار پایین تر قرار داشته اند، به صراحت می توانیم بگوییم که دارای مرتبه والایی نبوده اند.

در میان یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و پیش از همه، سرور ما امیرمؤمنان وجود داشته صاحب پیشینه و برتری، و سرافراز به دامادی و خویشاوندی نزدیک پیامبر. با آن چاره اندیشی و تحمل رنج ها، و صاحب روز غدیر و دیگر روزهای مشهور و موقعیت های معروف و به تصریح قرآن کریم و کتاب عزیز، "جان پیامبر اعظم" که به حکم آیه تطهیر، پاک و مبرا از هر پلیدی است. (۱) سوم این که چرا افسار خلافت را به دست علی (علیه السلام) نداد که امت را به راهی هموار و به شاهراهی روشن برد و در متن راه مستقیم قرارشان دهد و توده، او را راهنمایی ره یافته می یافتند که به بهشت واردشان می کرد. چنان که همه این ها را پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) خود در حق علی (علیه السلام) بیان فرموده است. (۲)

ص: ۱۰۷

---

۱- احزاب، ۳۳.

۲- بخشی از آن ها در الغدیر ۱/۱۲ و ۱۳ آمده است.

با یاد آن رویداد تلخ، عواطف را جریحه دار نمی‌کنیم. (۱) علامه امینی (رضی الله عنه) ضمن ذکر چندین حدیث نبوی درباره صدیقه طاهره می‌نویسد: فاطمه (علیها السلام) از دنیا رفت درحالی که او نسبت به کسی که حرمت خانه اش را شکست، خشمگین بود و به دنبال هر نمازی او را نفرین می‌کرد. (۲)

### سه امر میانی

جریان سه امر میانی، از ضعف تدبیر و نداشتن بصیرت و بینش و دوگانگی عقیده و عمل خلیفه حکایت دارد. در مورد اشعث بن قیس، ندامت خلیفه به جا بوده او پس از ارتداد کارهای زشتی کرد. اما ابوبکر نه تنها او را مجازات نکرد که خواهرش، ام فروه، را به عقد او درآورد. اشعث جشن نامعقول راه انداخت و صدای مردم درآمد و شاعران در آن زمینه سروده هایی دارند. (۳)

### سه امر پایانی

این سه امر، قصور دانش دینی و ناآگاهی فقهی خلیفه را می‌رساند. چه خلیفه ای که احکام ارث را، که مورد ابتلای جامعه

ص: ۱۰۸

۱- ر.ک: الغدير، ۳/۱۰۲ و ۷/۷۷ و ۷۶.

۲- رسائل، جاحظ/۳۰۱؛ اعلام النساء، عمر رضا کحاله (۴/۱۲۴-۱۲۵).

۳- مجمع الامثال، میدانی ۲/۳۴۱؛ ثمارالقلوب، ثعالبی/۶۹ و ... .



است، نمی داند. اما مسئله خلافت و جانشینی و حداقل آن است که او شک داشت، آیا خلافت با گفتار صریح پیامبر تحقق یابد یا با انتخاب مردم؟ هر چه باشد او در منصب جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دارای یقین نبوده است. ما در این جا فقط وجدان بیدار خوانندگان را داور قرار می دهیم و نصوص نبوی را عنوان می کنیم. علامه امینی (رضی الله عنه) آن گاه ده ها حدیث درباره خلافت و شخصیت ایمانی و عملی علی (علیه السلام) می آورد که آن ها در لابه لای صفحات این کتاب پخش اند و از آن جمله است:

(إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي)

«همانا من دو امر سنگین و ارجمند در میان شما باقی می گذارم کتاب خدا و عترتم».

همچنین «من دو جانشین دارم: کتاب خدا و اهل بیت» و «خدا بر اهل زمین عنایتی کرد محمد— (صلی الله علیه و آله و سلم) را برگزید و برانگیخت باز و برای بار دوم عنایتی کرد به پیامبر— (صلی الله علیه و آله و سلم) و وحی فرمود که زهرا را به عقد علی درآورد و او را وصی خویش سازد» و «علی برادر من، وصی من، وارث من و خلیفه و جانشین من پس از من است»<sup>(۱)</sup>

شگفت آن که خلیفه در بستر مرگ می گوید: ای کاش در خصوص جانشینی از پیامبر سؤال می کرد.

ص: ۱۰۹

---

۱- ن.ک: الغدير ۷/ ذکر احادیث پیامبر/ ۲۶۱.

اول، پیامبر آن همه فرموده؛ دوم، اگر هم او می پرسید همان ها را می شنید که بارها پیامبر فرموده بود؛ لیکن گویا گوش ها سنگین یا این که آن ها موضوع را یک شبه بین خود حل و فصل کردند و سخنان پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) را به بوته فراموشی سپردند.

## ۱۲. یک یهودی از ابوبکر می پرسد

پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) یک یهودی به مدینه آمد و نزد ابوبکر رفت و گفت: من چند سؤال دارم که جواب آن ها را جز پیامبر، یا جانشین او نمی داند:

۱. خبر بده مرا از چیزی که برای خدا نیست.

۲. از چیزی که نزد خدا نیست.

۳. از چیزی که خدا آن را نمی داند.

ابوبکر نتوانست جواب بدهد. آن مرد را به کفرگویی متهم کرد. ابن عباس گفت به سراغ علی (علیه السلام) بروید من شنیدم رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) در حق علی بن ابی طالب می گفت:

«اللهم اهد قلبه و ثبت لسانه؛ \_خدایا دل او را هدایت کن و زبانش را استوار گردان\_».

همگی برخاستند نزد علی بن ابی طالب آمدند. آن یهودی سؤال هایش را مطرح کرد و علی (علیه السلام) پاسخ داد: آن چه را خدا نمی داند: سخن شما یهود است که عزیر را پسر خدا می خوانید و خدا برای خود پسری نمی داند، و آن چه نزد خدا

نیست: ظلم و ستم به بندگان است. آن چه برای خدا نیست: شریک و انباز برای خداوند نیست.

آن یهودی مسلمان شد و ابوبکر و دیگر مسلمانان خطاب به علی (علیه السلام) گفتند: یا مُفَرِّجَ الْكَرْبِ، ای برطرف کننده اندوه.

بخوانید و داوری کنید.

### ۱۳. گروه نصارا با سؤالاتشان

عَلَّامَه امینی (رضی الله عنه) این ماجرا را با طول و تفضیل، آورده است. گزارشگر این روایت سلمان است: رأس الجالوت از ابوبکر به عنوان جانشین پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چند سؤال کرد، او نتوانست پاسخ دهد و مردم به من نگریستند.

گفتم: به سراغ مردی بروید که اگر بر مسند قضا نشیند برای اهل تورات، با تورات و برای اهل انجیل، با انجیل و برای اهل زبور با زبور و برای اهل قرآن با قرآن داوری می کند. خبر دادم. علی (علیه السلام) آمد و در مسجد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نشست و چنین پاسخ داد:

۱. من و تو نزد خدا چیستیم؟ من در نزد خدا و پیش خودم تاکنون مؤمن بوده ام پس از این، نمی دانم چه می شود؟ و اما تو در نزد خدا و در پیش من تاکنون کافر بوده ای و نمی دانم بعد چه می شود.

ص: ۱۱۱

۲. جایگاه خود را در بهشت و جایگاه مرا در دوزخ توصیف کن تا بدان رغبت کنم و به این بی رغبت گردم. فرمود: من پاداش بهشت و عذاب دوزخ را ندیده‌ام تا برای تو تعریف کنم. لیکن می‌دانم خداوند برای مردمان مؤمن بهشت، و برای کافران دوزخ را آماده ساخته است. هرگاه تو در این معنا شک و تردید داشته باشی با پیامبر مخالفت کرده و بهره‌ای از اسلام نداری.

۳. یا علی! خدا را با محمد شناخته‌ای یا محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را با خدا؟ فرمود: ای مرد یهودی! من، خدا را با محمد نشناخته‌ام؛ لیکن محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را به یاری خدا شناخته‌ام؛ زیرا محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) انسانی محدود و آفریده و بنده‌ای از بندگان خداست، که خدا او را برای هدایت خلق برگزیده و به او وحی کرد. چنان که به فرشتگان اطاعت را الهام فرموده است و ذات خود را بدون چگونگی و شباهت، به آنان شناسانده است.

۴. پروردگار در دنیا است یا در آخرت؟ در جواب فرمود: واژه «در» ظرف است. وقتی بگوییم فلان چیز در فلان جاست، یعنی محدود است و خدا محدود نیست، و او هر آن چه را در دنیا و آخرت هست، می‌داند... (۱)

ص: ۱۱۲

آن بود شمه ای از دانش خلیفه اول، در زمینه قرآن، سنت، فقه شریعت و احکام دینی؛ با ملاحظه آن ها آیا این، غلو و گرافه گویی نیست که گفته شود: دانشی که نزد ابوبکر بوده، چند برابر دانش علی (علیه السلام) است؟! (۱) آیا این، غلو و گرافه گویی نیست که گفته شود: مردم داوری ها و فتوای نقل شده از ابوبکر و عمر و عثمان و علی (علیه السلام) را گرد آورند و دیدند بهترین آن ها مطالبی است که نزد ابوبکر و عمر بوده است و وجود نص مخالف نظر عمر از علی، کمتر است. لیکن نص مخالف رأی ابوبکر در اصل یافت نشود. آیا این، غلو نیست که گفته شود: ابوبکر و عمر جز آن دو از بزرگان اصحاب سؤال ویژه ای از علی نکرده اند و معروف آن است که علی (علیه السلام) دانش را از ابوبکر آموخته است؟! (۲) آیا این، سخن یاوه نیست که گفته شود: ابوبکر از مجتهدین بزرگ و دانشمند ترین اصحاب به طور مطلق، بوده است؟! (۳) آیا گرافه گویی و غلو نیست که گفته شود: ابوبکر هوشمندترین اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و داناترین آنان نسبت به سنت پیامبر بوده

ص: ۱۱۳

---

۱- الفصل، ابن حزم ۴/۱۳۶.

۲- منهاج السنه، ابن تیمیه ۳/۱۲۸.

۳- صواعق، ابن حجر ۱۹/.

که از بعثت تا وفات رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) با وی بوده است. (۱) آیا این، یاوه نیست که به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت داده شود: خدا چیزی در سینه من نریخت، مگر آن که آن را در سینه ابوبکر ریختم. (۲)

کار به رؤیا کشیده و ادعا کرده اند: در رؤیا دیدم کاسه بزرگی شیر به من داده شد، آن را نوشیدم و دیدم در رگ هایم بین پوست و گوشت جریان دارد. آنچه اضافه ماند آن را به ابوبکر دادم. مردم در تعبیر آن رؤیا گفتند: ای رسول خدا! آن، دانش بوده که خدا به تو عطا کرد و شما اضافه را به ابوبکر عطا فرموده ای. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: درست گفتید. (۳)

آیا این گزافه گویی نیست که گفته شود: از پسر عمر پرسیدند در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چه کسانی فتوا می دادند او گفت: ابوبکر و عمر و... از آن دو کسی را نمی شناسم و نمی دانم. (۴)

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: کاش من و مردمان، می دانستیم که هدف این فضیلت گزافه گویی با این دروغ های جهت دار و یاوه های بی سر و ته و انداختن توده های ساده در لغزش گاه ها و دور کردن آنان از راه حق و راه درست در شناخت مردان و ارزش سلف، چه بوده است!؟

ص: ۱۱۴

---

۱- تاریخ الخلفاء، سیوطی/ ۲۹.

۲- الغدیر ۷/۸۷

۳- الریاض النضره ۱/۱۰۱.

۴- اسد الغابه ۳/۲۱۶. و غیره.

آیا این اندیشه های واهی با سخن شارع مقدّس که به فاطمه (علیها السلام) فرمود: «خشنود نیستی که تو را به عقد کسی در آوردم که اولین اسلام آورنده و دانشمندترین مسلمانان است» در تضاد نیست؟ و ده ها حدیث مبنی بر علم و کمالات و برتری های علی (علیه السلام)؟ (۱) و آیا سخنان بی دلیل، با آن چه پیش تر آوردیم که همه صحابه و تابعین اتفاق نظر دارند که علی (علیه السلام) دانشمندترین اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده، در تقابل و تضاد نیست؟

چگونه می توان به اعلمیّت کسی از امت جز علی (علیه السلام) لب گشوده که همه گفته اند تنها علی (علیه السلام) وارث دانش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است و خود مولا (علیه السلام) فرمود: به خدا سوگند من برادر، وصی، پسر عم و میراث دار دانش او هستم، پس چه کسی به جانشینی او از من سزاوارتر است؟!

وانگهی، آن دانشی که گویند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در سینه ابوبکر ریخت، یا آن باقیمانده شیر در رؤیا که به علم تعبیر گردید، چه وقت جلوه کرد؟ بیندیشید در کلام او درباره ابّ، کلاله، ارث نیا، مادر بزرگ پدری، مادر بزرگ مادری و موضوع خلافت و جز این ها؟ آیا آن دو خلیفه با همین دانش در زمان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فتوا می داده اند. مگر نگویند: از کوزه همان برون تراود که در اوست.

شما خواننده به یقین می دانید که استناد به مجموعه احادیث صحیح از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و سخنان صحابه و تابعین درباره علم

ص: ۱۱۵

و دانش علی (علیه السلام) و جمع میان آن‌ها و این آرای منقول در علم ابی بکر، مستلزم آن است که ابوبکر را از خود رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دانایتر بدانیم! زیرا پیامبر و علی - درود خدا بر آنان - همانند دو برادرند و علی (علیه السلام) همتای قدسی او، جان علی در همه سرفرازی‌ها، وارث علم او، دروازه دانش او، انبان معلومات او و گنجور علوم و آگاهی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده و اگر کسی ابوبکر را از وی برتر دانست، از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز برتر پنداشته است. من گمان ندارم مسلمانی به چنین کلامی دهان گشاید. آری، کسی که از غلو و گزافه‌گویی درباره ابوحنیفه حاشا ندارد و او را در قضا و داوری از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) اعلم داند (۱) برای او مشکل نیست به برتری ابوبکر، که از ابوحنیفه برتر بوده است، قائل باشد. این همان غلو و گزافه‌گویی نفرت‌انگیز است که گوش‌ها را می‌خراشد. نه آن چه شیعه بدان معتقد است ای پیروان ابن حزم، ابن تیمیه، ابن کثیر و ابن جوزیه!

## پدیده‌های علمی خلیفه

### ۱. نخستین جلوه دانش ابوبکر و پدیده علمی او

#### اشاره

نخستین جلوه دانش ابوبکر و پدیده علمی او آگاهی (۲) خلیفه از وفات رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و قانع کردن عمر بن خطاب است با تلاوت آیه ۱۴۴ سوره آل عمران، که می‌فرماید: محمد،

ص: ۱۱۶

---

۱- ر.ک: الغدیر ۵/۲۷۹ چاپ دوم.

۲- ر.ک: باقلانی، تمهید/۱۹۱؛ سیره، احمد زینی دحلان، حاشیه سیره، حلبی ۳/۳۷۶.



جز فرستاده ای نیست. پیش از او نیز رسولانی در گذشته اند. پس اگر او بمیرد یا کشته شد، آیا شما به جاهلیت برمی گردید؟

هر دوی آن ها چه غافل بوده اند. باور کردن مرگ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای هیچ یک از صحابه، چندان دشوار نبوده است. حاشا آنان که حاملان قرآن بوده اند، این اندازه از قرآن بی بهره باشند. این کتاب عزیز چنان چیزی را قانون الهی و سرنوشت محتوم بشری می داند؛<sup>(۱)</sup> روایت های نبوی در جایگاه های مختلف که پرجمعیت ترین آن ها، حجه الوداع است، به همین جهت حج خداحافظی نامیده شده است و از فرارسیدن مرگ خبر داده است.

### اما انکار عمر

عمر، مرگ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را انکار کرد؛ نه بدان سبب که آن را نمی دانسته که قبل از ابوبکر، پسر زائده آیه را بر او و دیگر صحابه خواند. همچنین آیه: «انک میت و انهم میتون»<sup>(۲)</sup> که می فرماید: و مردم همه می میرند<sup>(۳)</sup> را بر آن اضافه کرد. اما عمر از پسر زائده روی بگردانید و به آیه التفات نکرد. درحالی که او صحابی بزرگی بود و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در سیزده مورد که در

ص: ۱۱۷

---

۱- انعام/۲؛ آل عمران/۱۴۵؛ یونس/۴۹.

۲- زمر، ۳۰.

۳- ر.ک: تاریخ، ابن کثیر ۵/۲۴۲؛ الاصابه ۲/۵۲۳ و ...

غزوات شرکت می کرد، او را در مدینه جانشین خود کرده بود. انکار عمر و ترساندن مردم برای سیاستی بود که یک شبه اندیشیده شد. او می خواست درباره خلافت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) صحبت نشود تا ابوبکر که در خارج از مدینه بود، باز گردد. (۱) شاهد بر این، عذرخواهی برخی از سرشناسان اهل سنت اند که گفتند سبب نپذیرفتن مرگ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) توسط عمر، آشفتگی فکری و پریشانی حال او در آن لحظه بوده، که انسان در برخی لحظه ها از آشکارترین چیز هم غفلت می کند. (۲) و برخی گفته اند عمر در آن وقت، عقل و هوش از دست داده بود و می گفت: به خدا سوگند! پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نمرده لیکن او نزد پروردگار خویش رفته است. (۳)

## ۲. پدیده علمی دوّم:

در صلح حدیبیه، عمر رفتار رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را برنتابید و لب به اعتراض گشود که آیا تو پیامبر راستین خدا نیستی؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: آری، هستم. عمر: آیا ما بر حق نیستیم و دشمنان ما بر باطل نیستند؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: بلی، چنین است.

ص: ۱۱۸

---

۱- شرح مقاصد، تفتازانی ۲/۲۹۴.

۲- عیون الاثر.

۳- صواعق، ابن حجر، ۳۳.

عمر گفت: پس چرا زبونی را در دینمان، بر خود می‌پسندیم؟! پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم): من رسول خدا هستم، نافرمانی او نمی‌کنم و او یاور من است. عمر گفت: آیا تو نبودی به ما می‌گفتی: ما به زودی به بیت می‌آئیم و آن را طواف می‌کنیم؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم): آیا من گفتم همین امسال تو می‌آیی و بیت را طواف می‌کنی؟ عمر گفت: نه. پیامبر فرمود: تو حتماً به بیت می‌آیی و به طواف آن می‌پردازی. عمر نزد ابوبکر آمده و از او هم همان سؤالات را کرده و همان پاسخ‌ها را شنیده است.

این گزارش، تنها بر آن دلالت دارد که ابوبکر، نبوت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را باور داشته است و طبیعی است که هر مسلمانی باید چنین باشد این کجا و اثبات اعلیت مطلق ابی بکر در میان اصحاب، کجا؟

اول: عمر در میان اصحاب جز از ابی بکر سؤال نکرده و اگر از دیگر اصحاب هم می‌پرسید همان را می‌شنید که ابوبکر گفته و پیش‌تر نیز رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود.

دوم، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مسئله دشواری را مطرح نفرمود که دانستن آن توسط ابوبکر دلیل اعلیت مطلق او در میان اصحاب باشد، آنگونه که ابن حجر مانور داده است. (۱) او باید بداند در تاریخ دیدهای تیزبینی وجود دارد که در کار او دقت می‌کنند و خدا در پشت سر هر امری، حسابگر است.

ص: ۱۱۹

ابن حجر از دلائل اعلمیت ابوبکر در میان اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می کند: از عایشه به طور مرسل نقل است که پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نفاق، سربلند کرد و عرب از دین برگشت و انصار صف شان را جدا کردند و حوادثی برای پدرم رخ داد که اگر بر کوه ها فرود می آمد، آن ها را از هم می پاشید و او آن همه بار را می کشید و کارها را فیصله می داد. از جمله اختلاف در جای دفن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود. ابوبکر گفت: من شنیدم رسول خدا فرمود: هر پیامبری در زیر همان محل خوابش به خاک سپرده می شود و در میراث او هم اختلاف شد. ابوبکر گفت: شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ما جماعت پیامبران، میراثی باقی نمی گذاریم آن چه از ما می ماند صدقه و هزینه نیکوکارانه است.

آن چه در این روایت مرسله از عایشه آمده دو روایتی است از ابوبکر که، تنها او و نه دیگران، از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده است. هر گاه او به نسبت همان دو روایت، داناترین اصحاب باشد صحابه ای که ده ها حدیث شنیده اند که ابوبکر در آن ها نقشی نداشته و در شنیدن آن ها حاضر نبوده، باید لااقل از ابوبکر داناتر باشند.

آیا ابن حجر ناآگاهی خلیفه را از معنای «ابّ»، «کلاله»، ارث «نیا»، «مادربزرگ های پدری و مادری» و دیگر امور شگفت را می داند که روی اعلمیت ابوبکر مانور می دهد؟

ابن حجر مردم را قیاس به خود می کند و آنان را زاده های سنگ می پندارد، عقل ندارند درحالی که می شنوند؟

به نظر ابن حجر، صحابه از شنیدن چندین حدیث نبوی درباره مکان دفن پیامبر، چه تصویری داشته اند و آن حدیث ها را انبوهی از محدثان، مؤلفان در آثار خود آورده اند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: میانه قبر من و مقبرم، بوستانی از بوستان های بهشتی است. این احادیث را بخاری، احمد، سعید بن منصور، بیهقی، خطیب، بزار، طبرانی، دارقطنی، ابونعیم و... گزارش کرده اند. (۱)

و نیز: «هر که خوشنود است در بوستانی از بوستان های بهشتی نماز گزارد باید میان قبر من و منبر من نماز خواند». (۲)

به پندار ابن حجر، صحابه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از شنیدن این همه احادیث از مکان دفن او بی اطلاع بوده اند و این آگاهی به ابوبکر اختصاص داشته است؟ وانگهی اگر چنین امری بود، باید کسانی که به غسل و کفن و دفن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پرداخته اند، از آن خبر دهند. عایشه می گفت ما از دفن رسول خدا بی خبر بودیم تا صدای بیل و کلنگ را در دل شب شنیدیم پس چگونه او می تواند تنها گزارش گر محل دفن باشد؟!

ص: ۱۲۱

---

۱- ر.ک: تاریخ بغداد، خطیب بغدادی ۱۱/۲۹۰ و ۲۲۸؛ کنز العمال ۶/۲۵۴؛ وفاء الوفاء، سمهودی ۱/۳۰۳؛ و ده ها کتاب دیگر.

۲- تحفه الباری، چاپ شده در ذیل ارشاد الساری ۴/۴۱۲.

اما نکته دیگر آن که کلیت آن حدیث محل مناقشه است و گفت: آدم ابوالبشر در مکه وفات یافت و در کنار کوهی در هند، دفن شد و یا در کوه ابوقییس (۱) و ابراهیم خلیل (علیه السلام) مغاره ای را در حبرون (۲) خرید و ساره را در آن جا دفن کرد و سپس خودش و پسرش اسحاق در آنجا به خاک سپرده شدند.

یعقوب در مصر وفات یافت و یوسف (علیه السلام) جنازه او را آورد و در همان مغاره حبرون، مدفون ساخت. (۳)

#### ۴. پدیده علمی چهارم: حدیث میراث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

ابن حجر در ابتدا چنین می پنداشت که حدیث باقی نگذاشتن میراث، خاص خلیفه و دلیل اعلییت او در میان اصحاب است اما سخن خود را عوض کرده و می گوید: این حدیث را علی و عباس و برخی کسان هم گزارش کرده اند، منتها ابوبکر حضور ذهن داشته و دیگران بعد از طرح ابوبکر به یاد آوردند.

این چند نقیض گویی ابن حجر جای شگفتی دارد. آیا میزان اعلییت و داناترین بودن، همین است؟

از دیگر سوی، اگر چنان حدیثی صحت می داشت. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) باید به خاندان و ارحام خود می فرمود تا پس

ص: ۱۲۲

---

۱- الفرائض، ثعالبی/ ۲۹؛ کامل، ابن اثیر ۱/۲۲.

۲- تاریخ، طبری ۱/۸۰ و ۸۱.

۳- معجم البلدان ۳/۲۰۸.

از رحلت او، براساس آیات قرآنی و سنت نبوی میراث نخواهند که در این زمینه چه مصائبی پیش آمد و چرا حدیث تنها ابوبکر پذیرفته شد؛ لیکن از فاطمه صدیقه (علیها السلام) شاهد خواستند و سرانجام ابوبکر بدان علت که شاهد باید دو مرد و یا یک مرد و دو زن باشد آن را مردود دانست. (۱)

نکته دیگر این که ابوبکر در این دعوی، بسیار مردد بود و پس از مراجعه مکرر فاطمه صدیقه (علیها السلام) نامه نوشت فدک را برگردانند، اما عمر آمد و به صراحت گفت عرب با تو در حال جنگند از کجا هزینه خواهی کرد؟ و آن نامه را گرفت و پاره کرد و این نشان می دهد که موضوع نفی میراث هم از همان توطئه های عجلولانه شب سقیفه بوده است.

علامه امینی (رضی الله عنه) یازده حدیث آورده که بعد از خلیفه، فدک دست به دست شده است. در حدیث اول، عمر بن خطاب آن را به وارثان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) برگرداند، که قصه طولانی دارد. (۲) در زمان عمر بن عبدالعزیز و مأمون، فدک در دست فرزندان فاطمه بود. اما در عصر متوکل او دوباره پس گرفت. (۳)

ص: ۱۲۳

---

۱- فتوح البلدان، بلاذری/۳۸.

۲- الغدير ۷/۱۹۴.

۳- بلاغات النساء ابن طیفور/ ۱۲-۲۰ و در جوار رسول الله (ص) چنین گفت: ... کاش پس از تو مرگ به سراغ ما می آمد وقتی که تو رفتی و خروار خاک میان ما و شما حائل گردید.

شگفتا! ابن حجر در دست انداز اثبات داناتر بودن ابوبکر در صحت حدیث تواتر، «انا مدینه العلم و علی بابها» خدشه وارد کرده است. فرض این که آن حدیث صحیح یا حسن باشد، ابوبکر هم محراب آن و عمر دیوارهای آن، عثمان سقف آن هستند! شگفتا او معنای رمزی و کنایی حدیث را نفهمیده و سخنان خنده آور به زبان قلم رانده است.

## ۲. دلیری خلیفه اول

### اشاره

از این خلیفه در پیش از اسلام صحنه رزمی دال بر دلیری گزارش نشده است. پس از اسلام و در دوران مسلمانی، در غزوات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با وجود فراوانی آن ها و حضور ابوبکر چیزی که نشان از دلیری او باشد نقل نشده است؛ جز این که او و رفیقش عمر، در جنگ خیبر از مبارزه با مرحب یهودی گریختند. (۱)

حدیث پرچم نیز دلیل بر فرار و هزیمت آن دو و نصرت و پیروزی با مقاومت علی بن ابی طالب است. (۲)

ابن ابی الحدید در قصیده علویه منسوب به وی، این برتری بزرگ را ثبت کرده است.

ص: ۱۲۴

---

۱- مجمع الزوائد ۹/۱۲۴.

۲- صحیح، بخاری ۶/۱۹۱؛ صحیح، مسلم ۲/۳۲۴ و ده ها کتاب دیگر.



«من فراموش نمی کنم و آن دو نیز فرارشان را فراموش نمی کنند و می دانستند فرار از جلوی دشمن گناه است».

از نشانه های شجاعت خلیفه، ماجرای فرمان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است مبنی بر قتل ذوالثدیه که ابوبکر این کار را نکرد و قشری گری کرد و چون دید او در حال نماز است، نماز او را بر امر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) مقدم داشت و دست خالی برگشت. همین طور عمر و سومین بار که علی مأمور آن کار شد و رفت، اما ذوالثدیه، از آن جا رفته بود و اگر می بود، کشته می شد.

آری، ابن حزم در کتاب «المفاضله بین الصحابه» در اثبات برتر بودن ابوبکر در شجاعت و دلیری، حدیثی بدون سند آورده که ابوبکر در روز بدر تنها پاسدار و نگهبان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) در سایبان بوده است. (۱)

در مقابل آن، حدیث صحیح ابن اسحاق است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در روز بدر در «سایبان» بود و سعد بن معاذ همراه عده ای از اصحاب مسلحانه کشیک می دادند، مبادا که دشمن حمله غافلگیرانه کند. (۲)

وانگهی موضوع حراست و نگهبانی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به روز بدر، به ابوبکر اختصاص نداشت و در موقعیت های مختلف عده ای از

ص: ۱۲۵

---

۱- الریاض النضره، ۱/۹۲؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی/۲۵؛ مجمع الزوائد ۹/۴۶۱؛ او حدیث مزبور را ضعیف دانسته است.

۲- عیون الاثر، ابن سیدالناس ۲/۳۱۶؛ سیره ۳/۳۵۴.

اصحاب مانند سعد بن معاذ در شب بدر، ابوبکر در روز بدر، محمد بن مسلمه در احد، زبیر در خندق، مغیره بن شعبه در حدیبیه و ابو ایوب انصاری در راه خیبر در شب زفاف با صفیه و برخی دیگر در شب واقعه حنین، حراست و نگهبانی را بر عهده گرفتند. (۱) حراست از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم چنان ادامه داشت تا در حج خداحافظی با نزول آیه: «والله يعصمك من الناس» (۲): خدا تو را (از گزند مردم)، حفظ می کند، تعطیل شد. (۳)

اگر موضوع حراست ابوبکر در روز بدر، آن چنان اهمیت می داشت؛ او از علی و حمزه و عبیده، سزاوارتر بود که آیه در شأنش نزول یابد که در حق آنان در آن روز نازل گردید: «هذان خصمان اختصموا فی ربهم» (۴): اینان دو گروه (مؤمن، کافر) دشمنان همنند، درباره پروردگارشان جدال کردند. (۵)

همچنین اگر آن گزارش صحت داشت؛ آیه «من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه» (۶): از مؤمنان مردانی هستند که بر عهدی که با خدا بستند صادقانه ایستادند. در حق علی و

ص: ۱۲۶

---

۱- المواهب اللدیه ۱/۲۸۳.

۲- مائده، ۶۷.

۳- مستدرک، حاکم ۲/۳۱۳؛ تفسیر، ابن حزی کلبی ۱/۱۷۳.

۴- حج، ۱۹.

۵- صحیح، بخاری ۶/۹۸؛ صحیح، مسلم ۲/۵۵؛ تفسیر، خازن ۳/۲۹۸.

۶- احزاب، ۲۳.

حمزه و عبیده بن حارث، نازل نمی شد. (۱) همچنین آیه «هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین» (۲) او است که تو را با نصرت و یاریش توسط مؤمنان، تأیید فرمود. در شأن امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نزول نمی یافت. (۳) همچنین آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ» (۴)

برای مولای ما علی (علیه السلام)، اختصاص نمی یافت. (۵)

هم چنان که رضوان منادی خدا در روز بدر به جای ندایی که در شأن ذوالفقار (لا فتی الّا علی لا سیف الّا ذوالفقار) سر داد، راجع به شمشیر ابوبکر که در روز بدر در سایبان بر بالای سر او گرفته بوده، ندا می داد و از سویی مگر جنگ های خونین پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) و برپا کردن سایبان، مخصوص بدر بوده است؟ آیا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همواره در زیر آن سایبان می آرامید و گام به میدان جنگ نمی گذاشت، یا این که وارد معرکه های پیکار می شد و محافظ خود (ابوبکر) را در زیر سایبان، جانشین می کرد؟!

ص: ۱۲۷

---

۱- مناقب، خوارزمی/۱۸۸؛ صواعق محرقه/۸۰ از علی (ع) این آیه در حق من و عمویم حمزه و پسرعمویم عبیده بن حارث بن عبدالمطلب نازل شده است.

۲- انفال/۶۲.

۳- کفایه، کنجی شاخص/۱۱۰.

۴- بقره، ۲۰۷.

۵- تفسیر، قرطبی ۳/۲۱؛ شرح، ابن ابی الحدید، ۳/۲۷۰.

پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) در روز خیبر به یک جهادگری که تازان و ناگریز در خدمت باشد، و پشت به دشمن نکند به شدت نیاز داشت و خلیفه دلیر هم آن جا حضور داشت آیا او گریز پای نبود؟!

جالب توجه است که مورخان مکتب خلافت، تحریف تاریخ کرده و با این که از آن دو تن ناتازنده و گریزنده نام برده شده، نوشته اند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پرچم را به دست مردی داد، او کاری نکرد و برگشت، (۱) آیا آن مرد ناشناخته بود، نه هرگز! کجا بود آن شجاع تر در روزی که یگان های یهود و یاسر در جلوی ایشان، انصار را کنار زد و به رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) در جایگاهش رسید و آن روز برای رسول خدا، روز سختی بود و اندوهگین گشت. (۲)

در آن روز، سلمه بن اکوع را به سراغ علی (علیه السلام) فرستاد و او به سبب درد چشم شدید در مدینه مانده بود و حتی جلوی پای خویش را نمی دید، سلمه دست او را گرفت و به خیبر آورد و سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در گوش همه، طنین انداخته بود:

پرچم را دست مردی دهم که او تازنده است، هرگز نمی گریزد. (۳)

آیا آن دلیرترین صحابه باز، در زیر سایبان بود آن گاه که خود رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) با ادب ویژه خود دو زره بر تن و بر سر کلاه خود و سپر در دست و با نیزه گام در میدان نهاده بود.

ص: ۱۲۸

---

۱- الإمتاع، مقریزی ۳۱۳ و ۳۱۴.

۲- سیره، حلبی ۳/۳۹.

۳- سیره، حلبی ۳/۳۹.

در روز احد، آن روزی که گرفتاری و امتحان دشواری بود و دشمن به رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) راه یافت و به سویس سنگ پرتاب کردند و آن به گونه اش خورد و دندان رباعیه اش آسیب دید و صورتش شکافت و زخمی شد و در حالی که خون از صورتش پاک می کرد، فرمود:

چگونه رستگار می شوند مردمی که صورت پیامبرشان را با خون رنگین کردند در حالی که او آنان را به سوی پروردگارشان فرا می خواند. (۱)

آیا آن دلیرترین صحابه باز، در زیر سایبان بود، آن گاه که مردم در صحنه احد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را تنها گذاشتند و پراکنده گشتند و علی (علیه السلام) گوید قتلگاه را جستجو کردم از پیامبر ندیدم. گفتم به خدا قسم او فرار نمی کند. لیکن خدا به سبب عملکردها، خشم کرد و پیامبرش را بالا برد. گفتم خیری در زندگانی نیست و سپرم را شکستم و به دشمن حمله کردم راه باز کردند و رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را دیدم. علی (علیه السلام) در آن روز شانزده زخم کاری برداشته بود که تنها یکی کافی بود او را از پای درآورد و هیچ کس جز جبرئیل، او را از زمین بلند نمی کرد. (۲)

ص: ۱۲۹

---

۱- سیره، ابن هشام ۳/۲۷.

۲- اسدالغابه، ۴/۲۰.

آن روز که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در یکی از گودال‌هایی که ابوعامر کنده بود تا مسلمانان نادانسته در آن‌ها بیفتند و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن واقع شد، علی (علیه السلام) دست او را گرفت و طلحه بلند کرد و او بر دو پایش ایستاد. (۱) آن دلیرترین اصحاب کجا بود آیا او در سایبان به سر می‌برد؟

روزی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در میدان کارزار دیده شد: دوزره بر تن داشت به نام‌های ذات الفضول و فضّه یا سعدیه، (۲) آن شجاع‌ترین در کجا بود، در زیر سایبان!

آن روزی که هفتاد زخم شمشیر بر چهره مبارک پیامبر خورد و خدا از گزند همه، حفظ فرمود، (۳) آن دلیرترین اصحاب در کجا به سر می‌برد؟ در سایبان بود؟

روزی که هشت تن: علی، زبیر، ابودجانه، حباب بن منذر، سهل بن حنیف و تنی چند برای جانبازی، با رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بیعت کردند، (۴) این شجاع‌ترین یار کجا بود؟ در سایبان به سر می‌برد؟

آن روزی که علی (علیه السلام) از سوی ابودجانه از دیگر سو و بعضی دیگر از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دفاع می‌کردند و حباب بن منذر،

ص: ۱۳۰

---

۱- عیون الاثر، ۲/۱۲.

۲- شرح مواهب، زرقانی ۲/۲۴.

۳- المواهب اللدنیة ۱/۱۲۴.

۴- الإمتاع، مقریزی/۱۳۲.

مشرکان را همچون گوسفندانی، به سمتی می برد(۱) این دلیرترین یار کجا بود؟ در زیر سایبان آرام داشت؟

آن روز که آتش جنگ روشن شد و رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) در زیر پرچم انصار نشست و به سراغ علی (علیه السلام) فرستاد که بیاید و او می آمد و می گفت: منم دشمن شکن.(۲)

روزی که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) از میدان به نزد خانواده اش برگشت و شمشیر را به دخترش فاطمه داد و فرمود: خون این را بشوی ای دخترک من! به خدا سوگند امروز این، با من راست آمد، همان روز که علی (علیه السلام) در سپر خویش آب آورد تا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بنوشد و خون سر و صورت بشوید و فاطمه (علیها السلام)، پاره ای بوریا برگرفت و آن را سوزانید و خاکستر بر زخم نهاد و خون بند آمد؛(۳) آن صحابه دلیر کجا تشریف داشت؟

زمانی که صدای جبرئیل در فضا، طنین افکند: شمشیری جز ذوالفقار و جوانمردی جز علی (علیه السلام) نیست. شجاع ترین یار غار، کجا بود؟ همان روز که حسان در آن زمینه چنین سرود:

جبرئیل، آشکارا ندا در داد و گرد و خاک، برطرف نشده بود. مسلمانان پیرامون پیامبر مرسل، حلقه زده بودند ندا آمد:

ص: ۱۳۱

---

۱- الإمتاع، مقریزی/۱۴۳.

۲- سیره، ابن هشام ۳/۱۹.

۳- طبقات، ابن سعد ۳/۹۰.

شمشیری جز ذوالفقار و جوانمردی مانند علی (علیه السلام) نیست. (۱) آن یار دلیر کجا بود؟

در روز حمراء الاسد که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با جراحت صورت، با پیشانی شکسته، دندان آسیب دیده، لب پایین از درون خسته، شانه از ضربت ابن قمنه در هم کوبیده و پوست زانوانش خراشیده، بیرون آمد، (۲) آن دلیرترین، کجا حضور داشت، در زیر سایبان؟!

در روز حنین، در گرما گرم پیکار، که مردم فرار را برقرار ترجیح داده و پیرامون پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را جز چهار تن از جمله علی و عباس، خالی کردند و احدی از مشرکین نزدیک نمی شد مگر آن که کشته می شد. (۳) آن شجاع ترین یار در چه موقعیتی بود در سایبان؟!

آن دلیرترین یار کجا بود که در روز احزاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) همراه صحابه اش خاک خندق را بار می کردند و گرد و خاک شکم سفید پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را پوشانده بود و می خواند:

خدایا! اگر تو نبودی ما راه پیدا نمی کردیم و زکات نداده و نماز نمی خواندیم. آرامشی بر ما فرود آر و گام ها را به هنگام

ص: ۱۳۲

---

۱- ر.ک: الغدير ۲/۵۹-۶۱.

۲- طبقات، ابن سعد ۳/۴۹.

۳- سیره، حلبی ۳/۱۲۳.



دیدار دشمن، استوار بدار. همانا اینان به ما تجاوز کردند و اگر قصد فتنه گری داشته باشند، جلو آن ها را خواهیم گرفت. (۱)

آیا آن دلیرترین یار در روزی که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

«یک ضربت علی، بهتر از عبادت انس و جن است.» (۲) در زیر سایبان بود؟

آری برای خلیفه دلیر، در روز احد یک موقعیت رزمی ثبت شده، آن هنگام که عبدالرحمن بن ابی بکر که از مشرکان بود مبارز طلبید و رجز خواند.

ابوبکر ایستاد و گفت: من همانم که تو خواستی او هم رجزی خواند. عبدالرحمن گفت: اگر نبود که تو پدر من هستی. از جنگ تو بر نمی گشتم (۳) و روی بر نمی تافتم.

### بحث سایبان

جاحظ نخستین کسی است که بحث سایبان و نقش آن را در برتری خلیفه اول، بازگو کرده است: (۴)

ورود به میدان های کارزار و کشتن پهلوانان نامدار، چندان مایه برتری نیست و اگر چنان امری، ملاک باشد امثال زبیر و

ص: ۱۳۳

---

۱- تاریخ، ابن کثیر ۴/۹۶.

۲- مستدرک، حاکم ۳/۳۲. این حدیث با تعبیرهای مختلف نقل شده، کنز العمال ۶/۱۵۸؛ سیره، حلبی ۲/۳۴۹ و ... .

۳- الامتاع/۱۴۴.

۴- خلاصه کتاب العثمانیه/۱۰؛ منتظم، ابن جوزی ۶/۳۲۷؛ تاریخ بغداد، خطیب بغدادی ۸/۲۱.

ابودجانه باید از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بافضیلت تر باشند، که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فقط یک تن را کشته و در میدان جنگ بدر حضور نیافته و به همراه ابوبکر در زیر سایبان نشسته است؛ زیرا رئیس بود و سرنوشت پیکار به تدبیر و مدیریت او بستگی داشت و شکست او شکست سپاه بود، نه به کشتن یا کشته شدن چند سرباز.

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: ما در پاسخ این افسانه درهم بافته و ناهمگون، لب تر نمی کنیم و به جواب ابوجعفر اسکافی معتزلی بسنده می کنیم که گفت: (۱)

اگر جاحظ چنان مطلبی را از روی عقیده و باور گفته باشد سخنی بزرگ کرده و تهی از معنا و حقیقت گفته است. آیا او نمی داند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دلیرترین بشر است و همواره در میدان های نبرد وارد شده و چنان پایداری و ثبات نشان می داد، که افراد را دچار شگفتی و حیرت می کرد؟

مگر در اُحُد، جز چهار تن، علی، طلحه، زبیر و ابودجانه نبودند که سه نفر از آن ها فرار کردند و علی به تنهایی جنگید تا تیرهایش پایان یافت و به عکاشه فرمان داد تا برایش تیر آماده کند، و آنقدر تیراندازی کرد که کمانچه اش شکست؟

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خود به جنگ ابی بن خلف رفت، و برخی یاران گفتند اجازه دهید ما به سراغ او رویم. لیکن او نپذیرفت

ص: ۱۳۴

و دشنه ای از دست حارث گرفت و سپس تکانی خورد و همه مانند مور و ملخ به این طرف و آن طرف پریدیم و او دشنه را آن چنان بر آبی فرود آورد که مانند گاو به صدا درآمد.

اگر چنین هم نبود جز این آیه در استواری او در میدان نبرد، کافی است:

(إِذْ تُضَيِّعُ عِدْوَانَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ لَّكِنَّا لَكَنَّا نُوَا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ) (۱)

«و آن گاه که فرار می کردید و از دامنه کوه بالا می رفتید و به احدی سر بر نمی گردانیدید و رسول در گروهی دیگر شما را صدا می کرد.»

همین فرار بسیاری از اصحاب و بالای کوه رفتن و به احدی توجه نکردن سربازان، دلیل پایداری و ثبات او در میدان است که هرگز فرار را بر قرار اختیار ننموده است.

در روز حنین هم با نه تن از کسان نزدیکش ایستادگی کرد و در حالی که مسلمانان، مهاجرین و انصار فرار کرده بودند او با شمشیر و نیزه کارزار می کرد و مشتی شن و ماسه برگرفت و به روی دشمن پاشید و فرمود: زشت باد روی ها.

وانگهی علی بن ابی طالب آن دلاور بی همتا، گوید:

ص: ۱۳۵

«هرگاه کار سخت می شد و تنور جنگ داغ می گشت ما به رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) پناه برده و در زیر سایه اش سنگر می گرفتیم.»

پس جاحظ چگونه می گوید، پیامبر در جنگ ها گام جلو نهاد و داخل صف ها نشد، چه دروغ بزرگی!

اما نکته دیگر این که، چه مناسبتی میان ابوبکر و رسول خدا وجود دارد که جاحظ به این مقایسه غلط می پردازد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمانده کل و صاحب دعوت و رئیس اسلام و مسلمین است. چشم ها به او دوخته شده است و دوست و دشمن او را زیر نظر دارند. اوست که دین بت پرستان را عیب ناک و کینه قریش و عرب را برانگیخته و با بیزاری از خدایان موهوم آنان، دل هایشان را کباب کرده است و سپس رؤسا و بزرگانشان را کشته است.

او همانند پرچم دار در میدان جنگ است که همواره باید در اهتزاز باشد و خوابیدن آن به معنای شکست است. پس فرمانده سپاه اسلام حالتی می تواند داشته باشد:

۱. او عقب می ماند تا دیگر سپاهیان را ببیند و پشتیبان آنان باشد و ضمن تدبیر و مدیریت جنگ، کاستی ها را شناسایی کند.

۲. گاهی جلو می افتاد و در سینه صفوف حرکت می کرد تا مایه دلگرمی ضعیفان و جرئت پیدا کردن آن ها که روحیه شکست پذیری و فرار در آن ها به وجود آمده است، گردد.

۳. در صورت برخورد دو سپاه و در گرماگرم کارزار، اوست که باید صلاح را بسنجد و عمل کند؛ زیرا در این هنگامه است که دلیری دلیران و فرومایگی دیگران آشکار می شود. پس مقام ریاست عظمای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) کجا و منزلت ابوبکر کجا و چه جای مقایسه است؟ اگر ابوبکر در کار رسالت و نبوت، شریک پیامبر بود، جا داشت جاحظ چنین برداشتی داشته باشد. اما ابوبکری که از ضعیف ترین مسلمانان و ترسو بوده و از عرب کسی را نکشته و تیری نینداخته و شمشیر به کسی نکشیده و خونی نریخته است، همانند یک سرباز عادی در سپاه اسلام بوده، چه جای مقایسه با رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) دارد. برای نمونه وقتی پسرش عبدالرحمن در احد که با مشرکان بود و ابوبکر او را دید و به خشم آمد و به اندازه یک انگشت، شمشیر از نیام برکشید رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ای ابابکر شمشیر در غلاف کن ما را از وجودت بهره مند ساز. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این جمله را نگفت مگر برای آن که می دانست او اهل جنگ نیست و اگر مبارزه می کرد کشته می شد پس جاحظ چگونه می گوید اقدامات جنگی، برخورد با یلان و کشتی پهلوانان مشرک، دارای فضیلت نیست و آیا ستون اسلام جز بر همان سلحشوری ها و دلاوری ها ایستاده، آیا دین جز بر آن پایه ها استوار و قرار یافت؟ گویا جاحظ قرآن را نخوانده که خدا تعالی فرمود:

(إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَتْهُمْ بُيُوتٌ مَرَّضُوصٌ) (۱)

«همانا خدا کسانی را دوست می دارد که در صف واحد، پیکار می کنند. گویا بنیادی پولادین هستند.»

معنای محبت خدای تعالی، ثواب و پاداش است پس هر کس در این صف گامی استوارتر داشته باشد و پیکاری زیاد کند، نزد خدا محبوب تر است، و معنای برتری همین است. پس علی (علیه السلام) محبوب ترین مسلمانان در نزد خدا است چون او در این صف پولادین، گامی استوارتر داشته و به اتفاق همه مسلمین، او هرگز از جلوی دشمن نگریخته و احدی به جنگ او نیامده مگر آن که کشته شده است.

آیا جاحظ، این آیه را نشنید که خدای تعالی فرمود:

(و فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا) (۲)

«خدا جهادکنندگان را بر نشستگان با پاداش بزرگی، برتری داده است.»

(إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي

ص: ۱۳۸

۱- صف، ۴.

۲- نساء، ۹۰.

التَّوْرَاهِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِالَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكُمْ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱)

«همانا خدا از مؤمنان، جان ها و دارایی هایشان را به بهای بهشت خرید آنان که می کشند و کشته می شوند براساس وعده راستی که در تورات، انجیل و قرآن داده شد و کیست که از خدا نسبت به تعهدی که داده، باوفاتر باشد. پس مژده باد شما را به داد و ستدی که کردید و آن، رستگاری بزرگی است.»

یا فرمود:

(مَيَّا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنِ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يُرِغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْؤُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عِدُوِّ نِيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ) (۲)

«اهل مدینه و اعراب بادیه نشین پیرامون آن، نباید از رسول خدا باز مانند و به جان های خود بیش از جان او رغبت نشان دهند زیرا هیچ تشنگی و رنج و گرسنگی در راه خدا به آن ها نمی رسد و در هیچ جایی که کافران را به خشم آورد گامی نمی گذارند و هیچ کامی از دشمن نمی گیرند مگر آن که بدان سبب عمل شایسته ای برای آنان نوشته شده که خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی سازد.»

ص: ۱۳۹

۱- توبه، ۱۱۱.

۲- توبه، ۱۲۰.

پس، موقعیت های مردم در جهاد، متفاوت است و برخی را بر بعضی دیگر برتری است. برای مثال، آن کس که به دشمن نزدیک شد با نیزه، تیر و شمشیر رودررو است، چنین جهد کننده ای، بر دوش دشمن، سنگینی بیشتری دارد و به همین اندازه، او برتری دارد. تا آن کسی که در میدان هست، یاری می کند. لیکن گامی جلو نمی گذارد؛ لیکن او در تیررس دشمن ایستاده و از آسیب برکنار نیست، اینان دارای مراتب فضل هستند.

اگر ترک کارزار و خودداری از کشتار در اثر ضعف و ترس، موجب شایستگی ریاست می شد، پس حسان بن ثابت، که بسیار ترسو بوده، از همه به ریاست و زعامت، سزاوارتر است. اگر به زعم جاحظ، برتری های علی (علیه السلام) در میدان نبرد نادیده گرفته شود، بدان قیاس که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کشتار کمتر کرده است، برتری ابوبکر در امر انفاق و هزینه کردن زیر سؤال می رفت که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کمتر داشته و انفاق کرده است.

با این همه، قریش قصد جان محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را داشتند و به او که دستشان نمی رسید، می خواستند علی (علیه السلام) را بکشند. برای مثال در جنگ بدر که عتبه و شیبه و ولید به میدان آمده مبارز طلبیدند رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برخی انصار را به جنگ آن ها فرستاد. لیکن آنان گفتند ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) مجاهدان خویشاوند ما را به جنگ بفرست و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) علی و حمزه و عبیده بن حارث



را به میدان فرستاد و امام علی (علیه السلام) ولیدین عتبه را کشت و در قتل عتبه شرکت جست و شبیه توسط حمزه کشته شد و هند بر ایشان مرثیه خواند و چنین گفت:

ای علی! تو کمر مرا با آن قتل شکستی! به سبب اهمّیت وجود علی (علیه السلام) پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در معرکه ها همواره نگران علی (علیه السلام) بود و برای سلامتی اش دعا می کرد، تا آسیبی به وی نرسد و هنگامی که در روز خندق علی (علیه السلام) با عمرو بن عبدود، روبه رو شد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دو دست به آسمان بلند کرد و در میان یاران چنین گفت:

خدایا! اگر حمزه را در احد و عیسه بن حارث را در بدر از من گرفتی، امروز علی (علیه السلام) را برای من نگاهدار. خدایا! تنها مگذار که تو بهترین وارثان هستی - و وقتی صدای تکبیر از میدان شنیده شد - معلوم شد علی (علیه السلام) عمرو را کشته است.

ابن عباس آیه ای که فرمود: «خداوند مؤمنان را از پیکار بی نیاز کرد» درباره علی می داند. (۱)

### غریق به هر خسی چنگ اندازد

برخی از اهل سنت در اثبات دلیری خلیفه خود را زیاد به زحمت انداخته تا شجاعت خلیفه را به اثبات رسانند. آن ها در این باب به اصطلاح همانند غریقی، به هر خسی چنگ انداخته اند.

ص: ۱۴۱

قرطبی و به تبع او حلبی هم در اثبات دلیری خلیفه با استناد به آیه ۱۴۴ سوره آل عمران که بعضی به استناد آن آیه اعلمیت خلیفه را اثبات کرده اند، می نویسد: این آیه دلالت بر دلیری ابوبکر دارد؛ زیرا او در مرگ پیامبر خود را نباخت.

قرطبی می گوید در روز وفات رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که عمر به جنون آنی دچار شد و منکر مرگ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شد و عثمان زبانش بند آمد و لال گشت و علی (علیه السلام) پنهان گردید، عبدالله بن انیس، دق مرگ شد، این ابوبکر دلیر بود که فرا رسید و به مرگ رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) اعتراف کرد و این در اثبات دلیری خلیفه کافی است. (۱)

از قرطبی باید پرسید، آیا مدلول آیه، جز مرگ رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) مطرح کرده است، پس به کدامین دلالت، از دلالت های سه گانه، شجاعت خلیفه از این آیه مستفاد می شود؟

وانگهی او بین شجاعت و قساوت، فرق نگذاشته و آن استدلال تار عنکبوتی را تنیده است؛ البته پشیمانی عمر و عدم قدرت تکلم عثمان سیاست بازی آن ها بوده تا برنامه پیش رود. از سوی دیگر، آن حالت ابوبکر که بی باکانه مرگ رسول الله را به زبان آورده و هیچ تأثیری نشان نداده، اگر چیزی را اثبات کند، آن برتری او بر رسول خداست که در مواردی از مصیبت وارده، اظهار تألم و اندوه کرده و در زمانی که عمر بانوان را

ص: ۱۴۲

به سبب گریه شان، چوب می زد او در مرگ دخترانش می گریسته است در حالی که عثمان متأثر نبوده و در همان شب وفات ام کلثوم با همسر دیگرش به سر برده است. (۱)

از طرفی، برخی سبب مرگ خلیفه را هم مرگ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) قلمداد کرده اند، که اندام او، پس از رسول الله، آب می شد و کاستی می یافت و سرانجام دق مرگ شد. (۲)

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: من نمی دانم کدام خصلت خلیفه را به اسلام وابسته می کند. آن دلیری هایش و یا آن علم و دانش که میزان آن را شناختی و یا چیز دیگر. تو گمان نیک داشته باش و مپرس.

به دنبال این همه گزاف گویی و دلیرتر شمردن خلیفه، چیزی است که به ابن مسعود نسبت داده اند. او گوید: اولین کس که با برکشیدن شمشیر اسلام را آشکار کرد محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، ابوبکر و زبیر بوده اند. (۳) گو این که پیامبر گفته است: اگر ابوبکر نبود اسلام از بین رفته بود. (۴)

ما می دانیم این کدام شمشیر در دست خلیفه بود که آن را در امر ناخوشایندی برکشیده و یا شخصی از آن ترسید و خلیفه بدان وسیله در کنار رسول خدا قرار گرفت؟

ص: ۱۴۳

---

۱- صحیح، بخاری ۶/۲۸۱؛ سیره، ابن هشام ۴/۳۳۴؛ تاریخ، طبری ۳/۱۹۸.

۲- ر.ک: مستدرک، حاکم ۳/۶۳؛ اسدالغابه ۳/۲۲۴؛ صفه الصفوه ۱/۱۰۰.

۳- نزهه المجالس، صفوری ۲/۱۸۲.

۴- نور الابصار، شبلنجی/۵۴.

در این زمینه، قصه ذوالثدیه می تواند روشنگر باشد. ابوسعید خدری می گوید: ابوبکر نزد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و گفت یا رسول الله در فلان وادی، مردی نکونما دیدم با خضوع و خشوع نماز می خواند.

پیامبر فرمود: برو او را بکش. ابوبکر رفت و او را در آن حالت دید خوش نداشت او را بکشد به نزد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) برگشت. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به عمر فرمود: برو او را بکش عمر هم رفت و او را بر همان حال که ابوبکر دیده بوده دید، کراحت داشت او را بکشد، برگشت و گفت یا رسول الله من او را خیلی خاشع دیدم خوشم نیامد او را بکشم. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) فرمود: یا علی برو او را بکش و علی (علیه السلام) رفت و آن مرد را ندید و برگشت و گفت یا رسول الله من او را ندیدم. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: این (ذوالثدیه) و یاران او قرآن خوانند در حالی که ندای قرآن از گلویشان نمی گذرد، چنان از دین بیرون شده اند، که گویی تیر از کمان، و سپس به آن بر نمی گردند مگر آن که تیر به سوفار برگردد. آن ها را بکشید که بدترینند. (۱)

ص: ۱۴۴

انس نیز مشابه این قصه را با اندک تفاوت آورده است. ذوالثدیه، رئیس خوارج نهروان است که امیرالمؤمنین او را کشت.<sup>(۱)</sup>

حال این سؤال مطرح می شود که ابوبکر و عمر نمازی را که خون بدان وسیله محترم می شود از که آموخته بودند. خبر از همان شارع مقدس که امر برایشان مشتبه شد و قاطی کردند و فرمان او را امتثال نمودند.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با آگاهی چنان فرمانی داده بود که از هوا سخن نگویند، وحی است که بر وی نازل می شود. به ویژه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در روایت انس فرمود:

آن روسیاه ضربتی از شیطان در صورت دارد. شیری بود در بیشه و آن دو شیخ نماز را بهانه آوردند.

سخنی را که ابونعیم آورده می گفتند:<sup>(۲)</sup>

آن ها ترسیدند او را بکشند و آن ها از هیبت و شکوه آن مرد هراسیدند.<sup>(۳)</sup> با آنکه او در حال نماز بوده و سلاح همراه نداشت.

ذوالثدیه مسابقه ای در نزد آن ها دارد روزی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) غنائم هوازن را تقسیم می کرد، ذوالثدیه گفت: نمی بینم تو

ص: ۱۴۵

---

۱- تاریخ، ابن کثیر ۷/۲۹۸.

۲- حلیه الأولیاء، ۳/۲۲۷.

۳- ثمارالقلوب، ثعالبی.

عدالت کرده باشی و در این تقسیم خدا را در نظر نداشتی! و رسول خدا به خشم آمد و فرمود: ای بیچاره اگر عدل و داد در نزد من نباشد پس کجاست؟ عمر گفت: یا رسول الله آیا او را نکشم؟ پیامبر فرمودند: نه... (۱).

#### ۴. خلیفه، خود را در عبادت، به هلاکت می انداخت

عمر بن خطاب پس از مرگ ابوبکر نزد همسر وی آمد و از او راجع به کارهای ابوبکر در خانه پرسید. او گفت او شب به نماز می ایستاد و کارهایی انجام می داد سپس او هر شب جمعه وضو می گرفت و نماز می خواند و سپس رو به قبله می نشست و سر بر دو زانو می نهاد و هنگام سحر که سر بلند می کرد و نفسی عمیق می کشید، آن هنگام در خانه انواع بوهای جگر بریان، می پیچید. عمر گریست و گفت: عمر کجا و جگر بریان شده کجا؟

عبیدی مالکی می نویسد: عمر از عایشه و اسماء پرسید: ابوبکر شب که در خانه تنها بود، چه می کرد؟

آن ها گفتند: نماز و قیام زیاد نداشت، وقتی تاریکی همه جا را می پوشاند نزدیک سحر برمی خاست و می نشست و زانوان را بغل می نمود سپس سر به آسمان بلند می کرد و نفسی عمیق می کشید و دود از دهان او، بیرون می آمد.

ص: ۱۴۶

عمر گریسته می گفت: عمر بر همه چیز توانایی دارد جز دود. (۱)

ماجرا چیست؟ مراد آن است که قلب ابوبکر از شدت خوف خدا آتش می گرفت و کسی که در پهلوی او نشسته بود. بوی جگر بریان شده، می شنید و سبب آن بود که ابوبکر اسرار نبوت را که بر دوش او نهاده شده بود، نمی کشید.

حکیم ترمذی می نویسد: امتیاز و برتری ابوبکر در زیادی نماز و روزه نبود، بلکه امری قلبی بوده است. (۲)

البته خشیت لازمه علم و آگاهی است.

(وَمِنَ النَّاسِ وَالذَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ) (۳)

«جز این نیست که در میان بندگان خدا، عالمان و دانشمندان هستند که از خدا خشیت دارند.»

در حدیث نیز آمده است: هر کس علمش بیش، خشیت اش بیشتر است. (۴)

پیامبر فرمود: آن چه را که من می دانم اگر شما می دانستید کم می خندیدید و بسیار می گریستید. (۵)

ص: ۱۴۷

---

۱- الرياض النضرة، طبری ۱/۱۳۳؛ عمده التحقيق، عییدی مالکی/۱۳۵.

۲- نزهه المجالس، صفوری ۲/۱۸۳.

۳- فاطر، ۲۸.

۴- تفسیر، خازن ۳/۵۲۵؛ تفسیر، ابن جوزی ۳/۱۵۸.

۵- مسند، احمد ۶/۱۶۴؛ تیسیرالوصول ۲/۲۶.

«اعلمکم اخوفکم»<sup>(۱)</sup> «دانشمندترین شما کسی است که خوف بیشتر دارد».

اما این معانی چه ربطی به آتش گرفتن محسوس دل و بلند شدن دود از آن دارد چنان که در این فضیلت افسانه ای آمده است؟! جالب آن که در آن افسانه دل می سوخت و دود از آن بلند می شد؛ لیکن به دیگر بطنیات سرایت نمی کرد. گویا آن دل حال اعضای دوزخیان را داشته که فرمود:

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سِوْفَ نُصِيلِهِمْ نَارًا كَلِمًا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ يَدْلُنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا)<sup>(۲)</sup>

و گرنه عادتاً با چنین سوختی از سران می رفت و به گمان ما سازنده این برتری برای خلیفه بر سر مائده ادیبان عرب نشسته که آنان با ایراد کنایه و استعاره و تمثیل، سخن از سوز دل و آتش گرفتن به میان آورده اند و آن جنبه ادبی دارد و تشبیه آتش معنوی به محسوس است نه آن که راستی و به طور حسی دودی از دهان بیرون آید. پناه به خدا از جهالت و بی فرهنگی و خرافه گری و این مبالغه ها و غلو فاحش در سخن عبیدی بسیار است.

ص: ۱۴۸

---

۱- غرر و درر، آمدی/۶۲.

۲- نساء/۵۶.



اشاره

در زمینه اخلاقیات خلیفه از چیزی آگاهی نیافتیم که بیانگر مقام والای او باشد، جز روایت این ابی ملیکه که می گوید: کاروانی از بنی تمیم بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد شدند. ابوبکر گفت: قعقاع بن معبد را امیر کن و عمر گفت: اقرع بن حابس را. ابوبکر گفت: تو خواستی با من مخالفت کرده باشی. عمر گفت: من نخواستم مخالفت تو کنم. آن دو بر سر این موضوع بگومگو کردند طوری که صداهایشان بلند شد و آیه نازل گردید. به روایت بخاری، آن گاه که صدایشان بالا رفت. (۱) آیه نازل شد:

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ) (۲)

«ای کسانی که ایمان آورده اید، صداهایتان را از صدای پیامبر بالاتر نبرید و با او آن گونه که با یکدیگر سخن می گوید، صحبت نکنید و از خدا پروا کنید که خداوند شنوا و داناست.»

ص: ۱۴۹

---

۱- صحیح، بخاری ۷/۲۲۵؛ استیعاب در شرح حال قعقاع و ... .

۲- حجرات، ۲.

عَلَّامَه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: جای تعجب است، آن دو مرد در طول هم صحبتی شان با پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم)، اخلاق بزرگوارانه او را برنتافته و نیاموختند که در محضر بزرگانی چون این انسان با عظمت، که قرآن خلق و خوی او را ستوده «و انک لعلی خلق عظیم» ادب حضور داشته و آرام صحبت کنند و احترام او را نگاهدارند و در پاسخگویی، از او جلوتر سخن نگویند. لیکن آن دو نفر از هیچ کدام این آداب بهره ای نبرده و در محضر او به خصومت و بگومگو با همدیگر با صدای بلند پرداخته اند. ابن عساکر می نویسد: (۱) عقیل بن ابی طالب و ابوبکر به یکدیگر دشنام می داده و ناسزا می گفتند و ابوبکر سباب، یعنی بسیار دشنام گو بود.

گویا ابن حجر احساس کرده که این کلمه مناسب شأن خلیفه نیست، آن را با تردید یاد کرده و گفته: سَبَاب یا نَسَاب. او با انصاف بوده که هر دو کلمه را آورده است؛ لیکن سیوطی پس از او «سَبَاب» را انداخته و فقط «نَسَاب» را یاد کرده است هر کس آن سخن ابن عساکر را که گفت: «استبأ»: عقیل و ابوبکر به یکدیگر ناسزا و دشنام می دادند توجه کند، می داند کلمه نَسَاباً تناسب ندارد؛ بلکه مراد همان سَبَاباً است.

گویا هدف وی در تبدیل سَبَاب به نَسَاب آن بوده که ابوبکر در ناسزاگویی بر عقل غلبه می یافت که آن خوی و

ص: ۱۵۰

خصلت، برایش ملکه بوده است و از سویی خواستند چنان وانمود کنند که او نسب شناس بوده و نقاط ضعف اشخاص را در نسب و آبرو می دانست و این از مصادیق عذر بدتر از گناه است که جنبه اشاعه فحشاء و نسبت ناروا داشته است. به روایت سیوطی این دشنام گویی ابوبکر و عقیل در محضر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده است (۱).

در حدیث آمده:

پیش تر گذشت که او در جواب کسی که از قضا و قدر پرسید: گفت ای پسر «سخناء» یعنی: زنِ بدبو و به عمر در حالی که ریش او را گرفته بود گفت: ای مادر به عزایت نشیند تو می خواهی من، کسی را که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را سرپرستی داد؛ برکنار کنم و کسی سالمندتر از اسامه بگمارم؟ (۲) افزون بر این، خلیفه در این جا دو خطا انجام داده: اول اینکه منصوب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را که نباید کنار گذاشت و از آن تجاوز کرد و تپرد اجتهاد به آن راه ندارد. جانشین او و احکام و شرایع اسلامی است که به فرمان خداوند مولی سبحانه برای جهانیان و برای همیشه روزگار تعیین شده، نه نصب فرمانده سپاه و تعیین فرماندار و استاندار و امثال آن ها که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هم آنان را بر مصلحت وقت بعد از احراز شایستگی برای امیری،

ص: ۱۵۱

---

۱- خصایص کبری ۲۴۰/۸۶ و مسند احمد.

۲- روض الأنف سهیلی ۲/۳۷۵؛ تمهید، باقلانی/۱۹۳.

سرپرستی و کار، تعیین می کرد که در صورت فقدان مصلحت و دگرگونی شرایط، می توان آن ها را از کاری برکنار و به کار دیگری برگماشت و این، کار خلیفه پیامبر نیز هست.

علامه امینی (رضی الله عنه) در این جا نمونه های فراوانی را آورده که خلیفگان، مسئولانی را برکنار و یا عوض کرده اند. (۱) دوم این که درخواست انصار مبنی بر نصب آدمی سالمندتر از اسامه، از عملکرد خود خلیفه و رفیق او برگرفته شده است. آن جا که در سقیفه، بزرگسالی و ریش سفیدی را ملاک دانستند و انصار حق داشته اند بگویند حالا که شخصی سالمند، برای امر جانشینی که پیامبر منصوب داشت، می توان تعیین کرد، چه مانعی دارد که برای فرماندهی فرد سالمندتر را در نظر گرفت؟!

اگر منصوب داشتن اسامه برای فرماندهی سپاه توسط پیامبر مانع از آن باشد که نصب شده رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را نشود عوض کرد؛ پس چطور شد که کسی را که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) در جلوی چشمان انبوهی از مردم بالغ بر یکصد هزار و بیشتر در روز غدیر خم و در جاهای دیگر به خلافت منصوب داشت به راحتی کنار گذاشته شد و سر و صدایی هم بر نخاست؟!

بگذریم که قضیه بی سروصدا هم نبوده که در آن روز ریش عمر را گرفت؛ همان طور که ابوبکر ریش عمر را در

ص: ۱۵۲

جریان عزل اسامه گرفت، و بالا برد؛ لیکن آن جا که اطاعت در کار نباشد، رأی و تدبیر کارساز نیست.

آری، مداحان مکتب خلافت از قول آن دروغ پرداز حدیث ساز عبدالله بن محمد، از قول جبرئیل آورده اند: ابوبکر در آسمان ها، مشهورتر از زمین است و فرشتگان او را، حلیم و بردبار قریش می خوانند.<sup>(۱)</sup>

اگر خلیفه بردبار قریش می بود یا از خلق و خوی رسول اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) بهره ای می داشت به بازرسی خانه فاطمه و جنگ با ساکنان آن، فرمان نمی داد که به هنگام مرگ پشیمان شود و آرزو کند که کاش چنان نمی کرد. بخاری نیز از قول عایشه همین جریان مطالبه ارث را گزارش کرده که فاطمه (علیها السلام) رنجیده و با وی قهر کرد و تا دم مرگ با ابوبکر حرف نزد.

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: به بیان چندین حدیث از منابع معتبر که مشعر بر رفتار خشن خلیفه با پاره تن محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) است، سبب شد او شبانه و به طور پنهانی دفن شود و مزارش معلوم نگردد.<sup>(۲)</sup>

### افسانه پوزش خلیفه از فاطمه (علیها السلام)

روایاتی که بر مظلومیت صدیقه طاهره و رنجش خاطر او از

ص: ۱۵۳

---

۱- المجروحین، ابن حبان ۱/۱۳۱؛ لئالی، سیوطی ۱/۲۹۴.

۲- طبقات، ابن سعد؛ رسائل جاحظ/۳؛ حلیه الاولیاء ۲/۴۳؛ مستدرک، حاکم ۳/۱۶۳.

خلیفه و راضی نشدن اُمّ ابیها دلالت دارند به اندازه ای زیاد و قطعی هستند که چند روایت ساختگی مکتب خلافت نمی تواند در برابر آن ها ایستادگی کند.

شعبی می گوید: ابوبکر در شدت بیماری فاطمه (علیها السلام) آمده و اجازه دیدار خواست و علی (علیه السلام) به فاطمه (علیها السلام) فرمود: اینک ابوبکر بر در خانه است و اجازه می خواهد اگر خواستید، اجازه دهید. فاطمه (علیها السلام) گفت: آیا دوست می داری او بیاید، علی (علیه السلام) فرمود: آری.

او وارد شد و از صدیقه طاهره (علیها السلام) پوزش خواست و سخن گفت تا فاطمه (علیها السلام) راضی شد. یا اوزاعی نیز می گوید به گوش من رسید که فاطمه دختر رسول الله بر ابوبکر خشم کرده بود. او آمد و در یک روز گرم بر در خانه ایستاد و گفت: از جای خود تکان نمی خورم تا دختر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) از من خشنود شود و بالاخره او وارد شد و قسم یاد کرد و فاطمه راضی گردید. (۱)

ارزش این گونه روایت ها در برابر آن همه روایات صحیح چه می تواند باشد. آری حدیث هایی از ابن قتیبه و جاحظ منقول است که حدیث های صحیح را تأیید می کند.

ابن قتیبه می نویسد: (۲) عمر به ابوبکر گفت، بیا برویم سراغ فاطمه (علیها السلام) که او را به خشم آورده ایم، پس آمدند و از

ص: ۱۵۴

---

۱- الریاض النضره ۲/۱۲۰؛ تاریخ، ابن کثیر ۵/۲۸۹.

۲- الامامه والسیاسه... کح ۱/۱۴؛ اعلام النساء، عمر رضا کجّاله ۳/۱۲۱۴.

فاطمه (علیها السلام) اجازه خواستند و او اجازه نداد. نزد علی (علیه السلام) آمدند، با او سخن گفتند او آن دو را وارد خانه کرد و تا نشستند فاطمه (علیها السلام) روی به سمت دیوار برگردانید آن ها سلام گفتند فاطمه (علیها السلام) جواب نداد. ابوبکر گفت: ای محبوب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به خدا سوگند خویشان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) از خویش من، برایم دوست داشتنی ترند. تو در نزد من از دخترم عایشه، محبوب تر می باشی. روزی که پدر تو درگذشت من دوست داشتم بمیرم و پس از او باقی نمانم آیا به نظر تو من با این شناخت برتری و شرف، تو را از حق و میراث رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) باز می دارم، نه، من از رسول خدا شنیدم که فرمود: ما چیزی به ارث باقی نگذاریم و ماترک ما هزینه کارهای خیر است. فاطمه (علیها السلام) فرمود: من از شما می پرسم آیا اگر من حدیثی برای شما از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بگویم آن را می شناسید و عمل می کنید؟

آن دو گفتند چرا که نه، گفت شما را به خدا سوگند شنیدید رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود خشنودی فاطمه، خشنودی من و خشم فاطمه، خشم من است و هرکس این دخترم فاطمه را دوست بدارد، به یقین مرا دوست داشته و هرکس فاطمه (علیها السلام) را راضی کند، مرا راضی کرده و هرکس فاطمه (علیها السلام) را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است؟ گفتند آری ما از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین حدیث شنیدیم. فاطمه (علیها السلام) فرمود: من خدا و فرشتگان او را گواه می گیرم

که شما دو نفر مرا به خشم آوردید و خشنود نساختید؛ هرگاه پدرم را دیدار کنم، از شما دو تن نزد او شکایت کنم.

ابوبکر گفت: من از خشم خدا و غضب تو ای فاطمه به خدا تعالی پناهنده هستم. سپس به سختی به گریه و زاری افتاد؛ طوری که نزدیک بود روح از تنش بیرون رود. فاطمه (علیها السلام) می گفت: من به دنبال هر نمازی که می خوانم، شما را نفرین می کنم.

ابوبکر در حال گریه بیرون آمد مردم پیرامون او را گرفتند و او خطاب به آن مردم گفت: شماها هر کدام شب در خانه هایتان کنار همسرتان می آرمید و مرا با این وضع رها کردید، من به بیعت شما نیازی ندارم. آن را نادیده بگیرید و مرا رها کنید.

جاحظ(۱) نیز می نویسد: مردمانی پندارند که علت درست بودن عملکرد ابوبکر و عمر، در منع فاطمه (علیها السلام) از میراث خویش و تبرئه آن دو، آن بوده که اصحاب رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) در برابر آن دو نفر برنخاسته و اعتراض نکردند و در پاسخ گفته می شود:

اگر اعتراض نکردن دلیل بر درستی عملکرد آن دو نفر باشد وجود دادخواست ها و شکایت از ظلم و مطالبه حق از آن دو نفر و شکایت فاطمه (علیها السلام) و رنجش خاطر او تا آن جا که وصیت کرد ابوبکر بر وی نماز نگذارد؛ دلیل بر درستی ادعای او و کسانش می تواند باشد. به خصوص که

ص: ۱۵۶



فاطمه (علیها السلام) برای مطالبه حق خود و استدلال به نفع خاندانش از ابوبکر پرسید: اگر تو بمیری چه کسی از تو ارث می برد؟ ابوبکر گفت: خانواده و فرزندانم. فاطمه (علیها السلام) فرمود: چطور شد ما از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ارث نمی بریم؟!

چون ابوبکر او را از میراث خود منع کرد و حق او را نپرداخت و بهانه آورد و با دخت پیامبر دشمنی آشکار کرد و دنیاخواری بر وی غلبه یافت و فاطمه از خلیفه بی تقوایی دیده و در برابر قدرت خلیفه، به ظاهر شکست خورد و احساس ضعف کرد و کمی یاوران بدید به ابوبکر گفت: به خدا سوگند، نفرینت می کنم.

ابوبکر گفت: به خدا برایت دعا می کنم. فاطمه (علیها السلام) فرمود: به خدا سوگند هرگز با تو حرف نمی زنم. ابوبکر گفت: به خدا هرگز از تو دوری نخواهم گزید و با تو قهر نخواهم نمود.

به طور قطع باید گفت: اگر نبودن اعتراض مردم دلیل درستی کار خلیفه در منع میراث باشد جواب درست و حسابی ندادن به فاطمه (علیها السلام) هم دلیل حقانیت و صحت ادعای او می تواند باشد. زیرا کمترین واکنش معقول در برابر ادعاهای فاطمه (علیها السلام) آن بوده که او را در جریان کامل قرار می داد، آگاهش می کرد و اگر چیزی فراموش کرده بود، یادش می انداخت و او را از اشتباه و خطا برمی گرداند؛ نه آن که با بیهودگی، مقام بلند والای او را پایین آورد و در پوشش

عدالت، ظلم روا بدارد و یا با طرح صلہ و حرمت خویشاوندی قطع رحم نماید.

از آن جا که می بینیم مردم به هیچ کدام اعتراض نکردند، پس در ادعا برابر بوده اند. اکنون طبق قاعده باید به اصل قرآنی در مسئله میراث مراجعه می کردند، که در این صورت حق فاطمه (علیها السلام) اثبات می شد.

جاحظ در ادامه به نرمش ظاهری خلیفه اشاره کرده که در برابر سخنان تند فاطمه (علیها السلام)، مبنی بر نفرین و دوری گزیدن، انعطاف نشان داده و سخن از دعا و آشتی به میان آورده و سپس می نویسد: چنین نرمش سیاسی در میان سیاستمداران سابقه دارد. گاهی ستمگر با هوشمندی در اجرای نقشه، مظلوم نمایی می کند و حق به جانب سخن می گوید.

اما همه می دانند که آن دو نفر خلاف فراوان کرده اند مانند تحریم دو متعه و دعوی این که خلافت در قریش خواهد بود و بعداً کسانی دیگر مثل سالم را لایق خلافت می دانند و در حدود آن شش تن شورا دچار تردید شده و احدی به او اعتراض نکرد و او آن چه که خواست، کرد.

### **سخن گزنده ای از ابن کثیر**

ابن کثیر در دفاع از خلیفه، کار را به آن جا کشانده که می گوید: فاطمه دختری از دختران آدم ابوالبشر است، افسوس

می خورد، معصوم نیست. سرزنش کرده و به خشم آمده و با صدیق، سخن نگفت تا رخت از دنیا بست.

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: چه بگوییم با کسی که کلامش چارچوب ندارد. او در دفاع از خلیفه به آن جا رسید که گفت:

فاطمه زنی بوده از نوع بشر نابرخوردار از عصمت (!) خلیفه را نکوهش کرده، بر وی خشم گرفته و با صدیق سخن نگفته تا از این دنیا رفته است.

«او دختری از دختران آدم ابوالبشر است همانند دیگران، افسوس می خورد و اندوهگین می شود معصوم که نبوده است!»

ابن کثیر با وجود روایت های معتبر در برتری و عصمت فاطمه (علیها السلام) و آیه تطهیر در کتاب خدا، که در شأن او، پدر، همسر و پسران او نزول یافته، چنان لاف بافته است.

آن گاه علامه امینی (رضی الله عنه) با ذکر ده ها حدیث که در متجاوز از پنجاه اثر تحقیقی و تاریخی از مؤلفان و مشاهیر عالم اسلام است که برخی موارد با بیان آن روایات نیز آراسته شده است، به این بحث پایان داده که نمونه هایی ذکر می کنیم: (۱)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «فاطمه پاره ای از من است هر کس او را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است.»

ص: ۱۵۹

علّامه امینی (رضی الله عنه) روایات مختلف از این حدیث را آورده و سرانجام نام پنجاه و نه نفر از راویان مشهور، از جمله صاحبان صحاح ششگانه را در زمینه اعتبار حدیث، شاهد آورده است.

سهیلی نیز در کتاب روض الانف می نویسد: ناسزاگویی به فاطمه، کفر است؛ زیرا سر از بغض پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درمی آورد، و بدون تردید فاطمه (علیها السلام) از شیخین برتر و بافضیلت تر است.

سمهودی نیز می نویسد: فرزندان فاطمه پاره تن او هستند پس آنان به واسطه او پاره ای از پیامبر خدا هستند.

ابن حجر می نویسد: از این حدیث ها برمی آید که آزار کسی که با آزردن او پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آزرده می شود، حرام است و به گواهی این خبر، کاری که فاطمه (علیها السلام) را آزرده، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را آزرده خاطر کرده است.

آیا به گوش ابن کثیر نخورده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

«فاطمه دل من و روح من است که میان دو پهلوی من قرار دارد. پس هر کس او را آزار داد مرا آزار داده است.»<sup>(۱)</sup>

از مجموعه آن حدیث ها برمی آید که شأن فاطمه صدیقه در هر آن چه موجب رضا و غضب می شود، شأن رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است. شما هرگز در خشنودی و خشم فاطمه

ص: ۱۶۰

---

۱- فصول المهمه / ۱۵۰؛ نزهه المجاس / ۲۲۸؛ نور الابصار، شبلنجی / ۴۵؛ ر.ک: الغدير ۳/۲۰.

زهر (علیها السلام) جنبه نفسانیت و یا رنگ هوا و هوس نمی بینید و معنای عصمت همین است. گرچه ابن کثیر، آن پرگویی ناگزیده گوی، پس از آن همه احادیث و به خصوص آیه تطهیر آن را نفی می کند. (۱)

## سخنان غلوآمیز یا داستان های خرافی

### ۱. خورشید بر مدار گردش

روایت است، روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به عایشه فرمود: چون خداوند تعالی خورشید را، از مروارید سفید آفرید که به اندازه یکصد و چهل برابر زمین است. آن را بر چرخي نهاد با هشتصد و شصت گوشه و دستگیره و بر هر یک از این دستگیره ها و دست آویزها، زنجیره هایی از یاقوت سرخ نهاد و شصت هزار فرشته مقرب را فرمان داد که خورشید را با آن زنجیرها با تمام نیرو که خدا دادشان، بکشند. خورشید همانند سپهر گردون بر روی آن چرخ در گنبد سبز (فضا) می گردد و زیبایی اش بر خاکیان آشکار می شود و جلوه می کند.

هر روز بر خط استوا برابر کعبه می ایستد، که کعبه مرکز زمین است و می گوید ای فرشتگان پروردگار من! همانا من چون برابر کعبه، قبله مؤمنان می رسم، حیا می کنم از آن گذر کنم.

ص: ۱۶۱

---

۱- ر.ک: مستدرک، حاکم ۳/۱۵۴؛ مقتل، خوارزمی، ۱/۵۲؛ تذکره، سبط ابن جوزی/۱۵۷ و چندین منبع دیگر.

فرشتگان با تمام نیروی شان خورشید را می کشند تا از روی کعبه گذر کند، اما خورشید نمی پذیرد و فرشتگان عاجز می شوند. خداوند متعال به فرشتگان الهام می کند خورشید را ندا کنند و گویند:

ای خورشید تو را قسم می دهیم به احترام آن مردی که نام او در صورت روشنگر تو نقش است به گردش خود ادامه بده. خورشید تا این را شنید، به قدرت مالک به حرکت پرداخت.

عایشه پرسید: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) آن مردی که نامش بر روی خورشید نقش بسته است، کیست؟

فرمود: او ابوبکر صدیق است... (۱)

علامه امینی (رضی الله عنه) پس از یاد این روایت با ذکر منبع آن، به بیان وجه خرافی آن پرداخته و با توجه دادن به برخی آیه های علمی قرآن درباره کیهان، خورشید و فضا (۲) می نویسد: این حدیث سازان فضیلت تراش آوازه نیکوی سنت را زشت کردند و خرافات را در میان مردم رونق بخشیدند.

## ۲. توسل به ریش ابی بکر

نقل است از قول ابوبکر که در مسجد نشسته بودیم مردی نابینا وارد شد سلام کرد و ما هم جواب دادیم و او را جلوی

ص: ۱۶۲

---

۱- عمده التحقيق فی بشائر آل الصديق، ابراهيم عبدی مالکی/ ۱۸۴ و...

۲- یس، ۳۸-۴۰.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نشان‌دیم. او گفت: چه کسی در محبت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) به من کمک می‌کند و حاجتی از من برمی‌آورد؟

ابوبکر گفت: حاجت تو چیست؟ او گفت: خانواده‌ای دارم چیزی برای خوردن نداریم. ابوبکر گفت: آن با من. دیگر چه؟ او گفت: دختری دارم، دوست دارم تا من زنده هستم کسی با او ازدواج کند. ابوبکر گفت: بعد چه؟ نابینا گفت: دوست دارم ریش سفید ابوبکر صدیق را در محبت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) به دست بگیرم. ابوبکر ایستاد و ریش خود را در دست آن نابینا نهاد. او ریش ابوبکر را گرفت و گفت: پروردگارا! به احترام ریش سفید ابوبکر صدیق بینایی ام را به من بازگردان. خدا همان ساعت چشم او را بینا کرد.

جبرئیل (صلی الله علیه و آله و سلم) بر پیامبر نازل شد و گفت: ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) خداوند تو را سلام می‌رساند، همراه تحیّیت و احترام ویژه و به تو گوید: سوگند به عزت و جلالتم اگر همه نابینایان به احترام ریش سفید ابوبکر صدیق مرا قسم می‌دادند، چشم آنان را برمی‌گرداندم و در روی زمین نابینایی باقی نمی‌ماند و همه این‌ها به برکت وجود تو و ارزشمندی و بلندمرتبتی تو است، در نزد پروردگارت. (۱)

عَلَّامَه امینی (رضی الله عنه) می‌نویسد: راستی که گاهی چشم‌ها کور نمی‌شود؛ لیکن دل‌های درون سینه‌ها نابینا شوند. آن  
عرب

ص: ۱۶۳

نابینا (اگر وجود خارجی داشت) نفهمید که قسم دادن به ریش سفید پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سزاوارتر بود که در قداست، شرف و تقرب در نزد خدا، بر همه مقدم است و چطور او این دعای مستجاب را در حق همه نابینایان اهل سنت نکرد تا همه به یمن آن ریش سفید بینا گردند و دیگر کوران از فیض محروم نمانند. وانگهی چطور حافظان حدیث این روایت را تا قرن هشتم، عصر یافعی تأخیر انداختند و نابینایان زمان های گذشته را ناآگاه گذاشته اند؟! و یا آن که آنان این حدیث مرسل را مسخره دانسته و یادی از آن نکرده اند و یا... (۱)

### ۳. گواهی ابوبکر و جبرئیل

مردی در مدینه مرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خواست بر وی نماز گزارد. جبرئیل آمد و مانع شد. ابوبکر گفت: ای پیامبر خدا، نماز بخوان من از او جز خیر، نمی دانم. جبرئیل باز آمد و گفت: ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نماز بگذار که گواهی ابوبکر به گواهی من، مقدم است. (۲)

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: نخست این روایت، سند ندارد تا در صحت و سقم آن سخن بگویم؛ دوم، سخن جبرئیل وحی بوده یا خودسرانه؟ و چون او هر چه آورده،

ص: ۱۶۴

---

۱- ر.ک: الغدیر، امینی ۷/۲۷۰.

۲- مصباح الظلام، جردانی ۲/۲۵.



وحی الهی است، پس گرفتن وحی به سخن ابوبکر، نادرست است، خواننده باید بیشتر بیندیشد.

#### ۴. انگشتی و مهر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

روایت شده: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) انگشتی خود را به ابوبکر داد و فرمود بر روی آن بنویس: «لا اله الا الله».

و ابوبکر آن را به حکاکی داد و گفت: بر روی آن بنویس: «لا اله الا الله» محمد رسول الله، آن حکاک هم نوشت وقتی ابوبکر آن را به رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) تحویل داد آن حضرت دید بر آن نوشته شده:

«لا اله الا الله» «محمد رسول الله»، ابوبکر صدیق. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسید ای ابابکر این زیادت ها چیست؟

او گفت: من راضی نشدم میان اسم شما و اسم خدا جدایی باشد و بقیه را من نگفته ام. جبرئیل آمد و گفت:

خداوند سبحانه و تعالی فرمود: من نام او را نوشتم چون او راضی نشد میان اسم من و اسم تو جدایی بیفتد من هم راضی نشدم نام او از اسم تو جدا باشد. (۱)

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: آن چه مسلم است نقش نگین رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) «محمد رسول الله» بوده است بدون هیچ زیادتیی، روایت هایی در کم و کیف این موضوع وارد است. (۲)

ص: ۱۶۵

---

۱- نزّه المجالس، صفوری ۲/۱۸۵.

۲- صحیح، بخاری ۸/۳۰۹؛ سنن، ابن ماجه ۲/۳۸۴ و ۳۸۵ و ... .

اما گذشته از آن، ارزش چیزی که یک حکاک آن را آورده است، چیست؟ جز دروغ و گزافه آن هم پس از گذشت سال ها از وفات حضرت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و بسته شدن درگاه وحی. وانگهی، در تألیفات گذشتگان هیچ اثری از آن نیست و آن، جز مسخره گرفتن خدا و رسول او (صلی الله علیه و آله و سلم) چیز دیگری نیست.

هیچ کس راز گفته جبرئیل خیالی و آن نگین ساخته عالم غیبت را نمی داند.

آیا ابوبکر به تصریح قرآن، جان پیامبر است؟ و یا در عصمت و قدسیت همتای او در ذکر حکیم (قرآن) است و یا آیه تبلیغ درباره او نازل گشته و یا کمال دین با وجود او، تحقق یافته که آغاز از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده است، آیا او از آغاز دعوت توحیدی در کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده و یا وصی و جانشین او از ابتدای بعثت معرفی شده که اطاعت او اطاعت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و نافرمانی او، نافرمانی پیامبر خدا، به حساب آید و همه این ها در صحاح در شأن علی (علیه السلام) آمده است. من نمی دانم و سازنده آن روایت هم نمی داند.

## ۵. پهنای باغ ابوبکر

در حدیث آمده است: فرشتگان زیر درخت طوبی گرد آمدند. فرشته ای گفت: دوست داشتم خدای تعالی به من نیروی هزار

فرشته می داد و بر من بال و پر هزار پرنده می پوشاند تا پیرامون بهشت به پرواز آیم و از این سوی به سوی دیگری از آن برسم.

خداوند دعای آن فرشته را مستجاب کرد و او یک هزار سال پرواز کرد تا نیرویش برفت؛ بال و پرش ریخت. باز خدا به او نیرو و بال و پر داد یک هزار سال دیگر به پرواز درآمد تا از نیرویش برفت، و بال و پرش ریخت. باز خدا قوت و بال و پر به وی عطا کرد، برای سومین بار، یک هزار سال دیگر به پرواز درآمد تا نیرویش پایان یافت و بال و پرش بریخت.

گریه کنان نزدیک کاخی فرو افتاد، حوریه ای بیرون آمد و گفت: ای فرشته چرا گریه می کنی؟ این جا، جای گریه و اندوه نیست، که خانه سرور و شادمانی است. آن فرشته گفت: من قدرت خدا را اندک شمردم و قصه اش را باز گفتم. حوریه گفت: تو خود را به خطر انداخته ای؛ آیا می دانی در این سه هزار سال چقدر پرواز کرده ای؟ آن فرشته گفت نه. حوریه گفت: قسم به عزت و جلال پروردگارم تو در بیش از یک بخش از ده هزار بخشی که خدای تعالی برای ابوبکر صدیق (رضی الله عنه) فراهم فرموده را هم پرواز نکرده ای! (۱)

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: قدرت و توان باری تعالی فزون تر است. اما من حساب و کتاب علمی این روایت را به نسل جوان بیدار و فارغ التحصیلان دانشگاه های جهان،

ص: ۱۶۷

وامی گذارم. اما در مورد سند روایت، چنان که نگاه به رجال سند است و اسناد این روایت، رجال الغیب است؛ زیرا ناممکن است، شخص هر قدر جست و جوگر، ماهر و حافظ حدیث هر اندازه ماهر و کارکشته و دور نگر باشد، در میان رجال شناسان عالم مشهود یافت نشود و علمای رجال اهل کشف و شهود نیز وجود ندارند.

### ۶. خدا از ابوبکر شرم دارد

زنی از انصار آمد و گفت: ای رسول خدا، در خواب دیدم، شوهرم در سفر است و گویا نخلی در خانه ام فرو افتاد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: شکبیا باش؛ زیرا تو هرگز او را نخواهی دید. آن زن بیرون شد، در حالی که می گریست. ابوبکر را دید و خوابش را به او هم گفت ولی سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را یاد نکرد. ابوبکر گفت: برو تو امشب با شوهرت گردهم آیید. آن زن به خانه اش رفت، در حالی که در اندیشه سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و حرف ابوبکر بود قضا را شوهر آن زن آمد. زن نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رفت و از آمدن شوهرش خبر داد رسول الله نگاهى طولانى بر وی انداخت. جبرئیل آمد و گفت: ای محمد تو حق گفتی؛ لیکن چون صدیق به آن زن گفت: تو همین امشب با شوهرت گردهم می آیید، خدا حیا کرد که

دروغ بر زبان ابوبکر جاری شود که او صدیق است. پس به احترام او، آن مرد مرده را زنده کرد. (۱)

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: کاش ما بر سند و رجال این گزارش خیالی، وقوف داشتیم تا ببینیم که آنان کیستند که هوشمندانه خواستند ننگ دروغ را از دامن صدیق بروبند، هر چند آن را به جانب رسول الهی بریزند. گویا خدا باکی ندارد پیامبرش دروغگو شناخته شود؛ لیکن او حیا کرد که دروغی به زبان ابوبکر جاری شود. لذا آن مسافر مرده را زنده کرد. آیا حرمت ابوبکر نزد خدا بیشتر بوده و آیا انتشار دروغ او اسلام را می شکست؟ در حالی که پنخس دروغ به زبان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بازوی دین را سست می کند.

مگر آن که چنین یاوه هایی در مکتب خلافت، که تقدیم بی فضیلت را مجاز می شمرد یا گزافه گویی در بیان برتری خلیفگان را روا می داند، به زبان آوردن چنان مطلبی بی اشکال باشد.

## ۷. کرامتی در دفن ابوبکر

روایت شده: زمانی که مرگ ابوبکر فرا رسید به حاضران گفت: وقتی من مردم و از غسل و کفن فارغ شدید. جنازه را ببرید تا به در خانه ای که قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن است، برسید و دم در بایستید و بگویید درود بر تو ای رسول خدا! اینک ابوبکر اجازه

ص: ۱۶۹

می خواهد، اگر او اجازه داد و در که قفل بر آن و بسته است، گشوده شد مرا وارد کنید و در آن جا دفن نمایید و اگر در باز نشد مرا بیرون و به بقیع ببرید. در آن جا به خاک بسپارید.

آن جماعت تا به دم در رسیدند و آن چه ابوبکر گفته بود، به زبان آوردند قفل افتاد و در گشوده شد و صدایی از قبر شنیده شد: حبیب را به کنار حبیب آورید و همانا دوست به دوست، اشتیاق دارد. (۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: سازندگان این داستان، پس از آن که در دفن خلیفه در مکان مقدس [حجره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)] مشکل پیدا کردند و جوابی نیافتند در مقام توجیه برآمده و قصّه پرداختند.

زیرا آن حجره شریفه از دو حال خارج نبوده یا همچنان در مکتب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) باقی بوده که حق آشکار همین است و یا صدقه بوده و به همه مسلمانان تعلق داشته است؟

در صورت نخست، رضایت فرزندان و تنها وارثان او دو سبط امام حسن و امام حسین و خواهران ایشان، شرط بوده و احدی از ایشان اجازه نگرفته است. در صورت دوم، خلیفه و هر کسی که زمام امور مسلمانان را از نظر شرعی و قانونی بر عهده گرفته، باید از جامعه مسلمان، اجازه می خواست و چنین کاری هم نشده است. بنابراین دفن در آن خارج از قانون شرع

ص: ۱۷۰

---

۱- تفسیر، فخر رازی ۵/۳۷۸؛ سیره، حلبی ۳/۳۹۴.

بوده است و اگر گفته شود: او از سهم دخترش (عایشه) در آن جا دفن شده است او چه حقی داشته پس از آن که پدرش به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت داد که ما جماعت پیامبران، ارث باقی نمی گذاریم و آنچه ماند صدقه عمومی است، برای خود ارثی در نظر بگیرد؟<sup>(۱)</sup> نقاط ضعف این داستان فراوان است و خانه از پای بست ویران است. این کرامت ساختگی و تراشیده شده توسط فخر رازی و توسط کسانی پس از او نیز یاد شده و آن را مسلم و قطعی انگاشته اند و در ردیف دلایل برتری های ابوبکر آورده اند. اما سند آن را یا ندانسته اند یا خود را به ندانم کاری زده اند.

ابن عساکر آن را از طریق ابوطاهر موسی به محمد پسر عطاء مقدسی، از عبدالجلیل مدنی، از حبه عرنی، گزارش کرده و گفته است؛ آن جای انکار دارد زیرا ابوطاهر دروغگو و عبدالجلیل، مجهول است و ابن حجر، آن را خبر باطل می داند.<sup>(۲)</sup> ابوطاهر مقدسی را ابوذرعه و ابوحاتم، تکذیب کرده اند و نسائی نقل او را مورد وثوق نمی داند. ابن حبان می گوید: گزارش از او حلال نیست که حدیث می ساخته و ابن عدی نیز او را حدیث دزد می شناسد و عقیلی گفته: او از مردمان مورد اطمینان، سخنان باطل و ساختگی، نقل می کرده

ص: ۱۷۱

---

۱- ر.ک: الغدیر، امینی ۶/۱۹۰، تفصیل را آنجا بخوانید.

۲- لسان المیزان ۳/۳۹۱ (۴/۷۷۴).

است. منصور ابن اسماعیل نیز می گوید: او به زبان مالک حدیث می ساخت. (۱)

## ۸. جبرئیل از هیبت ابوبکر سجده می کند

دانشمند امت شیخ یوسف فیشی ملکی می نویسد: هر زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با جبرئیل در حال گفت و گو بود و ابوبکر وارد می شد جبرئیل به احترام ابوبکر، و نه شخص دیگری به پا می خاست. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از سبب آن پرسید. جبرئیل گفت ابوبکر از ابتدای آفرینش بر من حق استادی دارد. وقتی خداوند تعالی به فرشتگان فرمان داد تا بر آدم سجده کنند من هم به آنچه ابلیس بدان وسیله رانده شده بود، وسوسه شدم. هنگامی که خداوند تعالی فرمود: سجده کنید. گنبد عظیمی دیدم که بر آن مکرر نوشته شده بود: ابوبکر، ابوبکر و او می گفت سجده کن، و من از هیبت ابوبکر سجده کردم! (۲)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: در شگفتم از این گروه که حتی امین وحی خدا، جبرئیل نیز از دست آن ها مصون نمانده، او را که از اولین روز آفرینش، از خطا و لغزش مصون بوده،

ص: ۱۷۲

---

۱- ر.ک: الغدیر، امینی ۵/۲۶۷؛ جرح و تعدیل، ابوحاتم ۸/۱۶۱؛ مجروحین، ابن حبان ۲/۲۴۲. کامل در ضعفاء ابن عدی ۶/۳۴۷؛ ضعفاء الکبیر، عقیلی ۴/۱۶۹.

۲- عمده التحقیق در حاشیه روض الریاحین/۱۳۳، از عبیدی مالکی



در ردیف ابلیس ملعون و رانده شده قرار دادند و ابوبکر به داد او رسیده است.

شگفتا! از این فرشته پنداری که خدا سبحانه به او اعتماد کرده است... .

تعجب از این فرشته مقرب که هیبت ابوبکر، او را می ترساند لیکن شکوه خدای بزرگ او را نمی گیرد پس او در سجده بر آدم از ابوبکر فرمان می برد.

ارزش سجده ای که از جبرئیل سرزده، آن هم از هیبت و خوف ابی بکر، چیست؟ که برای تقرب به خدا و اطاعت امر او سبحانه صورت نگرفت. گویا شکوه ابوبکر در عالم بالا از هیبت و مقام باری جلت عظمت، مهم تر و عظیم تر بوده است؛ وانگهی داستان گنبد و خرگاه چیست؟ آیا سزاوار نبود که چنان چیزی برای پیامبر با عظمت، برپا می شد نه برای شخصی که انواع گناهان وجود او را پوشانده و پاره تن مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) با خاطری رنجیده از وی، در گذشته است؟ و از دیگر سو، ابوبکر از کجا از وسوسه و حدیث نفس جبرئیل پنداری آگاهی یافت؟ آیا او غیب می دانست و یا توسط فرشته ای جز جبرئیل به او وحی شده و سؤالات دیگر که طرح آن ها، حدیث سازان قصه پرداز را رسواتر می کند و در همه آن موارد داوری با شما خواننده فرهیخته است.

ص: ۱۷۳

شیخ صالح عمر بن زغبی می گوید: در مدینه مشرفه مجاور بودم، در روز عاشورا که امامیه در قبه عباس - عموی پیامبر - گرد هم می آیند، بر آن خرگاه ایستادم و گفتم در محبت ابوبکر کمکی می خواهم. از میان آنان شخصی برون آمد و گفت بنشین تا کارهایم تمام شود، نشستم تا او آمد و مرا به خانه اش برد و پس از ورود بر خانه در را از پشت بست و دو غلام را به جان من انداخت مرا کت بسته زدند و زبانم را بریدند و بعد دستان مرا باز کردند و گفتند برو سوی آن کس که در مهر او کمک می خواستی تا زبانت را برگرداند. بیرون آمدم به طرف حجره شریف نبوی، گریه کنان و از شدت درد نالان، شتافتم. با خود می گفتم ای رسول خدا! تو می دانی در محبت ابوبکر بر سر من چه آمد اگر او، راستی صحابه تو است دوست دارم زبانم به من برگردد.

خوابیدم در عالم رؤیا دیدم زبانم بر من برگشته، محبتم به ابی بکر افزون شد. سال دوم در روز عاشورا که آنان برابر عادتشان، جمع می شدند آمدم بر در همان قبه العباس ایستادم و گفتم در محبت ابوبکر یک دینار کمک می خواهم. جوانی از میان حاضران ایستاد و گفت بنشین تا کارمان تمام شود و من نشستم آن جوان آمد و دست مرا گرفت به همان خانه وارد کرد طعامی جلوی من گذاشت وقتی، غذا خوردیم آن جوان ایستاد و در اطاقی را در آن خانه به من گشود و داشت می گریست.

من هم

ایستادم تا بینم او چرا گریه می کند. در آن اطاق بوزینه ای دیدم بسته شده. از قضیه جويا شدم او بر گریه اش افزود، ساکتش کردم، آرام گرفت. گفتم به خدا قسم باید به من بگویی جریان چیست؟ گفت: اگر قسم بخوری که به احدی از اهل مدینه نگویی، برایت می گویم. من برایش قسم یاد کردم. گفت سال نخست مردی آمد و در محبت ابوبکر (رضی الله عنه) بر در همان قبه کمک خواست پدرم که از بزرگان امامیه شیعه بود، بیرون آمد و به او وعده کمک داد و بعد او را به همین خانه آورد و دو غلام خود را بر جان او انداخت و آن ها او را زدند و دستور داد زبانش بریدند و بعد بیرونش کردند و او راهش را گرفت و رفت و دیگر، خبری از او نداریم، شب که شد خوابیدم پدرم فریادی کشید که همه بیدار شدیم. دیدیم خدا او را به صورت بوزینه، مسخ کرده است ترسیدیم و او را در این اطاق وارد کردیم و بستیم و به مردم گفتیم او مرده است. حال، ما روز و شب بر او گریه می کنیم. گفتم شاید تو آن مردی را که پدرم زبانش بریده بشناسی؛ گفتم من همان هستم... (۱)

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: چه افسانه ساز و چه بافته ای که هیچ بشری، شهری و یا بادیه نشین، بر آن صحه نمی گذارد هر چند قصه گوها آن را در گوش ها بنوازند و در هیچ دلی

ص: ۱۷۵

قرار نمی گیرد اگر چه دست سازنده دروغ پرداز آن، به زعم خود، نازک کاری و مهارت نشان داده است.

کدام خردمندی می پذیرد یک مرد مشهور از بزرگان و از رده های بالای جامعه مدینه به صورت بوزینه مسخ و در خانه اش به بند کشیده شود و احدی آگاه نگردد و یا از مرگ «ساختگی» او، اهل شهر، کسان و خویشاوندان مطلع نباشند و چندین سؤال دیگر.

از سویی چطور فرزندان جنایتکار موهوم (که نه پدر و نه فرزند هنوز زاده نشده اند) مهمانی به خانه اش می آورد و راز پدرش را، که به احدی نگفته، به او می گوید و از رسایی و برملا شدن آن راز نهراسد؟!

نکته دیگر: چطور آن مرد به سراغ خلیفه نرفته و شکایت نبرده که با وی چنان رفتار خشن شده و با کرامت ابوبکر زبان او باز گردانده شده است. در حرم نبوی کسی متوجه حال و وضع او نشده و او به مراجع قضایی و حکومتی مراجعه نکرده و دادخواهی به عمل نیاورده و نیز آن معجزه و کرامت را افشاء ننموده است در حالی که آن قوم در پرونده سازی بر ضد شیعه از هیچ کاری دریغ نکرده اند.

در مکتب خلفا، تهمت مسخ شدن رافضی (شیعه) به صورت خوک، بوزینه و امثال آن مانند افسانه ساختگی برای ابن منیر در حلب، سابقه دارد. آن را اثر جوشش حقد و غلیان

کینه و می توانی بگویی مستی حاصل از افراط در غلو و گزافه گویی است. این جماعت وقتی از شیعه می گویند گویا از مردمی حرف می زنند که منقرض شده اند. در حالی که میلیون ها نفر از آنان در اطراف و اکناف جهان زندگی می کنند.

### ۱۰. ابوبکر، پیری سرشناس و پیامبر، جوانی ناشناس

انس بن مالک نقل می کند: زمانی که پیامبر به سمت مدینه حرکت کرد، ابوبکر پیرمردی شناخته شده و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جوانی ناشناس بود. وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد مدینه شد، در پس او ابوبکر حرکت می کرد، از او می پرسیدند: ای ابابکر این که پیشاپیش شما حرکت می کند، کیست؟ او گفت: راهنمای من است، این که چرا ابوبکر به صراحت نگفت و به کنایه برگزار کرد جای حرف است، اگر قضیه صحیح باشد.

در این جا به هدف اثبات برتری ها برای خلیفه قصه ها ساختند، هر چند به بهای کوچک کردن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و زیادی یا کمی سن ابوبکر در عنوان بعدی می آید، لیکن ناشناس بودن پیامبر به نسبت ابوبکر نیز خنده آور است. گویا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مکه با دعوت توحیدی، شهره آفاق نشده بود و مردم مدینه در بیعت های عقبه اول و دوم با وی دیدار و او را شناسایی نکرده بودند و در موقع ورود به مدینه، همه به استقبال نشتافته و در

پشت بام ها، بانوان و کودکان، سرود شادی نمی خواندند که «ماه چهارده شبه از جاده ثنبه الوداع بر ما طلوع کرد...»؟!!

علّامه امینی (رضی الله عنه) نام های دوازده نقیب، نه تن خزرچی و سه تن اوسی را آورده است و نیز اسامی هفتاد و سه نفر مرد و دو بانو را که در عقبه دوم حضور داشته اند، یاد کرده است. هم چنان که اسامی مهاجران را که پیشتر به مدینه آمده بودند، ذکر نموده است. حالا شما سخن انس را اگر به راستی گفته باشد، بخوانید و داوری کنید. (۱)

### ۱۱. ابوبکر سالمندتر از پیامبر؟!!

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از ابوبکر پرسید: من بزرگ تر هستم یا تو؟ ابوبکر گفت: شما از من بزرگ تر، گرامی تر و بهتر هستید. لکن سن من از سن و سال شما بیشتر است. (۲)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: از این دروغ آشکار در شگفت نیستند، که چگونه آن را فضیلت برای ابوبکر برشمرده اند؟

اول: گزارشگر این روایت، یزدبن امم است. او به طور کلی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را ندیده و سال ها پس از وفات رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به دنیا آمده است؛ دوم: چگونه سن ابوبکر از

ص: ۱۷۸

---

۱- علّامه با مراجعه به بیش از ده منبع، فشرده ای از ماجرای هجرت را آورده است. ر.ک: الغدیر ۲۷۰/۷-۲۵۷.

۲- استیعاب ۲/۲۲۶.

سن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بیشتر بوده است. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در سال عام الفیل و ابوبکر سه سال پس از آن سال، به دنیا آمده است. (۱)

## ۱۲. مسلمانی ابوبکر قبل از ولادت علی (علیه السلام)

شبابه از قول فرات که به سائب گفت و او از میمون بن مهران پرسید: اولین ایمان آورنده به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ابوبکر صدیق بوده یا علی بن ابی طالب (علیه السلام) در جواب گفته: ابوبکر در زمان بحیرای راهب به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ایمان آورده و آن پیش از تولد علی بن ابی طالب (علیه السلام) بوده است.

از ربیعہ پسر کعب نیز نقل شده که مسلمانی ابوبکر چیزی شبیه وحی آسمانی بوده است که او بازرگانی در شام بود. خوابی دید (۲) و آن را به بحیرای راهب باز گفت:

راهب: تو کجایی هستی؟ ابوبکر: از مکه.

راهب: از کدام قبیله؟ ابوبکر: از قریش.

راهب: تو چه کاره هستی؟ ابوبکر: بازرگان هستم.

بحیرای راهب گفت: اگر خواب تو راست باشد. پیامبری از قوم تو برانگیخته شود و تو در زمان او وزیر و بعد از او جانشین وی خواهی بود. ابوبکر این راز را در سینه داشت تا

ص: ۱۷۹

---

۱- المعارف، ابن قتیبه / ۷۵.

۲- متن آن خواب در گزارش نیامده و سربسته گذشته اند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مبعوث گردید. ابوبکر پرسید: ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، دلیل بر ادعای تو چیست؟ فرمود خوابی که در شام دیدی.

ابوبکر، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در آغوش گرفت و بر میان دو دیده اش بوسه زد و شهادتین به زبان آورد. (۱)

در روایتی دیگر، ابو نوح قراء از قول ابوموسی نقل می کند: ابوطالب در میان شیخ هایی از قریش همراه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به شام سفر کردند. بر بحیرای راهب فرود آمدند. او دست محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) پیامبر را گرفت و گفت: این سرور عالمیان و فرستاده پروردگار جهانیان است خدا او را برای رحمت به مردم دنیا برمی انگیزاند و حاضران همه بیعت کردند. راهب به قید سوگند پرسید کدامتان سرپرست او هستید، گفتند ابوطالب. راهب به ابوطالب سوگند یاد کرد که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را برگرداند و ابوبکر بلال را با توشه ای همراه کرد و او را برگرداندند. (۲)

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: با من همراه شوید تا متن و سند این حدیث های مرسل را بررسی کنیم.

۱- ابو عمرو شبابه بن سوار مدائنی، از مبلغان فرقه مرجئه بوده و احمد، حدیث او را رها کرده، و ابوعلی مدائنی نیز

ص: ۱۸۰

---

۱- اسدالغابه ۱/۱۶۸ و...

۲- صحیح، ترمذی ۲/۲۸۴.



می گوید: او اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را دشمن می داشته و مورد نفرین قرار گرفته و همان روز فلج شده و مرده است. (۱)

۲- فرات پسر سائب جزری، از نظر بخاری حدیث او نکوهیده و زشت است و ابن معین می گوید، قابل اعتنا نمی باشد، دارقطنی و دیگران گفته اند حدیثش رها شده است. (۲)

۳- میمون بن مهران کسی است که به علی (علیه السلام) می تاخته است. (۳) حدیث چنین کسی چه اعتباری دارد؟ گزارش های او را گروه بسیاری از حفاظ ضعیف شمرده اند.

و اما پنج راوی حدیث دوم؟

۱- ابونوح قراد، در گزارش این روایت غریب، تنها هست و ذهبی سخن او را مردود دانسته است چنان که در بررسی متن حدیث می آید.

۲- گزارش های یونس بن ابی اسحاق را احمد ضعیف دانسته و حاکم گفته چه بسا در حدیثش اشتباه می کرد و به غلط می افتاد. بالاخره با حدیث او را استدلال نمی شود. (۴)

۳- ابن حبان، ابواسحاق سیعی را، اهل تدلیس دانسته و او حدیث ها را به هم می زده است. (۵)

ص: ۱۸۱

---

۱- میزان الاعتدال ۱/۴۴۰.

۲- لسان المیزان ۴/۴۳.

۳- تهذیب ابن حجر ۱۰/۳۹۱.

۴- تهذیب ابن حجر ۱۱/۴۳۴.

۵- میزان الاعتدال ۳/۳۳۹.

۴- ابوبکر پسر ابوموسی را ابن سعد ضعیف دانسته و احمد در وصف او می گوید: او از پدرش چیزی نشنیده است. (۱)

۵- واقعه بحیرای راهب سال ها پیش از ولادت ابوموسی اشعری رخ داده پس اگر او قبل از تولد شاهد صحنه بوده که حرفی نداریم! و اگر از کسی شنیده از او نام برد تا ما شناسایی کنیم.

این بود سخن در رجال و سند آن گزارش ها و اما متن روایت:

حافظ دمیاطی: این حدیث دو نقطه ضعف اساسی دارد: ۱- بیعت با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در حضور بحیرا؛ ۲- برگرداندن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همراه بلال با توشه اعطایی ابوبکر.

در اصل ابوبکر و بلال همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نبوده اند و بلال هنوز مسلمان نشده، و ابوبکر مالک بلال نشده (۲) بود. نیز به گفته زرکشی (۳) ابوبکر بلال را پس از بعثت خرید که او را قریش به سبب مسلمانی اش شکنجه می داد و آن زمان که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همراه ابوطالب به شام سفر کردند شاید بلال از مادر زاده نشده بود. (۴)

ص: ۱۸۲

---

۱- تهذیب التهذیب ۱۲/۴۱.

۲- حیاها لحوان دمیری ۲/۲۷۵.

۳- الاصابه ۵۰/.

۴- تاریخ، ابن کثیر ۲/۲۷۵.

این بود خلاصه کلام درباره اولین مسلمان بودن ابوبکر با آن تشبّات، اما پیرامون اولین اسلام آورنده بودن علی بن ابی طالب متجاوز از شصت حدیث از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی بن ابی طالب (علیه السلام) و صحابه و تابعین، نقل شده است. (۱) در حالی که بنا به روایت صحیح طبری، ابوبکر بعد از مسلمانی بیش از پنجاه تن مسلمان گردیده است وانگهی اگر ابوبکر اولین مسلمان بوده پس حدیث ابن عباس با عبدالله بن مسعود چه می شود که گفت: در روی زمین احدی با این دین (اسلام) خدا را نمی پرستید، مگر این سه تن: محمد، علی و خدیجه. (۲)

### ۱۳. ابوبکر سالمندترین اصحاب

در گزارش بعضی راویان، ابوبکر سالمندترین اصحاب، یاد شده است. (۳)

ما تصور می کردیم غلو و گزافه گویی در اخلاق روحی اشخاص که با حواس ظاهری درک نمی شوند، امکان دارد، اما در امور حسی و قابل درک دروغ به سرعت فاش شده و صاحب آن رسوا می گردد. موضوع کهنسال تر بودن ابوبکر نیز از آن جمله است.

ص: ۱۸۳

---

۱- ر.ک: الغدیر ۳/۲۲۲.

۲- تاریخ، ابن عساکر ۱/۳۱۸.

۳- استیعاب ۱/۵۷۶ و ...

آن گاه علامه امینی (رضی الله عنه) اسامی چهل تن از صحابه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را نام می برد که از ابوبکر مسن تر بوده اند. (۱)

## ۱۴. ابوبکر در ترازوی سنجش

### اشاره

ترمذی از مطرح پسر یزید با پنج واسطه نقل می کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: وارد بهشت و باغ شدم، در آنجا صدایی شنیدم. پرسیدم کیستی؟ گفت: بلال هستم. پیش رفتم دیدم بیشتر اهل بهشت، تهی دستان، مهاجران و فرزندان مسلمانان بودند و از دارایان و زنان در آن ها کمتر دیدم. تا فرمود: از یکی درهای باغ دوم بیرون آمدم وقتی کنار در بودم ترازویی آوردند مرا در یک کفه و امت مرا در یک کفه دیگر نهادند کفه من، سنگین تر بود. آن گاه ابوبکر را آوردند او را در کفه ای و همه امت مرا در کفه گذاشتند. او سنگین تر بود و بعد عمر را آوردند و در یک کفه و همه امت مرا در کفه دیگر گذاردند او سنگین تر بود و سپس ترازو را به آسمان بردند. (۲)

### رجال حدیث

علامه امینی (رضی الله عنه) با ذکر منابع پنج روای آن، مطرح بن یزید کوفی، عبیدالله بن زحر افریقی، علی بن یزید الالهانی، قاسم بن عبدالرحمن

ص: ۱۸۴

۱- ر.ک: الغدیر ۷/۲۸۵-۲۸۱.

۲- نوادر الاصول/۲۸۸؛ تاریخ بغداد، خطیب بغدادی ۴/۷۸.

شامی، همه را ضعیف و حدیث ساز دانسته و سپس می نویسد: هیشمی، متن حدیث را هم دلیل بر ضعف حدیث برشمرده است. (۱).

### ۱۵. خورشید به ابوبکر توسل جسته است

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: در شب معراج همه چیز به من عرضه شد حتی خورشید، من به او سلام کردم و سبب کسوف (۲) (خورشید گرفتگی) را پرسیدم. خدا او را به نطق درآورد و گفت: خدای تعالی مرا بر روی چرخي نهاده بود و آن، هر جا را که او اراده می فرمود، می رفت من به چشم خودبینی بر خویشتن نگریستم آن چرخ مرا پایین آورد و در دریا انداخت. دو شخص دیدم یکی می گوید: احد، احد و دیگر می گوید: صدق صدق من آن دو را به درگاه خدا تعالی وسیله قرار دادم تا مرا از کسوف نجات دهد و من گفتم: پروردگارا آن دو کیستند؟ فرماید آن که احد، احد گوید حبیب من محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است و آن که صدق صدق گوید ابوبکر صدیق (رضی الله عنه) است.

درباره این حدیث، دانشمندان فضا و ستاره شناسان باید داوری کنند و کاش عالمان هیئت، از این حدیث اطلاعاتی درباره

ص: ۱۸۵

---

۱- مجمع الزوائد ۹/۵۹.

۲- مبنای علمی پدیده کسوف (خورشید گرفتگی)، امروزه بر دانشمندان مشخص است. مطابق با این دریافت علمی، گاهی سیاره ماه بین خورشید و سیاره زمین واقع می شود، در آن صورت رویت خورشید برای یک مدت زمانی غیرممکن است.

خسوف (ماه گرفتگی) کسب کنند و کشف نمایند که آن با توسل به کسی، باز می شود تا بر نزهت و شادی مجالس افزوده گردد. (۱)

## ۱۶. ماده سگی از پریان مأمور

انس بن مالک نقل می کند: نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نشسته بودیم مردی از اصحاب آمد در حالی که از ساق های پایش خون می چکید. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: این چیست؟ آن مرد گفت: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به ماده سگ فلان منافق گذر کردم آن مرا گاز گرفت. فرمود بنشین! او جلوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نشست. پس از یک ساعت مردی دیگر از اصحاب آن حضرت آمد با ساق های خونین همانند اولی، پرسید موضوع چیست؟ او هم گفت: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر ماده سگ فلان منافق گذشتم آن حیوان مرا گزید. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به پا خاست و به یارانش فرمود با من بیایید برویم آن سگ را بکشیم. همگی شمشیر به دست برخاستند وقتی به سراغ آن سگ رفته و خواستند بکشندش آن ماده سگ بر پای رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) افتاد و به زبان شیوا و گیرا گفت ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مرا نکشید من به خدا و رسول او ایمان دارم. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: تو را چه شده که این دو مرد را گاز گرفتی؟ آن سگ گفت: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) من ماده سگی از پریانم و مأموریت دارم هر کس را که عمر و ابوبکر (رضی

ص: ۱۸۶

را دشنام و ناسزا گوید گاز بگیرم. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به آن دو فرمود: شنیدید آن سگ چه گفت؟ گفتند: آری ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، ما به ابوبکر و عمر توهین کردیم. (۱)

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: چه ماده سگ شجاعی بوده که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با اصحابش به سوی آن لشکر کشیده اند، آیا آن، سگ بوده یا شیر ژیان و یا لشکر گران؟! گمان دارم آن دو مرد از ترسهای اصحاب بودند و گرنه دلیرانشان از شیر ژیان هم نهراسند، تا چه رسد به سگی از جنیان، این سگ کجا بوده و چرا از آن پس دیگر کسی را گاز نگرفته، بلکه بر آنان پارس هم نکرده است. وانگهی آن اصحاب حاضر چقدر بی زبان و بی دست و پا بوده اند که آن زبان آوری سگ مادینه ای را در نشر منقبت و برتری شنیده اند و آن را پخش نکرده اند و گذاشتند در قرون متأخر، عبیدی آن بشارت را، برای خاندان صدیق، منتشر سازد.

البته برای خدا سگانی درنده و شیرانی دمنده وجود دارد که به نفرین پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) و یا یکی از فرزندان صادق او - درود بر او و بر همسرشان - برای نبرد دشمنان مأمور می شوند، مانند سگی که خدا به نفرین پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر لهب بن ابی لهب، مسلط فرمود (۲) و سگی که به نفرین رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) سر عتبه را برگرفت و

ص: ۱۸۷

۱- عمده التحقيق، عبیدی مالکی/ ۱۰۵.

۲- ر.ک: الغدير، امینی ۱/۲۶۱.

یا شیری که شاعر چاپلوس اموی را که، درباره زید جسارت کرده بود، در حضور امام صادق (علیه السلام)، برگرفت. (۱)

## ۱۷. ارمغان ابوبکر به دوستدارانش

نقل است از علی (علیه السلام) که با رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نشسته بودم و جز خداوند عزوجل کسی با ما نبود، فرمود یا علی: می خواهی سرور کهنسالان بهشت و ارزشمندترین آن نزد خدا به روز قیامت را به تو بشناسانم؟ گفتم قسم به زندگانیت، ای رسول خدا! آری. فرمود: این دو نفر که می آیند. نگاه کردم ابوبکر و عمر بودند سپس دیدم رسول خدا لبخندی کرد و سپس چهره اش جمع شد. آن دو، وارد مسجد شدند. ابوبکر گفت: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) وقتی ما به خانه ابی حنیفه نزدیک شدیم شما برای ما لبخندی زدید و سپس چهره تان را جمع کردید، چرا؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: وقتی شما به طرف خانه ابی حنیفه می رسیدید ابلیس با شما روبه رو شد و در صورت های شما نگریست. آن گاه دست هایش را به آسمان بلند کرد من می شنیدم و او را می دیدم و شما دو نفر او را نمی دیدید و نمی شنیدید. او دعا می کرد و می گفت: خدایا به آبروی این دو مرد از تو تقاضا دارم مرا با عذاب دشمنان این دو مرد عذاب مفرما.

ص: ۱۸۸



ابوبکر گفت: ای رسول خدا چه کسی ما را دشمن می دارد در حالی که ما به تو ایمان آورده و یاریت کردیم و به آن چه از سوی پروردگار عالمیان آوردی، اعتراف داریم.

فرمود: آری ای ابابکر! مردمی در آخرالزمان پدید آیند که به آن ها رافضی گویند. آن ها حق را کنار گذاشته و قرآن را به طور ناصحیح تأویل کنند و خدا درباره آنان در کتاب عزیزش خبر داده:

(يَحْرِفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ) (۱)

کلمه ها را از معانی برمی گردانند.

ابوبکر گفت: ای رسول خدا! کیفر کسانی که ما را دشمن می دارند، نزد خدا چیست؟ فرمود: همین اندازه برای تو کافی است که ابلیس لعین از چنان عذابی به خدای تعالی پناه آورده است.

ابوبکر گفت: این کیفر دشمنان ماست. پاداش دوست داران ما چیست؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: چیزی است که شما دو نفر به آنان هدیه کنید. ابوبکر (رضی الله عنه) گفت: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) من، خدا و فرشتگان او را گواه می گیرم که یک چهارم پاداش کارهایم را از زمانی که به خدا ایمان آورده ام تا آن روز که با او دیدار خواهم کرد به دوستدارانم هدیه کردم. عمر نیز گفت من همچنان کردم، ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم).

ص: ۱۸۹

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: دست خط بدهید. علی (کرم الله وجهه) گفت ابوبکر دوات شیشه ای را برداشت و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: بنویس: بسم الله الرحمن الرحیم. بنده خدا، عتیق بن ابی قحافه، می گوید: من، خدا و رسول او و همه حاضران مسلمان را شاهد می گیرم که یک چهارم عملکرد خودم را از روزی که به خدا ایمان آورده ام تا آن لحظه ای که به دیدار خدا بشتابم به دوستدارانم در این دنیا، هدیه کردم، و این دست خط را نوشتم، همچنین عمر، وقتی قلم از نوشتن فراغت جست جبرئیل امین فرود آمد و گفت ای رسول خدا پروردگار به تو سلام می خواند و تهنیت و احترام ویژه دارد و می گوید: آن چه را که دو صحابه تو نوشتند، بده. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: این است. جبرئیل آن را گرفت و به آسمان برد و سپس به سوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برگشت و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسید ای جبرئیل آنچه از من گرفتی کجاست؟ جبرئیل گفت: آن نزد خداوند تعالی است خود خدا و حاملان عرش و من و میکائیل و اسرافیل بر آن گواهی دادند و خدای تعالی فرمود: آن در نزد من است تا ابوبکر و عمر به آنچه گفتند در روز قیامت وفا کنند. (۱)

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: من در بیان نقاط ضعف و خطاهای این روایت شبیه به افسانه های قصه گوها و خیالات

ص: ۱۹۰

واهی رمان نویسان نمی خواهم سخن دراز کنم و از سازنده آن روایت مسخره نمی پرسم که آن شاهد گرفتن ها با طول و تفصیل چرا؟

و نمی پرسم چطور شده پیشوایان دانش حدیث و سنت این حدیث برتری را قرن ها پنهان داشته اند تا در قرن یازدهم عیدی آن را کشف کرده یا ساخته است. فقط می پرسم به چه جرئت آیه های قرآن را که درباره یهود است (۱) تحریف و تأویل ناصحیح کرده اند؟

### ۱۸. ابوبکر در قاب قوسین

گزارش به ما رسیده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در شب معراج چون به «قاب قوسین» رسید، ترس و وحشت بر او چیره شد که صدای ابوبکر (رضی الله عنه) را شنید، با صدای صحابه اش مأنوس شد و دلش آرام یافت! و این کرامت ویژه صدیق است. (۲)

البته پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از اول تا آخر هرگز دچار ترس و وحشت نشده است تا چه رسد به پیشگاه حضرت باری تعالی، چه او همیشه در بارگاه او بوده و با ذات اقدس خداوندی انس و الفت داشته است. این ماجراها از ساخته های ایادی اموی و هم پالگی های آنان است که در مبعث و رسالت هم آن ها را

ص: ۱۹۱

---

۱- نساء، ۴۶؛ مائده/ ۱۲ و ۱۳.

۲- عمده التحقيق، عیدی مالکی/ ۱۵۴.

ساز کرده اند و دانشمندان مسلمان پاسخ داده اند. پس این، افسانه در افسانه است.

## ۱۹. گوش و چشم دین

از حذیفه یمانی نقل است که شنیدم رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمود: تصمیم گرفتم مردانی را به گوشه و کنار بفرستم تا به مردم سنت ها و فریضه ها را بیاموزند، همانند عیسی بن مریم که حواریون را برانگیخت. به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفته شد: ابوبکر و عمر چطور؟ فرمود: آن ها گوش و چشم دین هستند و من از آن ها بی نیاز نیستم. (۱) به نقل حاکم گزارشگر این تنها حدیث حفص بن عمر است که از زبان مسعر بازگو کرده است.

ذهبی در تلخیص مستدرک حدیث حفص بن عمر مدنی را حدیثی سست دانسته است.

نسائی حدیث را ثقه نمی داند، ابن عدی نیز می گوید: عموم حدیث های او قابل حفظ نیست. ابن حنّان نیز می نویسد: او سندها را زیر و رو می کرد و زمانی که او تنها گزارشگر است، استدلال به سخن او روا نیست. ابن معین نیز او را مرد بدی می داند و مالک بن عیسی او را آدمی ارزشمند ندانسته و نمی شناسد، عقیلی نیز می نویسد: او حدیث های باطل، گزارش

ص: ۱۹۲

می کرده است. قطنی نیز این حدیث را ضعیف و متروک دانسته است. (۱)

این وضعیت حدیث از جهت سند، اما در متن آن نیز مسائلی وجود دارد که مورد مناقشه است. کاش می دانستیم آن دو نفر کدام سنت و فریضه را به مردم می آموختند؟ آن چه درباره کلالة، ارث پدر بزرگ، مادر بزرگ ها، حکم تیمم و شکیات نماز و امثال آن می دانستند و اگر درباره قرآن سؤال می شدند از لغات مشکل آن جواب می دادند تا مطالب سخت آن؟ و آنگهی آن ها با چه چیزی گوش و چشم دین بودند آیا با حمله های آن چنانی در میدان های کارزار یا عطایایشان در خشکسالی و...؟ از مقدمی نقل است که حدیث گوش و چشم از ساخته های ولید بن فضل حدیث ساز است و ابن حجر نیز سند این حدیث را ضعیف می داند. (۲)

## ۲۰. منزلت ابوبکر در نزد خدا

از قول ابن عباس گزارش کرده اند که ابوبکر با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در غار ثور همراه بود که به شدت تشنه شد. این مطلب را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عرضه داشت. پیامبر فرمود برو سینه غار و آب بنوش. ابوبکر می گوید به سینه غار رفتم و آبی شیرین تر از

ص: ۱۹۳

---

۱- میزان الاعتدال ۱/۲۶۲؛ تهذیب التهذیب ۲/۴۱۰؛ لسان المیزان ۲/۳۲۴.

۲- ر.ک: الغدیر، امینی ۵/۳۲۵؛ الاستیعاب ۱/۱۴۶؛ الاصابه ۲/۲۹۹.

عسل، سفیدتر از شیر و پاکیزه تر از بوی مشک نوشیدم و نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برگشتم. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: خداوند تبارک و تعالی فرشته ای را که مأمور جوی های بهشت کرده، فرمان داد تا نهری از جنه الفردوس به سینه این غار جاری سازد تا ابوبکر از آن بنوشد. گفتم: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) یعنی من در نزد خدا این اندازه منزلت دارم. فرمود: آری و بیشتر. قسم به خدا که مرا به پیامبری برانگیخت دشمن تو وارد بهشت نمی شود، هر چند عبادت هفتاد پیامبر داشته باشد. (۱)

علما امینی (رضی الله عنه) می نویسد: چگونه این حدیث می تواند، صحیح باشد. در حالی که محدثین و مورخان آن را ندیده اند. حال آن که چنین چیزی معجزه ای بزرگ است. از طرفی ابن عباس، راوی نخستین آن، اندکی قبل از هجرت، زاده شده است. از سوی دیگر، چگونه حافظان حدیث و پیشوایان تاریخ و سیره از چنین خبر مهم و کرامت بزرگ، اعراض کرده اند، در حالی که آن ها پیشاپیش بر گردآوری دلائل نبوت و معجزات رسالت، اهتمام داشته اند. ولی آن را در کتب روایی و تاریخی ذکر نکرده اند. در این بین تنها سیوطی از ابن عساکر آن هم با سندی ضعیف، گزارش کرده است. (۲)

ص: ۱۹۴

---

۱- الرياض النضرة، ۱/۷۱؛ مرقاة الوصول، ۱۱۴.

۲- الخصایص، ۱/۱۸۷.

اما چه باید کرد آن قوم در محبت ابوبکر و رفیق او روایت هایی دارند شبیه قصه های خیالی که داستان غالیان فضیلت تراش، آن ها را ساخته و پرداخت کرده است.

آن گاه علامه امینی (رضی الله عنه) دوزاده حدیث از آن قماش احادیث را با یاد راویان و کتاب هایشان آورده است.

ما داوری نهایی را به وجدان خواننده دانا، آزاده و هوشیار وامی گذاریم.

## ۲۱. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مورد تأیید شیخین

نقل است از ابو آروی دوسی: نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نشسته بودم. ابوبکر و عمر در آمدند. پیامبر فرمود: سپاس خدا را که مرا با شما دو تن، تأیید فرمود. (۱)

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: سند این حدیث درست نیست و متن آن، چنان که ملاحظه می کنید آیتی در گزافه گویی و غلو این گروه است.

## ۲۲. اشباح پنج گانه از نسل آدم

نقل است از انس بن مالک که گفت: شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از قول جبرئیل فرمود: وقتی خداوند آدم را آفرید و روح در بدنش وارد کرد به من فرمود سببی از بهشت بگیرم و آن را

ص: ۱۹۵

در دهان آدم بفشارم. ای محمد، خداوند از چکه نخست، تو را آفرید و ابوبکر از چکه دوم آفریده شد، و از چکه سوم نیز عمر و از چکه چهارم عثمان و از چکه پنجم علی را آفریده است. آدم پرسید اینان کیستند که چنین گرامی داشتی؟ خداوند تعالی فرمود: پنج تن از نسل تواند و اینان از مجموع آفریده های من گرامی تر هستند. وقتی آدم، معصیت کرد، گفت پروردگارا به حرمت این پنج تن که آنان را برتری بخشیدی مرا ببخش و خدا توبه او را پذیرفت. (۱)

سیوطی آن را دروغ و ساختگی دانسته و متن حدیث را دلیل بر ساختگی بودن آن می داند. این حدیث در برابر آیه «فتلقى آدم من ربه كلمات...» بقره/۳۷. ساخته شده است. ابن عباس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسید آن کلماتی که آدم از خدا تلقی کرد و براساس آن توبه نمود چیست؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین تقاضای توبه کرد و خدا توبه اش را پذیرفت. این گزارش را ابن مغزلی در منابع نیز آورده است. (۲)

ص: ۱۹۶

---

۱- الرياض النضرة، ۱/۳۰.

۲- الدر المنثور، ۱/۶۰.



عَلَّامه امینی (رضی الله عنه) در این جا به احادیث صحیحی از مشایخ اهل سنت درباره پنج تن آل محمد، پرداخته و حدیث فوق را نقد کرده است. (۱)

از آن جمله، ابوالفتح محمد بن علی نطنزی (م: ۴۸۰) در الخصائص و از قول ابن عباس نقل می کند: چون خداوند آدم را آفرید و از روح خود در وی دمید؛... و به فرمان پروردگار فرشتگان بر وی سجده کردند. سپس گفت: بار الها! آیا دیگرانی هم هستند که نزد تو گرامی باشند. خدای تعالی گفت آری و اگر آنان نبودند، تو را نیز نمی آفریدم. آدم گفت: ایشان را به من نشان ده؛ خداوند فرشته های پرده دار را فرمان داد تا پرده بکشایند و ناگاه آدم پنج سایه را پیشاپیش عرش دید و درباره آن ها پرسید. خداوند فرمود: محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین. حضرت آدم خشنود شد. چون از او لغزشی سر زد. خداوند را به این پنج تن یاد کرد و آمرزیده شد. اما بدانید گزارش معروفی با سند صحیح درباره توسل عمر به عباس (عموی پیامبر) وجود دارد که در نماز طلب باران او به نماز باران رفت و گفت: به آبروی پیامبرت تشنگی و گرسنگی را از ما دور کن. عباس گفت: پروردگارا!... اینان مرا به واسطه خویشی با پیامبرت واسطه قرار دادند... خدایا! آنان

ص: ۱۹۷

را در پناه خودت پناه ده. چون غیر از گروه کافران کسی از رحمت تو نومید نمی شود و باران بارید.

### ۲۳. ابوبکر بهترین اهل آسمان ها و ساکنان زمین است

ابوهریره نقل می کند که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ابوبکر و عمر بهترین اهل آسمانند و ساکنان زمینند، جز پیامبران و رسولان. (۱) این روایت از جبرون آفریقایی است که آفت حدیث است.

### ۲۴. پاداش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ابوبکر

از قول علی بن ابی طالب آورده اند که شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به ابوبکر می فرماید: ای ابابکر خدا پاداش کسانی را که از آغاز آفرینش آدم تا زمان بعثت من ایمان آورده اند به من عطا فرموده و خدا ثواب و پاداش کسانی را که از زمان بعثت تا قیام قیامت، به من ایمان دارند، به تو عطا کرده است. (۲)

در زنجیر سند این حدیث، ابوالحسن تمار قرار دارد که مؤثق نیست و حدیث های باطل گزارش کرده است. او همانند ابوسعید عدوی است شیخی کم حیا و دروغ پرداز و حدیث ساز بوده است و نیز در سند آن ابومعاویه ضریر قرار دارد که معروف به غلو و

ص: ۱۹۸

---

۱- صواعق، ابن حجر/۴۵؛ تاریخ بغداد، خطیب ۵/۳۵۳.

۲- الریاض النضره، ۱/۱۲۹.

گرافه گویی است. (۱) این، وضع سند حدیث است و اما مضمون آن را باید خواننده با وجدان و آزاده، داوری کند.

## ۲۵. مهر و سپاس دو واجب بر امت

از سهل بن سعد نقل است که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: مهر ابی بکر و سپاس او بر امت من واجب است. (۲)

این حدیث از ساخته های عمر بن ابراهیم کردی است که دارقطنی او را دروغگوی ناپاک می داند.

## ۲۶. ابوبکر در کفّه ترازو

مورد شماره چهارده، به برتری ابوبکر با امت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) سنجیده شده چنان که گذشت. در این حدیث رؤیایی، ابتدا ابوبکر با حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) سنجیده شده و بعد به ترتیب عمر، عثمان و علی با یکدیگر سنجیده شده اند. پس از علی (علیه السلام) ترازو بالا رفته است و رنگ و رخسار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تغییر یافته و فرموده خلافت سی سال است آن گاه به ملک و سلطنت تبدیل شود.

علّامه امینی (رضی الله عنه) وضع سه راوی این حدیث را بررسی کرده و بی اعتباری سخن آنان را اثبات نموده است. (۳)

ص: ۱۹۹

---

۱- میزان الاعتدال، ۳/۳۴۴.

۲- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی ۵/۴۵۳.

۳- مرقاه الوصول، ۱۲ به نقل از حکیم ترمذی.

یکی از بحث های دایر در تاریخ و حدیث، سبقت مسلمانی پدر و مادر ابوبکر بر مسلمانی پدر و مادر دیگر صحابه است. عایشه می گوید: پدر هیچ مهاجری مسلمان نشده جز پدر ابوبکر. (۱) از علی بن ابی طالب نیز نقل است، به طور مرسل: پدر و مادر ابوبکر با هم مسلمان شدند و این مزیت برای احدی فراهم نشد، جز برای ابوبکر. (۲)

علما امینی (رضی الله عنه) می نویسد: ما جانب علی و عایشه را از چنین دروغ آشکار که برخلاف تاریخ و حدیث است، پاک می دانیم و سوگمندانه می گوئیم که مهر و محبت بی دلیل انسان را کور و کر می کند. آن گاه علامه امینی (رضی الله عنه) فصل هایی گشوده و تعداد قریب به بیست و هشت صحابه را نام برده که پدر و مادر آنان پیش تر، مسلمان شده اند که از آن جمله بوده اند: پدر و مادر عمار (۳) و پدر و مادر عبیدالله بن جعفر به همراه برادرانش محمد و عون (۴) و جز این ها.

سپس روایات مسلمانی ابوقحافه و ام الخیر مادر ابوبکر را آورده و سند و متن ها را بررسی کرده و ضعف آن ها را آشکار

ص: ۲۰۰

۱- تاریخ الخلفاء، سیوطی/ ۷۳.

۲- تفسیر، قرطبی ۱۶/۱۹۴.

۳- تهذیب التهذیب، ۷/۴۰۸.

۴- ر.ک: سیره، ابن هشام/ ۱۱۲-۱۱۷ و ...

ساخته است، همچنان که دعوی غالبان در منقبت و فضیلت مبنی بر نزول آیه پانزده سوره احقاف و نیز آیه شصت و دو سوره مجادله را با منطق و استدلال مردود دانسته است و قدر مسلم آن است که خود ابوبکر در سال هفتم بعثت مسلمان شده و پدرش ابوقحافه اگر مسلمان شده باشد در سال هشتم هجرت در روز فتح، اسلام آورده همچنان که مادرش ام‌الخیر اگر مسلمان شده باشد در سال ششم بعثت مسلمان شده است.

پس این برتری های دروغین چیست؛ حاشا که امیرالمؤمنین (علیه السلام) چنان کلامی خلاف واقع گفته باشد. (۱)

## هدف از آن سخن

### اشاره

من گمان دارم آن جماعت این دروغ را فقط از روی ناآگاهی از تراجم رجال، به هم نبافته اند و نه آن که اسلام آوردن و یا اسلام نیاوردن پدران مهاجران، برای ایشان مهم بوده و یا از طرح اسلام پدر و مادر ابوبکر هدفی داشته اند. جز این که آن همه سر و صداها برای این بوده که سرور ابطحی ها و بزرگ دودمان طالبی ها پدر مولای ما - امیر مؤمنان - را کافر قلمداد کنند و پس از آن که نتوانستند درباره فرزند او سخنی بگویند، تیرهای زهر آگین خود را به طرف پدر و یا هر دو پدر و مادر

ص: ۲۰۱

او پرتاب کرده اند و حتی به آن هم قناعت نکرده، سخن را به پدر و مادر خود پیامبر معظم، هم کشاندند.

به عنوان مثال، عاصمی در بیان وجه تشابه به میان پیامبر و علی - درود خداوند بر هر دو - می نویسد: از جمله در مورد پدران شباهت دارند که با وصف برخورداري پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از بسیاری از نعمات الهی، خدا نعمت اسلام پدر و مادر را به او نداده و این مورد اتفاق جمهور مسلمانان است. (۱) جز اندکی ناچیز که مورد توجه نیستند، همچنین مرتضی با این که از اخلاق و خصال والایی بهره مند بوده و خداوند نعمت های فراوان به وی بخشیده، اما او از نعمت اسلام آوردن پدر و مادر محروم بوده است.

آن ها با لجاجت تمام این جار و جنجال را به راه انداختند در حالی که روش زندگانی شیخ ابطح و سرپرستی او از صاحب رسالت و حمایت او از وی و تصریح به گرایش به آیین او و تسلیمش در گفتار و کردار و نظم و نثر و با هر توانی که داشته، نادیده گرفته اند.

ابن ابی الحدید در اشعاری اینگونه می سرايد: اگر ابوطالب و پسر او (علی) نبودند. دین اسلام شاخص و برپا نمی شد.

ص: ۲۰۲

---

۱- این، پندار عاصمی است. و گرنه امامیه و زیدیه و هم کیشان آنان از روزگار اول به مسلمانی پدر و مادر پیامبر اقدس، عقیده مند بوده اند و اشخاص شاذ مورد توجه نیستند.

آن، در مکه پناه داد و حمایت کرد، و این، در یثرب به دنبال مرگ دشمنان حرکت کرد... (۱)

در این جا چهار راه وجود دارد که بدان وسیله روحيات و جنبه های معنوی هر شخص را می توان فهمید.

۱. فهم سخنان شخص؛

۲. عملکردهای او؛

۳. آنچه خانواده او که آشناترین اند، گزارش کرده اند؛

۴. سخنان دیگران؛

### اول: سخنان خود ابوطالب

ابوطالب در بخشی از اشعار جواهرنشان خود که در کتاب های سیره تاریخ و حدیث، ثبت و ضبط است. چنین گفته است:

مردمان نیک بایستی بدانند که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) دستیار موسی و عیسی پسر مریم است. او برای ما هدایت

آورد همانگونه که آن دو پیامبر آوردند... (۲)

و از جمله سخن اوست در امر نامه منحوس، محاصره. (۳)

ص: ۲۰۳

---

۱- ابن ابی الحدید این اشعار را به خود نسبت داده است ۳/۳۱۷.

۲- مستدرک، حاکم ۲/۶۲۳.

۳- سیره، ابن هشام ۱/۳۷۳ و ... .

در حمایت صریح از پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) می گوید: به خدا سوگند دستشان با جمعی به تو نمی رسد تا من به زیر خاک نرفته ام.

ابن ابی الحدید گوید: مجموعه اشعار ابوطالب در تصدیق رسالت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و حمایت از او، در حد تواتر است و ما به اندکی از بسیار اشاره کردیم. (۱)

### دوم: عملکرد نیکوکارانه و سخنان شکرانه

سرور بطحاء ابوطالب - سلام خدا بر او - در دفاع از محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و دعوت به آیین حنیف او، از اولین ساعات تا دم واپسین، عملکردهای نیک و تلاشی، درخور سپاس داشته است.

علامه امینی (رضی الله عنه) پانزده نمونه از آن ها را با یاد منابع و مأخذ، آورده است. همراهی سفر شام، طلب باران با توسل به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ولادت امیرالمؤمنین و کسب تکلیف در نامگذاری او ندای هاتف غیبی، در آغاز بعثت، در گم شدن او در بیچگی، توصیه او به ملازمت و پیوستن به پسر عمویش در نماز و چندین مورد دیگر.

ص: ۲۰۴



تمام مردان هاشمی، فرزندان عبدالمطلب، و پسران ابوطالب به ایمان ثابت ابوطالب اعتراف داشته اند. علامه امینی (رضی الله عنه) در این خصوص ده نمونه آورده و در پایان آن فصل به عنوان سخن پاکیزه از پیشوایان اهل بیت، امامان سجاد، باقر، صادق و رضا (علیهم السلام) و نیز مرثیه ای از زبان فرزندش آورده است: (۱)

ای ابوطالب پناه پناه جویان و ای باران خشکسالی ها و نور تاریکی ها فقدان تو حریم حفاظت و شرف را در هم کوبید خدای صاحب نعمت ها به تو درود بفرستد و رضوان خدا بر تو که برای آن پیامبر پاک، بهترین عمو بودی. (۲)

مجموعه این حدیث ها و ماجراها پیرامون ابوطالب جز با اسلام و ایمان او به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نمی سازد و از جمله تحقیقات ارزشمند درباره ایمان ابوطالب، کلام علامه بزرنجی است. برخی دانشمندان معروف اهل سنت مثل قرطبی، سبکی و شعرانی نیز از طرق دیگر جز طریق اهل بیت، اهل نجات بودن ابوطالب را اثبات کرده اند و زینی دحلان نیز در این مورد، اثری دارد. (۳)

ص: ۲۰۵

---

۱- دیوان، ابی طالب، ۳۶.

۲- الحجّه، فخار بن معدّ، ۲۴.

۳- اسنی المطالب، ۴۳.

آن بود شیعیان اهل بیت و خاندان و نزدیکان که احدی در ایمان و اسلام ابوطالب شک و تردید نداشته اند و همگی او را در مرتبه ای بالا از ایمان دانسته اند.

معلم بزرگ، شیخ مفید می نویسد: امامیه اتفاق نظر دارند که پدران و نیاکان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از آدم تا عبدالله همه مؤمن و موحد بوده اند و نیز اتفاق دارند که ابوطالب و آمنه دختر وهب، در حالی که مؤمن بوده اند، از دنیا رفته اند. (۱)

ابوجعفر شیخ طوسی می نویسد: به فرموده امام باقر و اما صادق (علیهما السلام) ابوطالب، مسلمان از دنیا رفته است و امامیه، بر این معنا اتفاق نظر دارند و بر آن دلایل تعیین کننده، یاد کرده اند. (۲)

شیخ طبرسی نیز می نویسد: اجماع اهل بیت بر ایمان ابوطالب، ثابت است و چنان اجماع و اتفاقی، حجت است. آنان یکی از ثقلین هستند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به چنگ زدن به دامن آن، فرمان داده است. (۳)

علامه در این جا سخنانی از بزرگانی مانند ابن معدّ فخار، فتال نیشابوری و سیدین طاووس آورده است. (۴) ابن ابی الحدید

ص: ۲۰۶

---

۱- اوائل المقالات، ۴۵.

۲- تبیان، ۲/۳۹۸.

۳- مجمع البیان، ۲/۲۸۷.

۴- الحجّه، ۱۳؛ روضه الواعظین، ۱۲۰؛ طرائف، ۸۴.

نیز می نویسد: شیعه بر اسلام و ایمان ابوطالب، اجماع دارند و بزرگان معتزله، مانند ابوالقاسم بلخی و ابوجعفر اسکافی، نیز بر همان باور هستند. (۱)

علّامه محمدباقر مجلسی می نویسد: شیعه بر مسلمانی و ایمان ابوطالب به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از اول بعثت، اجماع دارند و معتقدند که او هرگز بتی را نپرستیده، بلکه خود از اوصیای ابراهیم (علیه السلام) بوده است. (۲) اخبار از طریق خاصه و عامه بر این معنا متواتر است و مستند آن، عقیده اجماعی و احادیث مردانی از اهل بیت است.

علّامه امینی (رضی الله عنه) چهل حدیث درباره ایمان ابوطالب با ذکر منابع و مآخذ، آورده و پس از آن، از کسانی نام برده و برخی آثارشان را یاد کرده که به طور مستقل درباره ابوطالب کتاب نوشته اند، یا در قصائدی بلند او را ستوده اند. در این جا با حدیث نابی از ابوطالب این فصل را می بندیم و سخن به پایان می بریم.

ابن حجر در الاصابه از قول ابورافع می نویسد: شنیدم ابوطالب می گوید: شنیدم پسر برادرم محمدبن عبدالله می گوید: همانا پروردگار من او را (محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)) به پیوند با ارحام و خویشاوندان نزدیک، برانگیخته و این که تنها خدا

ص: ۲۰۷

---

۱- شرح، ابن ابی الحدید ۳/۳۱۱.

۲- بحار، ۹/۲۹.

پرستش شود و همراه او چیزی عبادت نشود و محمد همان انسان راست گو و امین است. (۱)

زینی دحلان نیز این حدیث را از منابع مختلف و از عروه آورده است: شنیدم ابوطالب (رضی الله عنه) می گوید: حدیث کرد مرا پسر برادرم همان مرد راستگو و امین - و به خدا سوگند او راستگو بود- فرمود: پروردگار او، وی را برای پیوند با خویشاوندان نزدیک، و به پاداشتن نماز و ادای زکات، فرستاده است و می گفت: سپاسگزاری کن و کفران و ناسپاسی نکن که معذب می شوی. (۲)

ص: ۲۰۸

---

۱- الاصابه، ۴/۱۱۶.

۲- اسنی المطالب، ۶؛ الحججه، فنخاربن معد، ۲۶.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

